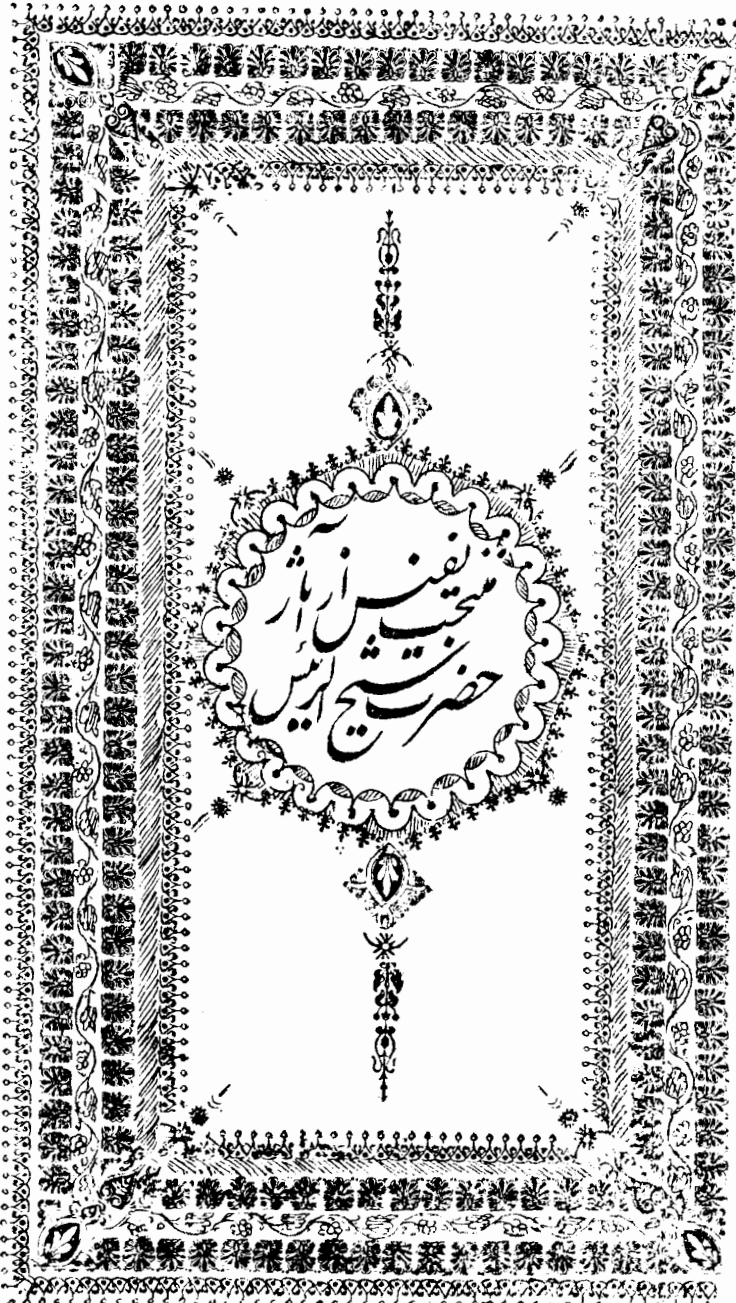




تصویر مرحوم شایزاده ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس



مختصر سیرت  
حضرت سید الشهدا



شرح حال و گذارستانی است که نخوش دوستان  
 هندستان خناسط بآنرا محققین سلطان المدققین الحکیم الهام  
 اکمل مجمع العلوم و انفضال العالم الرمانی و اعرف لصفه انی قدوة الیکم  
 وزنده استحقاب مرجع اصحاب العلم و السلوک افتخار انار الملوک عا  
 الهة و الدین اشرف العلماء و محمد بن الرماستین حضرت اشرف ارفع  
 التقوی و التقیدس مولانا شیخ الریس ادم الیه یام قاضاه العالمیه بلعجزم مرقوم نمود

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

همه خداوندی را که وصف جلوات جمالش از حد عبارت افزون است  
 و کشف سبحات جمالش از حد اشارت بیرون بگذرست که ساک شوی  
 خدا تا مالک حدود خودی است زوقش ادواری دارد و شنویش  
 ادواری و بنسبت مرآل سیر و سلوک رفتاری و کفتماری لاجرم ادا  
 معانی در صورت الفاظ و کسوت عبارات تنزل و تجسم می پذیرد و عالم  
 بهواج قب باطنی غالب میریزد و حقایق کلیه صود تعبیرات جزئیة میگرداند  
 اینست یکی از طهورات تنزل ملکه در روح باذن الله و امره رب الغیوب



در نشأت نفس انسانی و تطورات نفس رحمانی که روح مجرد در صورت  
 کیمه میآید و جبرئیل در هیات دجسه چون نوبت اشراق رسیده دولت  
 اشراق این دنیا را جزو دمه و قنوج من غیر حد باز ایستد باوقامت  
 و صاعقه مهابت شایده غیبی بستی را بر او را محرق و منصف میسپاید انگا  
 خاطر خسته میشود و فراوشی میآید و زبان بسته میشود و خاموشی میآید تا  
 غیرت بجز ماد حیرت از خرمین وجود گذارد و انگم در باد اباد هوا  
 نما مشور و بها که ما داشتندت به الريح فی یوم حاصف تختین اشراق  
 صبح حقیقت خواهد دوسر اشب و سبحان الذی اسری عبده المکرم  
 من عند الله محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله کاهی تعلیم الهی رتبت  
 عطا گوید بار دیگر وادی رتبت زونی تحیر آوید تا بدانی ای در مانده آما  
 سرگردانی که نتیجه علم تحیر است و صورت مطلوب فوق تصور تو بزرگی و  
 در ایستد کوچک نامانی

و این بنده را از همتی شایسته توفیق احباب بسردن شمار و نمود  
 غیبی تمام بود و بدون تکلف و توقف معانی لطیفه را که در خاطر مخزون  
 مخزون بود در طلی سخن بوزن بسردن آورده باقتضای سوار و غزلها

و قصاید پر دستمی با اینک معاصرین و معاشرین از نثر و نظم این بنده خیر  
 دارند و مجموعها کرده آورده اند هرگز بحیال آن نبودم که نتایج طر خود را  
 جمع آوری کرده نظم و ترتیبی همس زیرا که میدانم قامت معنی بلند است  
 و کسوت لفظ نارسا بلکه بتبصاری نسبت معانی با الفاظ نسبت غیر قیاسی

معانی مرکز اند حرف یا | که بحر سیکران در ظرف یا

و بجز محموله که نسبت دوستان بنده استان طبع رسیده فقط حاصل  
 اتعاط و اقطاف نیز احسن محض است که یکی از نویسندگان مخصوص حکما  
 شرحه است و سالهاست با قدم صدق بسراه و هوا خواه بنده است  
 و کفالت و دکالت امور فرا نام و علقه شخصیتان سامانم بعد امانت است  
 بر حال ردی سخن با صاحب دانی که سخن سخنند و حرف فهم نه مردمان بقول  
 جمله و هم که ثبات انکار از طبابت ابا و ناسانند و صحیح را از تقسیم و  
 فتح را از عقیم ندانند قل لایستوی لاعلمی و البصیر

هر کس ز دیار آشنائی است | دادند که متاع با کجاست

چون هر کشت و شرح احوال این بنده را خواسته اند که مقدمه این مجموعه مطبوعه  
 نمایند حساب لاراده عرض میکنم و الله ولی التوفیق

## ترجمه حال

ابو الحسن میرزا المعروف بابن شیخ الرئیس اذا قد الله جلالة الله علیه  
بزرگوار نامدارم حاتم سلطه شاهزاده محمد تقی میرزا پسر خاقان غلام اشیا  
مصلی شاه قاجار است اکنها الله فی جوار رحمة وخصما بنزه فضلہ وکرامته چون  
احوال جدا مجد و پذیر سیکو سیرم زاد کتب تواریخ سلاطین قاجاریه بسکک ثبت  
و ضبط آورده اند این بنده شرحی نمیدهم والدۀ ماجده ام حبیبۀ سیر است  
از نخبه اداری کر جستان زاد جمله اسرای زمان شاهنشاه سعید شید در  
آقا محمد خان حاکم زمان بود و عقیده زمان در بلاغت تجرید و طلاق  
تقریر دست دست طولا داشت بل بدینصیا انجوبه خارده و انجوبه نادر  
سخن مردانه گفتی و در دانه گفتی و غالباً در علی کلام باقتضای مقام آیات  
شریفه و اشعار لطیفه استشهاد نمودی با علما و امر حسب المناسبه نکلم  
و مکاتبه کردی و باصابت فکر و اصالت فطرت در امور مهمه و دفا  
بدلتۀ اندیشهای مفید در ایامی مجید و اشقی سیات منزل در ایست  
بیت پدر بزرگوارم و حل و عقد جمیع امور بهمه کفایت و ذمه داریت  
وی راجع بود تو یوما با سهما این شرحی را می نویسم

ماج خورشید مایع خود است | که دو چشم روشن نامرست

مولد این بنده دار اسلطنه تبریز است در سنه هزار و دویست و شصت  
و چهار هجری از قزاق تقریر مرحوم والده ام در طفولیت که بودم شیر جو  
جدری مبتلا و از یک دیده نابینا شدم ناخوشی و با در تبریز بزرگ در همه  
دوا سه فرار کردند چون بقای من رجائی نداشتند و بوجودم عثمائی  
با مایه آبده با مایه قابله دادند و سفارش مخصوص تجویز و تخمین کردند و صاف  
موجش و با کفار شدم و بغایت الهی از آن در دیدر مان سپه و می یافتند  
جدری و نابینائی چشم رفع شد عی ان کثر بود شیا و هو خیر فضل سبب است  
لا غیر در جناک الی ایگت در سن شالی مر بکتب گذاردند مرحوم  
عبد العلی که شخص برهنه کار و معلم عموم همزادگان و الا تبار بود در است  
مصنف شریف مبارک را با این بنده تسلیم کرد در اندک زمانی قرآن  
مجید را ختم کرده با موخستن خط و فا کر فن کتب فارسیه مشغول شدم در فضا  
قیل مدت بطور حارق عادت از همه قران و انخوان پیش راندم پیش  
خواندم و بمقد مات علم صرف پر دو ختم و صیغ مشکله را بهدلت ساختم  
یازده ساله بودم که در خدمت پدر بزرگوارم به دار انخلاف طهران آمدم

در مدرسه ملا قارضا علم نحو و مطلق را از جناب خضران آب لاهلی دماوندی  
 که از جهت فضلا و صلاحی بود میآموختم و بعون الله در وقت بقدر کمال دیگران  
 میآند و ختم در خاطر دارم تازه بلسان عربی آشنایه بودم تبر او ش قبی  
 و نمایش غیبی اینکلمات موزونه را نوشتیم و ارانده و اشاعه کردم صغر لاد  
 تا کبیر الوداد و علاما برادرانم تحت بخود شنیدند و صرب و شتم خویش  
 در ایچرم خود ستانی و خود نمائی بنده کافی نماند معلم بش سکوی کز  
 و عرض بلوی که فلان غیب کبیر کرده و چوب کبیر شوخا به ان فی بیض  
 و خور لآیات فزون دارم از اینگونه حکایات چهارده ساله بودم  
 که در رکاب والد ماجدم بزمارت ارض اقدس و مشهد مقدس مشرف  
 شدم پدر و الا تبسم در ان بلد طیبته مرحوم و در توجید خانه مسکین  
 فی جوار رحمة الله مدفون شد و عجب هیبت بهنگام رحلت و موقع وداع  
 و وصیت از خضر یعقوب الموت با هر یک از حاضرین در عالم اقتصار  
 چیزی میفرمود همین که دیده گشود و مرادید فرمود فرزند تا شود بعد از ان  
 سبب علی بطهران آیدیم خویشان و خیر اندیشان گفتند حالیه صلیت  
 وقت در ان می بینیم که با اسیب زادگان عظام در سلک اجزای نظام

باینکه والده ماجده ام باقصای تقوی و انقطاع از دنیا قبایل بدست  
 کرنا رضا دادند با من جناب غفران آب نیز محمد خان قاجار سپهسالار اعظم  
 بدرسه نظامی سپرده شدم قریب دو سال بنده و حساب بخواه اندم و  
 قواعدش تیرمازی میانم تمام همه روزه در میدان شق در فوج دادند عرض  
 و طول میداد تا تفنگ سنگین برحمت فوق العاده گاه در قتلگاه دریا  
 می میومد با اوقان و تراب و همدرسان اجاب مناظرات و محاربت  
 داشتیم و آنست سرح الظایف اسامی اولی در انوضع که باید باقصای  
 جوانی فرسندی در ضامندی داشته باشم باطن طول بودم و ان کبار  
 عاری می بنداشتم و هم در ان ایام همه روزه در محضر جناب ذوالفقون  
 شیخ خیرترک رحمة الله حاضر شده با نهایت اهتمام و شوقی تمام مباحث کتب  
 ادبیه و معانی بیان شنول و شوق بودم بجز شوق قلبی و محرک روحانی  
 بر حسب صورت تربیتی نداشتم ادبیتی ربی دینی و والده ماجده ام بفرم  
 مساجرت از طهران و قصد مجاورت در خراسان حرکت کردند به بند نام  
 فرمود یا بنی اربک معنا جذبه توفیق بر اطوری مجذب کرد که شبنمهای  
 و عشقهای معنکی پشت پازده بوانعت برادرم نواب والا شایزاده محمد

باشم میرزا حسین التولید بحجاب اقدس و استان مقدس حضرت ثامن<sup>علیه السلام</sup>  
 روحانده الهی اوردم و بابت پاک والدہ ماجدہ تاجمہ جاہراہی کردیم  
 تویت سرکار فیض آثار با جناب مغفرت آاب حاجی قوام الملک شیرازی  
 طالب شاه بود بلا خطه بواق حقوق و ناسبتهای مورد شہ در نگاہداری  
 بنیانی ماحق فوت را او کرد بلکه شرط ابوت را بجای آورد من حبیب ابو  
 کفایت و کفایت امور را ببصده مردمی و عنایت خود گرفت در  
 ان ملاطفتی پدرانہ نواب افوی رامین التولید سرکار فیض آثار نمود و  
 برای تیس بندہ لباس اہل علم و آزادگی و خلع لباس شاہزادگی مجلس  
 بزرگ ترتیب فرمود مرحوم علامہ تقی مزینانی را کاشت کہ فنون ادبیت  
 و علوم ادبیت را با او مذاکرہ کنم و در محضر جناب میرزا نصر اللہ شیرازی  
 مدرس ریاضی و مقدمات کلامیت میخواندم چون غرق نعمت حاجی قوام  
 بودیم در کمال آسایش تحصیل علم برداشتیم و مرحوم حاجی قوام شعرای  
 بندہ رضی داشت و حسب لارادہ نامرحوم غزلہای شیوہ و قصاید غزلیم  
 و مجموعہ بزرگی شدہ بود و اکنون بیح تذکر نیستیم تخلص این بندہ و شعر  
 حیرت بود و ہست و ہستیم کہ در معان بچہ کارگشت ما را بعد از طاعت حاجی

قوام اسکندسه فی دارالسلام میل علم حکمت و کلام کردم در نزد مرحوم  
 ملا ابراهیم حکیم سبزواری که از قلمه مرحوم فخرالمالین حاجی ملا نادی سبزواری  
 بود مباشرتاً کتب کلامیه مشغول شدم و شرح منظومه حاجی ملا نادی سبزواری را  
 در محضر او خواندم و غالب کتب معموله را دیدم اتفاق سفر طهران پیش از  
 در مجلس مرحوم آقا علی مدرس حکیم حاضر بود و سال بیباشته هفتاد و سه در  
 آن خطه از تفتیح کتب و تصنیف علییه سفره حضر او در این سبک کردم بعد از آن  
 بحرسان بمضمون نهومان لایشعبان طالب العلم و طالب المال علم طلب  
 فرا گرفتیم علماء و علما شرح هباب و شرح نفیس و کلیات قانون درس  
 آنهم چون از این مقدمات فراغتی حاصل شد معلوم شد به شرحه اقبال کردم شرح  
 المعنی و قوانین را در محضر مرحوم جناب ملا محمد رضای مجتهد سبزواری استغنا  
 نمودم فصول و رسائل اصول را در خدمت مرحوم وجد نصر جناب حاجی  
 میرزا نصرالله مجتهد طالب راه فرا گرفتیم فقه خارج و تقریرات درس مرحوم  
 خلد اشیمان فرید و بهره و اعلم الاسلام فی عصره شیخ مرتضی انصاری آید  
 اسد و در از جناب خفران آب حاجی ملا عبدالله مجتهد کاشانی تعلیم کردم  
 برای اینکه از ذلت تعلیمه در سایر غوث تسدید بیرون آیم از شهید مقدس



بعثت حالات مسافرت کردم شش ماه در کربلای معلی مجالس درس  
 شیخ و خطرا دیدم و هجرت روز حاضر میثم چهار ماه در نجف اشرف  
 باستمع تقریرات عالیة اساتید عظام و مساطین فقام ببروم تا آنکه  
 برآید مقدسه سمرن رای مشرف شدم و انحصار معارف حضور حضرت  
 علامه الله و الدین اعلم الفقهار و المحمدین مرجع المسلمین و الموحدین بآب انوار  
 علیه السلام آقای محمد الاسلام سرکار شریعتدار میرزا دام ظلّه العالی شرفیاض  
 شدم و در آن حوزه مبارکه که محل اقامت آنخدم روزی فرمودند که  
 یافستید محافل علیه عبات مقدسه را عرض کردم هر کس طلوعی کرد پیش  
 بر کدام شروعی کردم بذاری گفتیم اکنون که بوجه مبارکه حضرت  
 عالی و جت و جمعی تعیین دارم تربیت بنده بدست توجّه و ظل خلیت  
 آنحضرت رجعت از همه باز آیدیم و با نوشتم احمد لعه در برت  
 این انسان کامل و مرکز نکاحم الاطلاق و الفضائل در اعلی درجات کوشش  
 و حجت با استفاده و استفاضه مشغول بودم و حضرت استادنا  
 اعلام محمد الاسلام باین بنده توجیحی خاص داشتند و التفاتی ممتاز علاوه  
 بر کتب فیوضات از آن شخص مکرم و در وجود منظم که بدون غرق مستیوان

گفت و آن رجل دنیا و جسد ما از مصاحبت حوارین آنحضرت  
 و خصوصین جزو شریفه که بر یک در علم و فضل و قدس و تقوی و اخلاق  
 حمیده و ملکات مرضیه و علوم همت و تنویر فطرت و صفای نظرت یگان  
 محرزند و وجد و بر فضیلت بروم و بسا دل انکار طر فباستم و دو سال که  
 از اوقات در آن ناحیه مقده گذشت من حیث لایحجب اسباب زیارت  
 بیت الله المحرام فرایم ابد بسا عدت بمنظران فرح لقاء و با محبت و مصفا  
 عظیم القدر و بزرگ فنش با اجازت حجه الاسلام حازم حجه الاسلام شدیم  
 و از راه جبل بطور سهل ذابا و ایام در نهایت اسایش و راحت باین صفا  
 غنی فائز گردیدیم و من لطائف لر و ما چند ماه قبل از انعقاد لوازم این سفر  
 الی الله جناب کتاب علام فاضل مخبر اقا میرزا ابراهیم شیرازی زود  
 فصله و ذم باید و توفیق خواب دیده بودند که گویا با اجاب و رفقا  
 در کنار شط استاده اند در طرف دیگر شط با غنی نمایان است پراز انا  
 و از راه و اشجار و انحصار ولی راه عبور بان جنت عالیة آنحضرت تجلی  
 از نیز آنکه حملشان در آب ترکز است و سنانشان ظاهر بر سار فضلاء و عتقا  
 هنوز در خیال نمیقتود و صعب لهور بودند که این بنده کاله برق آنخاطف از

آب که ششم در سنگامی که حازم حج بودم با جناب منجاب فاضل شاربه  
تصادف کردیم نادیناه ان یا ابراهیم قد صدق الرؤیا فی ذلک  
الی ربی و ذلک تاویل رویاک من قبل

په لعل الما ذی شتاره امر

انگاه و اطراف الرماح کباب

بعد از رجعت از کوه نمطه نیز یک سال در ناحیه ستمن رای توقف کرده متفیخ  
سائل دینیه و مباحث شریعه مجاهده نمودم همین که موقع رجعت بطن  
مقدس ارض اقدس رسید همانجا احت و روحانیت و اساسش در کوه است  
توابع کردم بعد از ورود در بخرسان کثره افساد من الحما و دغبت الی بران انسانا  
ولی با کمال استقامت بو طائف مقدسه دینیه موافق بودم و بمنبر و محراب  
و مذاکره با طایف سعادت مکان حتی الامکان تسلی خاطر از واردت  
سیدام تا نوبت حکومت صحیفه آمد کاتبی نفیضت خولنا بر خلاف توقع و حفظ  
مرتب از او اطواری ظهور کرد که تکلیف خود را در حجت دیده بقوچان فرستم  
امیر خهران و حکمران قوچان شجاع الدوله امیر سینخان انقدر در پذیرایی  
و نگاهداری من بنده بذلال و صرف خیال کرد که ما فوق آن تصور نیاید  
چیزی که مایه آهنگان و تشکر دایمی بنده است ان استقامتی بود که در مقام

حکومت ستمگانه شده بر روز دوازدهم حال آنکه در تجدیدی بنده همه روزها  
 تنهید و تحریف باد میرسد و حکمران خراسان رحد و برق می نمود و آن میر  
 الامراء و یگانه مرد خراسان اصلا هر اسان نمیشد و بر ترویج و تائیدی افزون  
 و کرده انفاق ثالی هر چه کرده باشد باز دون استحقاق بنده و بیعت او  
 بوده و بیعت الدنیا اهل من الدهر زیاده بر یک سال موعظه و ارشاد و  
 تدریس علوم شرعیه در آن دارالامین سپردم بمساجد استخاره از عشق  
 آباد و طریق قطنیه ثانیاً غایت حج کردم حاجی ملا محمد قائمی خراسانی  
 که در حساب دوستان خود بلا ثانی است و بوجود بنده مجذوب و فانی  
 همراه بود بعد از تجدید عهد با زیارت حرمین محترمین و عرض تظلم حاجران  
 بستب عوش مرتبه سلطان سیر صفا حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله  
 با سلام قبول مرجهت نمودم و قریب دو سال بطور حکمت و موعظه حسب  
 شهرت تمام کردم و جلب قلوب خاصه و عامه بجهت ابواب گشایش و آسایش  
 هایش باز و فرایم بود با آنکه وظیفه دانی و موقع شناسی اولیای دولت علیّه  
 ایران مقتضی بود که طول اقامت مراد از مرکز سلطنت اسلامیّه منتهی بشمارند  
 و از وجود من استفاده روحانی نمایند بهر ملاحظه که بود اصرار در معادله

یامیران کردند من ملک بودم و فردوس بن عامر بود ادبیت جناب  
 اهل عالی سعین الملک بنفیر کبیر رو حایت بر اجمور کرد که حفظ مرتبه ایشان  
 مقدم بر صلاح شخصی خود بدانم و با علم بنال مو عهد عوقبیه خود را به تنگد و تنبیه  
 و چارکنم از راه رشت بدار انخلاند طهران آدم از انصاف نیکد زرم و نیز  
 نیز نیکویم جناب مستطاب اهل فم و وزیر اعظم امین اسلطان سعادت  
 در ممانداری و پذیرائی بند از ایشان ظهور کرد با احدی آن قسم معلوم  
 نده بود در عمارت مخصوص غرسان بانسایت عفت و احترام منظم  
 دادند و فائق ضیافت و نکات ملاطفت زار حایت میکردند و بطور  
 خصوصی صحبتهای دوستانه میداشتند و بهنگام تودیع یک بخشه لباس  
 اگر آنها چه دادند فرامین و احکام در کمال مخفی و استحکام صادر و بدت  
 بنده سپرده شد ولی چون اصول اجرای احکام دولتی در ایران جاری  
 نشده و وسیل شخصی یک حاکی بقول هویدین حاکم بر همه حکام بلکه دارد بر آن  
 ارقام است در ورود بنجر اسان بنزار رحمت و اشکال متلاشدم و همچنین  
 اشکال تمهید انانت داعی و تفصیل احکام صادره را تفصیل نمودند بر  
 هر وقف بی پایه و سقف بی پایه که در زمان غیبت بدست بکاران افتاد

بود باید بسوال و جواب رفت و مدافعه و جدال کرد چون تولیت شماره  
 شینده بود که حضرت وزارت اعظم دعه کرده اند که تولیت است  
 قدس سرایدعی و اندر فرمایند که بطور شروع و بطور ابراهیم شود  
 ضمیمه مفاسد عقیده و مزید علت کیده بود در این انواع طایبای است  
 و مصائب نامکامی پیش آمد آن الله و له الحمد است لانا بمصائب جلیله  
 نقص اموال و نفس و ثرات هجوم آوردند و اعظمها رحم العدی و جهان  
 اجائی تسلیم همه وارذات را از طرف حضرت سحاب اشرف  
 رکن الدوله حکمران خراسان ترصد بودم که باینده محبت و عاطفتی  
 بساده داشته و ارتباط و اتحاد ذات این بر چه بود که هر چه سکنت  
 می پذیرفتند و اصلاح مقاصد شروع مردم را توسط مخلص میخواستند  
 در ترویج و اجرای احکام شرعی و حمایت حدود و حقوق داعی  
 خود اری نمیکردند از آنجا که نزعات شیاطین در نفوس امراد  
 سلطانین کابهای سودناگیری دارد بر خلاف نظار ادره غضبی کردند  
 و اسانه ادبی ولی من در آن مقدمه غیر مرضیه از شخص ایشان آرزو داشتیم  
 باینکه

و ظم ذوی القربی است متضافه علی المرءین وقع بحسام البند

این بود در فیه ناله که بزبانت که مظهر دیدیم نمونه مشرف شدیم چون  
 دلم برای لبیک که در حق ایشان بود عالی گنم را بط این شید و اسطین  
 کید از مقام سلطنت تده حضرت محمدی صلی الله علیه و آله بظلم و توسل صاف  
 کفر خواستم بنور با سلا بسول برنکشته بودم که قطع دابر القوم الذین ظلموا  
 در این نوبت ناله که حج گذاروم چون بخیال مهاجرت دیدم ذلک حج  
 بعید حرکت میکردم ناگزیر با خیال و اولاد متوکلان علی الله رب العالمین  
 رمضان هزار و سیصد و نود و هجری در آستان حضرت نامن الله ربی  
 فراه بزبانت تو دین عتبه بوس شده از روحانیت انعام رفیع علی  
 بامید داری ما و ملک ربک و ما فی استمداد کرده بیرون آمدن ما  
 از صراط مستقیم عشق آباد آدم مطرب عشق عجب ساز و نوازی دارد  
 چون موسم حج آهنگر دوستی بود و سیاحت را بجمال و فرصتی سیر  
 فی الارض را کار بسته بادل سگشته مجاز فایز و آلی آثار رحمة الله مفرد  
 کاسیف عری قناه عن نخل سمرقند و بخارا را کاها سیاحت کردم در  
 ذناب و ایاب مرد و چهار جو و محمد امانی ترکمان نشین را با نظر عبرت

ویدم بگفتم

بمان هست این بیابان در

که از ما گرفتند با قول زور

حالی که مکن ذناب و سباع بود و مکن قوم وحشی الطباع باین درج برای و آرا  
از کجا آمد آرام و جرة فی آسا و خان بمانای روم بمان غیب و صف  
این حال رکفته

بیت خود آقا حق این ترکان

پیش پای نزهت سلیمان جان

چونکه بظلمات رادم و دنبال بود و بقول عربها غنث علی اباله حقوتی است  
که مروج صاحب اختیار از روی جبر در تهدید و بدولت سحر و تفویض است  
کنون که در کف جبر تو اختیار من است عجب ترا که بواسطه بعد فنیج اگر نخری  
خاک مزایع سرحدیه خراسان نیک داشته و مصیب آن باراضی جدید اترض  
بمجار بوده زیاده بر شرب مخضری و شرب مخضری حق و حالت تبعه ایران  
در سرحدین خراسان نداده اند این خسر هم مجرای استلای ان چارگان  
شده آن اند بملیکم نجر هر روز که خارند که تخم زیاده کاشته آید آب حیا  
بر داشته آمد

چو دیدم عاقبت که کم تو بودی

اگر از چال کر کم در بودی



در اوایل شوال از عشق آباد در قفقازیه حرکت کردم انجمده همه جا شناسان  
 و جهات و میدان فخر و محراب شراب همراهی و هوا خواهی را مرعی میدان  
 در قفقاز علیجاه عمده التجار و زبده الاسرار حاجی محمد باقر تاجر با تبریزی  
 که مردی است بلند همت و خوش فطرت و با غیرت هماذاری و حسن  
 پذیرایی را بدرجه قصوی و پایه اعلی رسانید جناب محمد اسلطان میرزا  
 رضا خان معین الوزاره که شخصی است با ذوق و صاحب وجدان کریم  
 الخلق و انسان مراد قوی شناخت و به استفاد و صحبت پردهخت  
 که موقع حرکت نزدیک بود ولی در همان چند مجلس مصاحبت با کمال آشنایی  
 از ایشان وداع کردم در ورود اسلابول امالی ایران مخصوصا  
 آذربایجان که دوستان صمیمی و آشنایان قدیمی بودند لوازم تکمیل را  
 حمل آوردند خاصه مقرب الخاقان قبله الا عاظم و الاعیان عمده آنجا  
 حاجی محمد تقی تاجباز که مرجع عموم امالی و حامی حقوق تمام تبعه ایران است  
 و مردیت با کمال دیانت و پاک طوبیت منزل الا طوار و مصافحت  
 در نهایت عدالت کفایت مهاتمت را بعهده دایت گرفته حکام  
 و محکوم ازادر زمینند و ساگرد با این بنده همه قسم مهربانی و فشان

درین غذاست خبر هم اسم الله خیرا در اینچند روز اقامت موت حاجبانی  
 که مشر حلال داشتند مشر حرام در مسجد حاضر میشدند و همه روزه مسأل  
 اینیه و معارف یقینیه استماع می کردند چند دفعه دستمانه با جناب <sup>جلالت</sup>  
 اجل نام الله که بفر کسیر دولت علیه قنوعه اتفاق ملاقات و معالمت  
 شد ولی مجال بط معال و نشط معال مضیق بود در تذکرک سفر خطر بودم  
 در ایشان خطر از طرف فرزند عزیزم حسام الدین حفظه الله زیر که بشیر  
 خواره بود و ناچار بودم که از والدہ اش جدا نشود و همسراه باشد تا  
 فواد ام موسی فاغانا باینکه جمعی از دستمان ممانعت کردند که او را  
 باینکه بسپاریم و در اسلامبول بگذاریم دل من قوی نداد و استخاره <sup>است</sup>  
 نکرد و یکی از خوارق عادات و لطاف خفیه الهی که شیشه را در نعل سنگ  
 که میدارد سلاست این طفلت در اینراه دور و دراز داشتند و گرمی مجاز  
 علی الخصوص جب الرضاع و الم طفل مصطبره له الحمد باینکه همسران اوقات  
 و رحمت از زیارت حرمین شریفین معاودت شد نوحشانی که در اسلامبول  
 گذارده بودیم سلامت دیدیم و شکر خدای بجای آوردیم کیسالی  
 زیاده در اسلامبول توقیف و تکلیف مالی ایران اقامت کردم

و بوظیف مقدمه علیه طوعا و کرها مشغولیت حاصل بود از صحبت و دست  
 گرام و آشنایان عظام که هر سابق داشتند و حسب صادق رخصتند می  
 خزند می داشتند رضی الله عنهم درین وقت با حضرت سفارت کبری کرد  
 ملاقات و دستاورد بجهت رسید که تقاضای یافت شد و توکید یگانگی و مصلحت  
 با قضای اصالت حسب و نسب و ادب مورث و کتب در دعوت  
 عمومی و خلوت خصوصی باس مقام و حفظ احترام مرالطوری لازم الرجاء  
 و واجب انکسایه میدانت که نمیشد گفت در آدیت مرتب اولی شد  
 از حق نمیکندرم بعد از استکشاف مقداتی که موجب است کسر خاطر بود  
 و نتیجه اش وضع حاضر در تجدید لوازم حسب برآمد و مکاتبات نافه  
 نوشت و جوابهای مساعد گرفت ولی عیب درنت که گشت نیز نمود  
 پیوند کثیم بهریش بهر حال با کمال آهستان از آن شخص معظم در شریح  
 انانی هزار و سیصد و یازده هجری بفرم عتبات عالیات از اسد سول  
 حرکت کردیم همه دوستان بهر ای و مساعده کردند تا سیامه اجتهار  
 و الاشباه اشرف الحاج حاجی بیباقا تاجر سلماسی مشارالیه پیش  
 فطانتش از سرمایه تاجری زیاده است با اینکه گفته سوار است بظاهر

پیاده است بطور است و کی و سادگی رفتار و گفتارش محدود و مرتب است  
 بسیار عاقل و مودب است اصول تقریر و حسن تعبیر استادانه آموخته است  
 نمیدانم از کجا اندوخته است انصافاً بلند خیال و با اثر است و در جود  
 شمر عراست بگذرد و در پیرت سید محمد ابرار است بت اقدس تصنیف  
 کردم اذ اتم الفی بن حبیبه عنده بجد الله منساج ارادت تحصیل شد  
 و معراج سعادت تکمیل از مسجد ابراهیم اقصی آمد مکتب علم و حسن تعلیم  
 و جمیع مقامات مقدسه که در خاک نبوت خیزد و می بخیزد زیارت کرد  
 و انکشافات قبیه و فتوحات غیبیه دست داد بعد از مراد است از بیت  
 اقدس از طریق کانال سویس حکم استخاره پس باید دهند و ستان کرد  
 است خدای از طوفانهای بلا و کرد اجسای ابتلاجات یافته چون  
 ملک الملک بود الذی یزجی کم الخلق در خسته شمر جادی الا فریه بشکر کاف  
 بند بستی فرود آمدیم جمعی برین احاطه کردند که احاطه اظلمه علی النور و اظلم علی  
 احرور سیاه صورت بتاه سیرت قیر کون و بر بنه و بیچک در صراط  
 آدمی بره نه لایکادون نصیون قولا نه اشم تنذی العزیزین غراب  
 شده و یوم الخروج است و ظهور یا جرج و با جرج و یمنه نعضهم علی بعض  
 یخرج

بسکون و غضب دیده بودم من سفر ناخدا از سیان حوت و نقصان  
 قوت محل آسایش را نزد یک بود بدتره سوزنود باشلا خواهم و بنازه ضو  
 برنود اصطلاحیم بعد از استقام از اول سلین هزار لعل و لیت ما و جگر  
 فیه غیرت و هو اول بیت وضع لائس لوفود و الاستیاس لیس  
 شان بر بعدل و تعاس و هو لواء ذین خیر ناد سواها کف فیه و لیس  
 بمنزل تریب افغان مرجع الایمان و مجاز الاخوان حاجی عبدالحسن صاحب  
 ابن التجار و لالت شمیم و هو صاحب المواخر و ابو افر و مصاحب المریا  
 و المعاصر این لایحون و لایمن سلام علیه من اصحاب الهمین شون  
 ضیافت بافون لطافت مرعی شد و لوازم رحمت من جمع الوجوه  
 مهیا کردید و دوستان و جاب شنیدند و انسا لوالی کعرف اقصع هر  
 روزه کاسکه مخصوص حاضر بود و مواقع عمده مسبی را که از خشت و سبت  
 و پاکیزگی معابر و شکوه و رونق مکاتب و معابد و عمارات عالیله و آینه  
 سایه نمونه شعرهای فرنگستان میوان گفت تماشا کردم در اوائل  
 شهر جرجان که که بنال نواب استغاب نبات نصاب استرف  
 و الاذخر خاندان ضیل و فخر و دو مان اسمعیل مجمع المعاهد و الحارم و ان غلنا

من کسری داشته سلطان محمد شاه زاده جلالت و علاه از تفریح اطراف  
 و لواحق معاودت بیسی کرد لدی الور و دین بند را ویدار و محبت قبی  
 عیبی را پدید فرمود چون ایشان جلیل من نسل غیر سیل با این که مبدار نشو  
 حساسات روحانیه و ادراکات و جدانیه اوست بالفطره صاحب  
 فکار عمیق است و اطلاعات دقیقه در نخستین مجلس در طی سوالات باریک  
 و نغز و مکالمات با منفره بهوشمندی و فطانت خود امیدوار متعقد نمود  
 هم سوال از علم خیزدیم جواب مجمل بر زبان داد و لو الارحام بعضهم اولی  
 ببعض از جناب حاجی ابن التجار خواستند که ماه رمضان را بدار استی  
 بیت اشرف و سعاده نقل و تحویل کنم مع التراضی در داد و خورشید  
 باین دستگاه معظم و دولت سرای نظم نقل مکان شد مانند مسافر که  
 رسد در وطن خویش بدون تکلف و توقف و قانع مهربانی و قدر دانی  
 از طرف این میزبان محترم اجسه شد فرس رفته احوال موضوع  
 اثواب طغوفه فاروق صفوفه همه چیز نطفیف و تیز جیتا و مناکر و بد  
 رمضان را در سجده که مخصوص ایرانیان است بموجب تسلیم و تقدیمی که  
 از مقام و اتمه انسانیت جناب فضایل نصاب شریعت است حاج

شیخ عبدالحسین سلمه امام جامع ظهور کرد و نماز جماعت کرده و بمنبر و عظم  
 و افادت برآمده بعد از فراغت از جامع مجلس خاص حسن آباد که در حکم <sup>حسینیه</sup>  
 و مرکز اجتماعات خیریه و ذمیه این خانواده محترم است بیادم ساعتی هم در  
 این مجلس عالی تعلق میسر کردم هر کسی از من خود شد یا من بعد از انقضای  
 شهر رمضان تصمیم غم بر زیارت اماکن تبرکه و مشاهد شریفه عراق و جنبه <sup>سایه</sup>  
 بان عتاب عرش واق داشتم اشک در می علبستان و انقلاب <sup>بیا</sup>  
 بند و ستان و سید اجمرای خویش دوستان شد بطائف محبت و  
 گریست غم رحیل را بدل با قامت کردم که ماه محرم و صفر <sup>بهریم</sup>  
 شریعه و تکالیف و غیره بر دازم نرید مهر بنیچ و قدر دانیهای جناب <sup>تاج</sup>  
 اشرف آقای سلطان محمد شاه ایده الله و طبعه الی مایه واه نوازش و مراد <sup>ت</sup>  
 نواب حمید عالی و والده ماجده ایشان شد که انصافا فایده وی را از <sup>فحو</sup>  
 رجال گفت نازربات جمال فلک شمس و انوار کوکب او <sup>طلعت</sup>  
 لم یبدنهن کوکب انهابوۃ خادرة باسالیب اسیانه حاله قاده وکی  
 از نیک بختیها و سعودیت فل این جوان نوشته مضال است که <sup>اوده</sup>  
 در حجر حسانت و در من تربیت چنین عاقله کامله پرورش داده و بعد از

رحمت پدر در سن صغر بطیفة الیحدک یتما فای دکنی چنین نادری کاروان  
 کجاستج بار و بر سه کار آمده اکنون که عشر اخر ذی الحجه الحرام هزار و پنجاه  
 بازده است از تحریر و توید این ترجمه احوال بطور استعمال فرغت حاصل کرد  
 نادری نفس نادانکب خدا

هو محمود

این مسقط بدیع لهرتیب فنع لهرکلب رادشیش  
 ذات ملکوتی صفات حضرت اقدس مولی المومنین  
 منبع المنافع و المعالی ابوالآئمه و سراج الائمة  
 علی بن طالب سلام علیه و آله و انبائه المعصومین  
 نجواش نواب استطاب اشرف ارفع والا اقا  
 سلطان محمد شاه زاده محمد و علاه در اوقات توقف  
 و تفریح محافلشوزنر نیگاه معروف ممتاز سرود

۴

نجفکا نرا بنیم با وف و سارا وید  
 در همه فنما حریف محرم راز آوریید

مجلسیان برک میں باز بسا آوریید  
 مطربکان اسیان بسنه و باز آوریید



	عشرت نوروز را باده فرار آورید جشن تاجون عید مانده زنجیر بادگان	
یزدان بر کس نبت چون در اید را	باز پرخ آورید همسر ناهید را	
از افاق غم کشید اقربا بشید را	خواشته باشید اگر دختر جمشید را	
	دختر جمشید را خواهر خویشید را مهرش نقد خود گیسویان خواستار	
سرد کل ای بس باغ خرمی انداخته	یکی بر انداخته یکی بر افروخته	
یکی نقد ساخته یکی بخت سوخته	رتن نورستان جانم نودخته	
	بیل کویا بود طفل نودخته کزی نگار در سببی سر آید بزا	
ز خار و خس شاخا کیره پر بسته	بگلستان بستان نشسته و خاسته	
بزرگم نغمه افزوده و گاسته	ماشط دست صنع چاکه خود خواسته	
	همه در سان باغ بخوی ار بسته روی چمن آید در سوی چمن آباد	
بر سر شان زنجیر نار در بخت	بعبای غشایب شک تر آنجسته	

خوردن مسینا باغ بروی هم بخنجه	یکم در خشنده شد ز خاک آکنجسته
	خوشه انکور بین ز خاک آوینخته راست چو عقد برین ز طارم زرنگا
بجد درق در خشنه ز خنکی در پزوه	ابدل اندو بکین تا کی افسرد
	تا غازی غبیر غم کر تو قسم خورد آب رخ اهل دل ای دل من بود
	یک دم پنهان برار کر نهی مروه ز کله زین این زمان و نفس اشکار
باقسی روح بخش کرد بهمانون جوهر	باد سر ابل و شش آمد با فتح تصور
کاشین دار اینیم سبان دار اسرود	زنده بکیدم نمود یکسره اهل قبور
	یافته باشی اگر ز کدال انسور می بشیر نوبح را آید در شمار
ره بنی ماشی چمن شده سبز پوش	شمار عباسیان من سیه کرده دوش
	سید نجی طلب ز صنیعه الله که دوش بر زرد و بی سپای ز سنج ماهه دوش
	هی سردم سردم شخبرت نیغود کدی هماره سرد و بویزه فصل بهار

حیرالو این باغ بر سر هم ماه ماه	باقه نساج صنع سبز نصب راه راه
مثل بر روی گل می تشنه ماه ماه	باز شود ماه ماه از ششم گاه گاه
	کلب کبسا را خنده کند قاه قاه
	ابر کلزار را کریم کند زار زار
گرید او غنچه را شکفته خندان کند	سبیل سیراب را تاب و خندان کند
کز کس شاداب را کرید و شادان کند	فضل حسین صنع می نه مرد میدان کند
	اگر کند زهدی ابله و نادان کند
	نه بچو شبح ازین فقیه حکمت شفا
ای همه جوان شهر پیش بود صمیم	سز جایون خرام ماه مبارک قدم
خیز و تغافل کن غفلت آرد دم	دق پسیده دم است از می چون سرج
	خون حریفان بخر با ده ده و دم
	کره صبوی ز نیم می بکش دان غار
شاید در فردین داد کفایت می	ساقی نشین ز پای با ده ده پی پی
جو که ز سیراب شد کام من باز شهری	باید ریوان کنی جان من از شهری
	هوس مرا دشمن است با ده بود هم می

هنوشتر دایم کسار ایصنم می کسار	
تانه در آتش بدی این دل بر چون	تازدی نفس غم بخت سید پوشش من
کاشش کشوده بنود چشم من کوشش	تانشدی روز و شب خصه هم خوشش من
کاف جان من است فغم من پوشش من نخت بر رخ اندر است جان من پیشیار	
زایند دل زدای بساده زکار غم	نی سسه در بهار تنی گرفتار غم
رسیده در خوشی گذشت او دار غم	کنون که کل بر دیدم کش ز پا خار غم
برو باری سخن زده پوشش ل بار غم که عاقبت غم می است نصیبه بر باد	
بهر طرف کشن غرام سرو قاپوشش بین	بتان سیمین بدن سمن بناکشش بین
بجام کنجیروی خون سیاوشش بین	انده دی در صبار همه فراموشش بین
مبسل با کل کنون دست در خوشش بین که یازده یک کشد بیای کل نطفش	
بادزده کرده با بهادرج باف	باسپر برف بین ز تیزران شخاف
گوه که بسته باز تیغ کشید از خلف	بچو علی ذوه لطف را محراب بل خلف

شیرینکن دینروپیل فکن درصاف		
جدراژدرشکر صغدر حرب شکا		
شاه و لایب پناه خرد ملک قدم	آمده با عقل کل در همه جا مقتدم	
کاتب خدا بود صاحب لوح و قلم	رایت توحید را کرده بکیمیا علم	
بر همه کایات علی ولی العظیم		
بر سر خوان عطاشن نظم جهان زده		
نظم ام الکتاب فاتحه فیض وجود	آفته حسن المباب خاتمه هر وجود	
حاکم یوم بحساب ناظم یوم الورد	منفی فصل الخطاب مقصد غیب و سبوح	
اول و تس نزل آخر و تس صعود		
سر بسره اینیا ظهور برورد و کاه		
بود کار اطر از عنوان علی است	بیرت آدمی صورت رحمت علیست	
بناش نور و حی شریک توان	بکلمات نبی صراط و میزان علیست	
بصدقین نبی بیل و برهان علیست		
که کرده تصدیق وی بن شدی استوار		
بیکانه صل قدیم مجسته فرغ کریم	بیروی دست او قوی است شرع توام	

بهرام بکتاب اوست علی حکیم  
که جزیر ادا علی نیت برمی مستقیم

ز برق بخش شود کوه کران ل دویم  
نیت فی چون علی سیف چون آد  
لفقار

طبع من انفرده بود ز کار فدا ده  
ز جام غیبی رسید بکام جان با ده  
الب بر سخن به نصبت و ادا ده  
لفق مرا باز کرد بر ادای آرا ده

بانسب نامی شده شعر ادا ده  
محمد بن علی سید و الاتب

چون دم القدر آمد دسانین  
گرفت یکسر جهان بلند آوا زین  
بدنش و نظم و نثر نیت کس اینبار  
اگر چه زمین بر تر است هنوز بر و این

بصدق عوی بهن نصیده عجزین  
هر که تواند سخن بگوید بسیار

فرزده ایزدی طبع غیر من است  
توانی صعب و سخت حکم پذیر من است  
بهر روش از سخن خود بیشتر من است  
اگر ندانی چرا سخن اسیر من است

از آنکه اندر زبان علی امیر من است  
اوست امیر کلام من از پیش پر سپار

سبل سلطان بن خدیو مصیر لعین	چاره جباب تو تحت غم کین
سکفته مانند گل بوسم خودین	بخرمی و خوشی چو سنب و یاسین

همیشه اعدای تو بصبیح امانده قرین  
غیظت تکدل لار سمت خدا

در شکایت از گرفتاری بدر معده لقمه ارشیرامی  
فستاده اند

را اینجا نه میدان و دل من بر همه ادا جهان بدر عهد و ظاهر شد وطن بر دور براز خویش و چکانه نقش پر میخانه جهان زن و ان مرد حق او پیوسته در رفته ختم یک زن بین مراد سخن آید دولان ای برمان ربه باز پوش بسخی جان من آماده شو یا ماده شوند هر آنسر ابو سنکی و سکی این سبک من دل از دور حق قرینی بوزندش در این دنیا	که از نماند مجید صریح آب دندان که بس است پایش شمع کذب است پایش که یکرود به پیان مدار عهد و پیمان که یوسف راهی بردند از زن ان پند بسی ندان بر ندان کرده ان جا و دوی ز دام مگر بر بانس خدا و نذا بهر است ز می ان چه سود بخاک زن سلام ز میانش نمی بسنجد با صاحب تیر زش میزانش که شش میخوردان را که شد پذیرفته
--	--

بخورد مرک رحمت نیتم بکند طیب کن  
 در آن نیای پرامتن ندارد در حق او  
 بس غادر که هر دانش از مغرب کند تا  
 ملی آدم برود آید در آن جنت نمی پای  
 فغان پس از افغانستان تا کافورستان  
 درویند از چپ و از دست من حاضر بر  
 سلیمان حشت است اما ندارد ملک ادا  
 نفوذ این سی جان جمال جان منکر  
 کند که بستم کرد و بنی آدم چو این  
 سلیمان از شیاطین دهشت بنایان  
 ولی انجا که با سوری ازین دیوان فرود  
 سلیمان از تفقد فال ملی اری آید  
 ولی سیرج از بنگ بر دکن نمی برسد  
 یکی شیخ الریش است اندر این عصر درین  
 چو هر روز نام روی نشاندش در

براد روی است بی دربان درانی در  
 که نبی دل بر هانش بدو شکل آفرین  
 برود چون آسان بگذران ملک خرد  
 که ثبانی است در هانش که شیطانی است  
 شمشاه دین پرور چو شنید افغان  
 نیتم چه خواهد دید بین این دو ابر  
 که دیوانند دیوانه سر اسر اهل دیوان  
 زار فافقد و الا سفه ذون الالاف  
 زانخت سلیمان بر د خاترا بدست  
 تایش در خانش محارِب مابانش  
 اگر خوبت محمود است خوبی دیدی بر  
 چو خالی دید جای مرغ سکینی زانویانش  
 چو ادا دند طیرانش کجا کردند حیرت  
 که پیش از گفتن غار آل خانه اش  
 فساد ز خردا کردی بدان کسره و اما



شود زنگار کون سینه طبع در حاشانش	چرا از دست برزگی طبیعت از دم
زینحانی بدست کید سید زو در کس نش	عذار انابکی هر دم قیص عفت مار
دلی افسوس کس اجری بخرد و کلمه دروغ	براش داد و زمان یون حسن کونان
یقین دم نمیرنجده از شیخ شایسته	اگر چرخ کس تا خانه کردم این تظلم
و هم لایعرون از نور ابد با سلیمش	نگاهد کرد با عالم خود قهر او در زیر

بر او صدق میوید سخن اینگونه میگوید  
درینا شایسته نبویه دل چون من نمند انش

مطلع غزلی است

دل زلف تو کرد قصه خفا	عشق کفایت و لذات من زنگار
-----------------------	---------------------------

از قصیده

تا بروی زلف مشک افشان <sup>میکنی</sup>	صبح و شام هاسید روزان تو بچکان <sup>میکنی</sup>
چو که عطاران کران بستند <sup>میکنی</sup>	شک از آن کجی تا زلف لرزان <sup>میکنی</sup>

بوسه کردم طلب زان لعل لبش <sup>میکنی</sup> ولم  
ان شوئی تا کی بستان و بستان <sup>میکنی</sup>

رباعی موده تاریخ وفات مرضیه

راضیه بوی خدیج حاکمه	تاوست سس قلو فواد ایشید
بشنید جوارچی الی ربکرا	تاریخ و فاشش ارجی ریشید

بجانب معتمد السلطان حاجی میرزا محمد رضا مستشار  
الملک وزیر خراسان مرقوم و تهتم

صساوی دربار قد از این نخست آنکه در اشتیاق دیدن تو پس بگوی که ای اعتبار من از تو بخشیم که سیریم یک ابد سخن اگر چه خار و در فتنه و شراره چرا ندانی ای خواجه سخن پرور بجویم فضل بهر که چه تمام سخن تجسّات بفرستادم درین جایه نغز	بیا بگوی بهر کار ستار از من بدان شایه که بر بود و خستیار از من چرا نکردی پس حفظ اعتبار از من بمع میر که آبی دهد بکار از من همی سنده که نمایند افتخار از من که رسم شعروشی نشد شمار از من از این نیاده کس چرخ کجوار از من که تا بخونی در نظم خستیار از من
--	--

طراز شاهی پد از نظر و طو سخن  
نار محفلت این در شاهوار این

عزل

خرم آن ل که بدام تو گرفتار افتد  
 عجاظه طار تو ای فتنه روم  
 یا یکی ز کنی رفاص که در سطح طور  
 چشم او دیدم و ضعف دلم آمد چون  
 نخل آمدن از روز و دهر بر که گذر  
 قن این سیکیمان در شفت بخت  
 با یکی اینده کمال بکار من و تو  
 بعد از این با قدم صدق بمخانه بروم

ظرافت زاده زانده شهبه کار افتد  
 که بنا کوشش تو بردوش تو بکار افتد  
 دست و پاسته بیکار کونان افتد  
 عالم بیت اگر دیده بیمبار افتد  
 بر سر دارم چون میشم تبار افتد  
 اتفاقی است که در کوی تو بسیار افتد  
 بد شیخ ز با کار را با خوار افتد  
 کار سهلت اگر بر در جنت افتد

حیرت بر سر آنم که رستی که رخص  
 بازم از سر بره سیکه دور افتد

حب المناصبه در حق جناب دولتماب حسین  
 پاشا ناظر عدلیه دولت علییه عثمانیه قلمی داشته اند

قد استقل بحسین ابی الرضا  
 و فی حکم الرضا عدل انصافاً

عزل

گفت راه عشق من پای بر کعبه محکم  
 گفت در کام سخت از سر که ز کعبه محکم

گفت که باشد بوصل من بنزدت چنان  
گفت که خواهی بمان ابرو اندر دست  
گفت بایستد اش خیزد دیده بیل  
گفت باید از اسگ خونین نمانی با  
گفت باید پای نگذار در خیال روی  
گفت که عین ایتقین جونی جوانی زایل

باید از عالم کنی صرف نظر گفتیم  
ترتر کانم نشیند تا بگفتیم  
حق عاشق این بود از خشک و کجیم  
رشته تر جان بی عقد کفر گفتیم  
نخله از حلقه حشمت بدر گفتیم  
خاک پای پر کن کل لصب گفتیم

گفت که سوخای حق ارجی حیرت برین  
چشم پوشش نفع و ضرر از خیر و شر گفتیم

شیرین تر و پاکیزه تری در نظر امروز  
روی تو بگردم که برای دل بجای  
شیرینی کار تو بنامت نبردست  
ز از روی شکر نیز تو صد شکر که دهند  
مانده طوطی که بخوانش شکر  
روی تو بهایافت ز شکر نه شکر  
ان قامت سوزن در رخ تویی و شکر

اندیشه بر کل امر شکر امروز  
خوش ساخته پرده خسته گل شکر امروز  
بر روی کلفنا بشکر از قر امروز  
شد طوطی طبع من شکر شکر امروز  
بر روی تو بجایده دلم بان بر امروز  
افزود روی تو بهای دگر امروز  
نی فی شکر صاف تر و پاک تر

بر روی او چارده بروت کشتیخ	پیداست که انداخته دیت سپهره
کیسوی تو بروی تو افاده ندانم	یاریخته بر سرخ کلی سنگ ترا درو
دیشب تو کفتم بدیم سیم دوز آنا	در دست گرفتم صنما جان و سر هود
از روی تو می بنجان لطف و علاقه	شیرینی دیگر خشم را اگر امروز
کز رنگ زردی ز رخ خویشین بیا	ای آینه روزگف دل ما بر امروز
همسایه خورشید ز غمت شوم آنا	از مهر که آری بس بر من گذر امروز

قطعه در تاریخ فتنه منوکرده از سلسله مباحث کوفی مجلس  
بدیه فرموده

صحر کردند چون دغانیات	فتنه بر خاست در همه ارباب
دو د این فتنه قیامت نیز	چون دغان بسین گرفت جان
پی تاریخ ان من از سر درد	خواستم تا دل آدم به بیان
گفت حیرت سرم رو بود	بغرض سر کشید از این زمان
درد پا در میان بناد و گفت	یوم یاقی سماکم بد خان

از غلی است

ای سیر بر من بنا کوشش	ای فتنه عقل و آفت هوش
-----------------------	-----------------------

من عهد که با تو بسته بودم یاد است مرا ترا فراموش

من افکاره لعالمیه

باید که کار در خور این می کنند  
باید که آشنای محیط فکند  
باید که سینه اسیر تر با کنند  
باید که اقتدای شبه گر بکنند  
انان که خاک را بنظر کیم بکنند  
آیا بود که گوشه خمی با کنند  
کردند اگر جدا ز چه روز بکنند  
توی که در و جله عالم دوا کنند

انان که دوستی خدا داد کنند  
بسته شد چو ز درستی می بجز  
انانکه مانند بقوسین آرزو  
ابلی را بر راه بلا فاش می بر  
عربان چاک چاک فدا و بک  
فردا که حق بوجه خود بکنند  
سزایش چو سرم نکرده اند خدا  
پارشان ندانست بجز خون خدا

ماه تاریخ وفات مرحوم مغفور حجت و ضوان  
از امکاه حاجی میرزا محمد حسین خان مصباح السلطنه  
طاب له اشراق

چشم و چراغ ایران روزت سر آمد  
خورشید روح از اقیانن درآمد

مصباح سلطنت ز ابل صر صر آمد  
صبح حقیقت است چنان اطفی اسرار

سکوه تن بهل کتی انور آمده است در قریبهاست نه ترکتر آمده است نور علی ترا هم جا بر سر آمده است کان خاک تاباک ترا بر سر آمده است	مصباح جان جا به غیبی مقامت ای نماز اقران گذر کمال و فضل وی پور با سعادت مسعودی حسین چون در مقام امن یی بنی بخواه پیش
--	---

شیخ ایزد گشت که سال فات تو (مصباح سلطنت زامل مرصع آمده است)	
--	--

ماده تاریخ رحلت مرحومه مغفوره ضیاء السلطنه  
طاب ثراها

یکانه عصر در نطق بیان گلک بنیان ضیای بزم حوران تاریخ پر تو نشان	ستوده دختر خان ضیاء السلطنه ان چو شد با بامیه خوبی بزیر سایه طوبی
--	--

بی تاریخ و تشکلت عنوان غارن ضیاء السلطنه طوبی لغای جهان	
--	--

از قصیده خراسی طولانی این چند شعر بی ترتیب است

بن بسیار چو بگفت تو بهای کن بن زمین نشود یعنی ما در سن ساقی	بن بسیار دیده با ده ساقیان کن بجای بن کن باید بسی زخم دن
--	---

سر و شفیستان بی بشارت هزار کدک نوزده یک شب آورده بمطبع پوشش همه مرصع دو شش	نویده لانتخف آورده و می لانتخف عروس باغ که نه ماه بود آستین همه ستبرق با جسد بر سر این
--	--

سیح سان نشوی نامقیم چارم مرغ  
برهنه باشن چادول در دوز برسون

ایضا از قصیده فریده

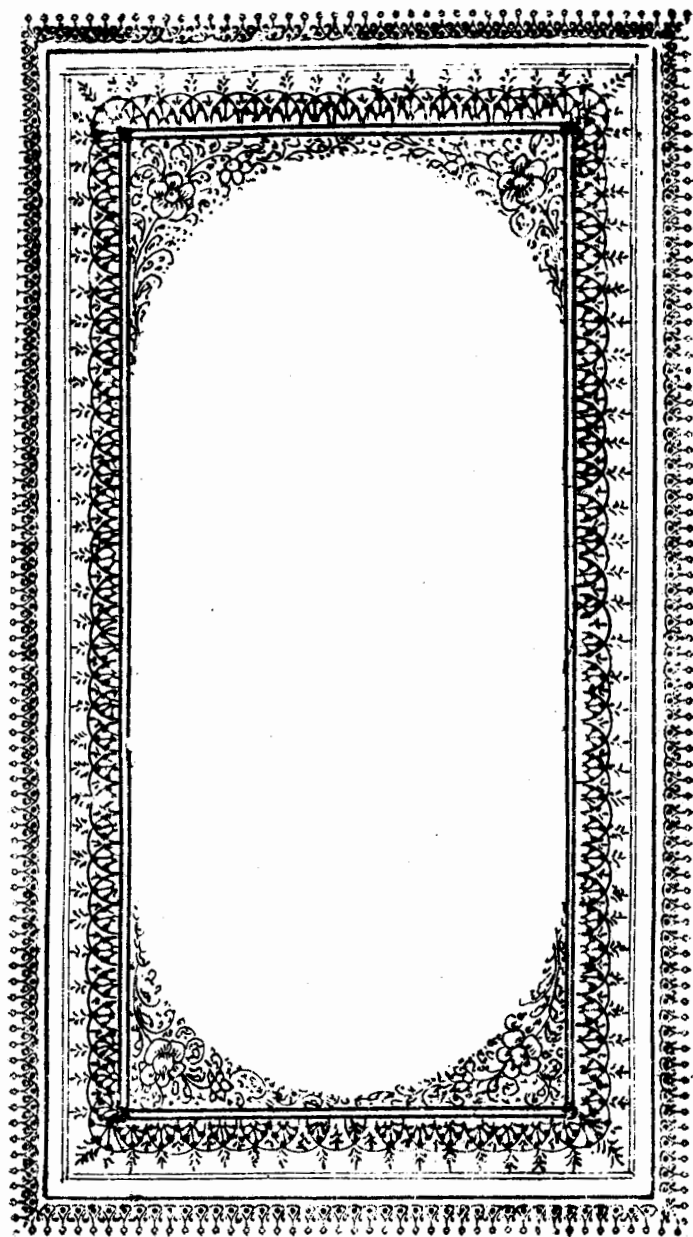
زمانه با سده شوم برز مغج و دلال هزار شوا همچون نو کشته این شوا اگر بخل عیشی ترا کداز آفت که غمراه همه عمر است ذرا و عمر نا	که می براید مغج و دلال عجب ترا که هنوز شن کجارت است کجا همی بی سببی که بگری بچشم نال که سازاد همه کار است و او چنگال
---	---

بمیز شهاب شاعر مرقوم داشته اند

بیا قاضی رای خلف الوای و ظل ست شهاب و نون شهب همتا	تو کنت فی الخلف بعد الواد عوق و اسمعنا شهابا قد مشقوبا
---	---







در رقیه الرسول الی خاتم الرسل صلی الله علیه و آله در کتب  
 بمده مطهره عرض و تقدیم کرده اند لقبه عرض شده

بسم الله الرحمن الرحیم

<p>عبد الله ربنا بالكرام يعادى          لا تقضوا ابد عمو و دواى          قد كذرته اعيان احقاد          شف اكليل بكر طيب فاو          انى لى واد و هم فى واد          ساه عن لا وطن و الا واد          بل لا ماجد و اوله لا واد          حكم تعالاب فى شرى اللاسا</p>	<p>ما رضى طوس طال نك بعاى          با جبرى نجى الرضا خميسم          لم انس و انكم اهل الضفا          انى لشوف بكر كم كما          و ع لاسى و در هم فى خوصم          ايطن عدلى با نى سال          و اقيم فى وطن نب و بنا راى          و الا من غابا با تجلو اذا</p>
--	--

ان سبني ضم غنود عاد	خفت ميزاني لذي ابل انهي
لما طغى فرعون ذوالاوداد	نسب كلهم الى النعابه ساطر
ابن الذئبي بسيد ايجاد	او ما سمعت بما جرى لما سطر
وزيد طعينا ما على ابن زياد	مکن ظالمنا الغني ليعطى
طرب انشيد دلالة الانشاد	يا صالح لا يحوم بموم نوادي
ما عن لي فرج بصوت لثادي	وعنار قبلي في انفسنا عن انشا
من كل باب قبلي ودره	وجبت وجهي لرسول بايه
ساوي عكوف حريمه للبايه	وجنابه العالي مقام ان
الآبريت صفوة الايجاد	وانه لا يصفو كدرة خاطر
المصطفى الطهر النسبي لهاي	قطب الوجود ومن فوق السما
رخائل كفسر ولا تخا	وانه الطهره على دين اتقى
عزاد ان كبريت ذود لا و	علاه بالنصر العسر زلتا
في ليله الاسر ورواه	من شان انهي تعالى شان
ولذاته اعلى خلقت عبادي	فلاجل نفسي صطفت محمدا
يروى ظاهرا بصاحي حيدر الهادي	بالصاد والقرآن في الذكر الداعي

المرسل الای خبر صادق  
 بشر و لکن فیہ معنی عاقب  
 و له سابق ان تعد و ادا  
 یا ارض طیبہ طببت و شرفین  
 بحکم الهدی فی افق تربک قدیری  
 یا سید الشقیقین انی ملته  
 فاسمع و اسئل مشک مظلوم  
 و الیک یا خیر الامام المشرقی  
 یا صاحب الشریع المعصوم  
 یا لیت قومی یسئلون بنی  
 عیبت عیونهم فصلا بصروا  
 یا منطق بحسب ارباب منطق  
 و و هبت لی حکم البیان فہند  
 و تعد اتیک سالما من نائل  
 و اداد ما فی حاد مستنکر

انی لافصح من اتی بالقصا  
 فالعود لیس کاسرا لاعود  
 لا تمحی کمر اتب الاعد  
 جسد برو حی اطلب الاجا  
 و بنوره بدی الوری برشا  
 و قصیده تی بدی کر بل جزا  
 یا سیدی موسوی و سناوی  
 من ہم عدوان اصابت فواوی  
 نہ و برد حشر قد الاکبا  
 من با جزد تک اقدت نہا  
 و رمضان یارک من خلال رماہ  
 خاک البیان انی کجاوی  
 خیل البلاغہ صفات جیای  
 یحب بسکین باب جواد  
 فمخنی الحاد مات عاوی

فوالله اني لبيت زار معادي	واذا تزودت مع اعداؤي
فوالله اني لبيت زار معادي	واذا اعدتة من شدة
ان الكهيم لصاوق المعاد	لا تحسن الله خلف وعد
فاصبر فان الله بالمرصاد	ولسوف يصبر عبده من عبده
عال عن الاطعام والاحاد	باياتها البدر التمام ونوره
ما طابت الروضات الا وراد	فخليك الالف لجمته واثنا
ومقرنين تقيش في الارفا	انصار دينك لا تزال اعز
ومقرنين تقاد في الاصفا	بوضام شركك لا تزال اوله

قصيده طمع و حكايم صنع بهنگام  
 بهجرت از خراسان نمود  
 بند

عقاص لمانی منشی مرسل	نگار من ای کیوانت سسل
که آرزو از کیوان تو مرسل	صبح است مند بر من چینی
دما سرت کار حق افضل	مرا خال کوشه ثبت دوده
خطوبی لمان من جنک المطلق	بسی بوسه میچیدم از قامت تو

فراق تو هر چند کار بست مشکل  
یکی راز بر بسته ات باز گویم  
مر آسمان خواست مغرول و کفنا  
همان به که جید معارف زبانی  
من ز شغری نیتیم کم که گویم  
نیم من چو آن خاک می مردن غ  
بچشمه ذکر تیر ز پند مرغان  
مرا خون سرد است در آن گن  
دم طعمه خود و نه شاید عجولی  
ولی روز سختی ده سنگ کام است  
چو زلف تو در روز من نگر است  
ز بار سیه گوشه نه نمایان  
بگو تا بیارند سببی که ماند  
نجیب امیل گرم مردوخ  
شبتیره موئی و موری بیند

و کفن فی الوصل فالامر شکل  
ولا تبس منه یا ام قسطل  
که کرر امجی باش کجند اغزل  
ز طینه بسان تو باشد معطل  
فانی بقوم سوا کم لاملیل  
یطالها داما کیف نفعیل  
چو تیره شود از قضا صاف  
اگر نشترم بردوانی با کمل  
الافاستمع حبش بقوم اجل  
شتاب بهی مرد مرل بر مل  
بتاریکی و تیر کی لیل ایس  
سیاهی سپیدش چو چشم اول  
بکلمه ده حلهایستل من مل  
گرمه غرغسه مجمل  
دو چشمش در خاشاکان مشمل

چو پاست بند ملاق با نام  
چو در سایه مرد بی اصل پیم  
تا زرم صحرای قفری که فیما  
مر اهل باید رسید غلغس  
هم الابل لاسنم التردایح  
برای دو من نان چو برنی منان  
از باران فصلش مجونا امیدی  
و من تیق امه یحیل له مخرجا  
ز آب بصر نوش و خاک زمین  
زیر سر خویش بگذارد و بگذرد  
که کف لیمان چو زهر است  
برای مدرس رسوم دوا  
تصانک من کردار الاجبه  
چه داری فوسشن انکن در  
یا همچو مردان دل قوی کن

بقید الردی کلا سیر الجتل  
کافی ذیل یعود بقبر  
ذاب عوت کا یخلع المصل  
زار قسط ذلول و عفا حلیل  
و لاسن جنی فیم فوی یخندل  
الافا صطبر انما اصبر اعمل  
فان لم یصب و بل حبسنا  
ثم یدخله فی خسر مدخل  
فذا خیر شرب و ذایر ممل  
که این نرم پر تیب باغی چندل  
ز دست کریان چو شده خطل  
چه کوئی تو چون مر لهن و مل  
بسطط الوی من غول فومل  
نسخ الوی من جنوب شمال  
که از مرد دل خواهند از زبان

فصل غیره فی الدوابی سہول	بر در پناہ علی شاہ مرد
علی نفس خاتم علی شخص اول	علی قلب عالم علی روح آدم
علی نور اقدم علی فسر اول	علی اسم اعظم علی سببیم
خدا ربین در شاش مثل	فروع ازل و خدا مثل او
شمس ملک زیر پایش نزل	نفوس ملک پیش ریش سفر
ہر آن در کہ کرد و سخن تفضل	شہا ایک مفتح لطف کیا
نیمہ اگر ذوق افتار تو میل	بجا از این شرح زکار زنی
بہ در وجود تو آمد مفضل	توئی آن کتابی کہ آیات یکتا
بہ نیکی شود سور عالم میل	بہن بکار عمر کر زلفت تو
دچار ضفادع گرفتار قتل	بدست غضب ساز فرعونیا
ز طبع سخن ریز شعری چسب	ہر فیض جود تو فرمود جاری
نگرہ دست تاج سخن مکتل	کس انکیونہ از کہ ہر آسانی
کاشتر شاعر کجا و علی نزل	سوجہری زمین سخن اندیکین

در تبریک عید و دست مبارک  
حضرت صاحب الامر علیہ السلام



# در آیات قامت سرمن افنی مودوده

همان ز بهجت امر و ز باغ رضوان شد  
 کدام غمچه نورس بغری بکلفت  
 گرفت جمله آفاق جلوه اشراق  
 بحال اشرف الارض از زمین پیداست  
 همواره پروانه خاک تا فنی بر خاک  
 کلفت اگر مصلی از زمین در شان گشت  
 کدام مصلی دلنای خسته را بنواخت  
 مدای گفت که قرآن شغای ایل تنی است  
 سخن تبعید تا چند گویت روشن  
 بحال حضرت قائم ز بزرگراه و جوب  
 هنوز صدی زیب قاطع مصلی بود  
 هنوز ساعد قدش تمیله می طلبید  
 هنوز در نظر خستل خرد می آمد

انصای کبستی از غری کلستان شد  
 که باز کلشنستی زود جودان شد  
 مگر ز جیب عیانست پود عمران شد  
 مگر ز جیب عیان نور پاک یزدان شد  
 زمین تیره از این دور برین جان شد  
 که از طلوعش در عرش نور باران شد  
 که از شهوش هر دروغستان شد  
 که بود اینک یعنی شریک قرآن شد  
 ظهورش حقیقت باه شعبان شد  
 گرفت پرده دلمان بصقع مکان شد  
 که بر خاک زود تا جلوه گاه سبحان شد  
 که تاج عزت بر سینه و سلطان شد  
 که بر عقل برش کوه کتب خوان شد

امم مصروفی شد که انبیا علی  
وجود پاکش کا مذکران بیتا است  
خضر بنجاک در شش کله سوره و غیاز  
چو اسم پاکش در خاتم سلیمان بود  
هر آنکه بر او راه سبازت گشت  
هر از گشت چون بی شکفت آید  
زشت دیده مردم چو تابیدن او  
ز چشم مردم پنهان ولی معنی فاش  
اگر که روح بصورت زتن بود غیب  
نوشاد میکهد به بسینیم صبح طلعت او  
نشت بر زب زباسب پلتن شاهی  
گرفت تیغ در شان برای خوزیری  
زنت عدل جاز از بر سیا گزند  
ز نفس هر شش زبان این گارت یافت  
کمان او نهد کس که راست از نمش

که مقلبتی از خلقت دو کیهان شد  
یکانه بار خدایا دلیل بر آن شد  
بر برسمونی اموی آب حیوان شد  
گرفت اهرمنی خاتم و سلیمان شد  
هر آنکه دشمن او سزگون نیران شد  
که روز اول وصل است ای پیران شد  
چو آفتابی در زیر ابرنچان شد  
که ماسوی همه کجیم و شخص وی جان شد  
دست بین که ز اطراف تن نمایان شد  
فاده پرده شام فراق پایان شد  
بدان صفت که برش استودی بر منج  
بر همه بسط ازین غیرت بد نشان شد  
اگنده ریشه ظلم و فساد و طغیان شد  
بدست تهرش زبان کفر ویران شد  
بچشم دشمن شرکان بسان پیکان شد

من در سیدن که مدح او بیست  
 گون که حجت غاب از او کی ناب  
 ستود و قبله اعلام تحفه الاسلام  
 چون منش در ظلت مبارک بود  
 بقصد س آمد مقداد و در یقین عمار  
 مگر که بهره او آبی است از شای  
 ز حادثات جانفش خدا نخبان با  
 هزار شکل که زحل او خسرو قاهر  
 بر آنکه کرد زوی کسب نود علم است  
 بنام نیک و بطبع کریم و خلق حسن  
 خدایگان معظم که در سخن سبخی  
 پیر است خستین نمای شعری  
 نه هر که قافیه گوید طریق من بویید  
 هانق یا بد غیب و حاج را از هم  
 اگر که طوطی را ند هسند که سخن

که در ساقب او عقلات و حیران شد  
 که فخر اقران چشم و چهره انعیان شد  
 که راستی علی در لباس زبانش  
 بین ملت کشت و این ایمان شد  
 بصدق همچو ابو ذر بر پهلوان شد  
 که هر که رویش دیدار کرد و شادان شد  
 در آنکه شرح نبی را بجان نخبان شد  
 بفرصت صاب و عرض رفت و آسان شد  
 اگر بیا پیغمبر بود بدرتابان شد  
 گرفت خطه ایمان و فخر دوران شد  
 ز بهتقامت ایت تویم میزان شد  
 که گرتو احسان آری توان که حاشا شد  
 نه هر چه باران در حمایت چنیسان شد  
 در صورت دشمن هر دو یکسان شد  
 کسی نگوید که باشد و سخن دان شد

سخن شناس کند فرق حرف از حرف  
 هزار داستان دارد نو و نو سخن  
 پیش گفته من شعر شاعران ماند  
 معای نعمت و ذات تو از خدا جویم  
 بسای هر بوستان کشفه و خندان

نه بر که گفت الف لام و میم فرقان شد  
 بگردستان توان هزار داستان  
 بدان حصی و جالی که خورد شعبان شد  
 که بر که حق تو شناخت زایل گرفتار شد  
 چهاره تا که بهاران پی رستان شد

در ایام مهاجرت از مشهدس و اقامت در قوچان فرموده اند

ولا تا خدیج حاصل علاء جسم جان بسنی  
 کشای چشم محراب بین با ستر  
 یکی بزادی از دل شک که چو نصافی بود  
 توانی نه سیان شرف بازاران بگوش  
 بروشت کس از شان مذودید که دوت جان  
 زخو و بینی است کردانی حجاب جسم انسانی  
 بند رسم کتف را بینی تا تاسف را  
 سیارای آن سسری ل تا شاکر خای دل

بسیار جسم و جان کمال که تا جان جان بینی  
 لشکر بران سلم را که حق بی بزبان بینی  
 کم شرح لک صدر که زینده خود عیان بینی  
 که از جیب آن اعرف عیان کز نمان بینی  
 زرد و نان برب و نان تو نکی هستن بینی  
 خذ را دیدتوانی تو تا خود در میان بینی  
 بز ضرر و شس و سنف اگر این سود را بینی  
 نظر کن در فضائی ل که باغ و بوستان بینی

زبان پرزغال و فرخانی کانی سنی	کون ملوس جان زیور کلن کاوس دل نهر
که از صبر پرشکر بکنان کاروان سنی	حلا و تماست دان هر ز طوایحی کاندیز
کر روزی به پیدی رخ صاحب خان سنی	زبانای زمان جانی نیارائی نیاسانی
الا فرخنده ان عهدی که ویرا مرن سنی	زین مقدم عهدی شد کام جهان شکی
چو خار و خس پرواز و جهان گلستان سنی	چو دست راستین بازو بدی از ریش زنی
جهان پرز جور و کین پر از عدل آمان سنی	زنده صیقل بروی دین کند آینه و شش پیمان
اقامت کن کبوی او اگر خوابی تن سنی	کیش می از نسبوی او بری باش از عدوی او
اگر کاید عهد از صدمت چو میره زان سنی	عدو نشاخت کردت ندیدان باش بدت
اگر دست جووان با ذول قرار بگردگان سنی	شجاع الدوله عادل یکایه نسیر دریا او

قصده شکوی و شکر

ابن بنهر انصیه چو و خنر	هر خسرو دره فیض چو درون
فضل چو دره و نتیجه خاطر پریان	علم چو دره و ذخیره قلب شوش
میوه شاخ کمال چو نقصان	نعم چو زاید طلال و تحمل چو اندوه
دشمن و راق و بخار شش غصه ان	دانش و دل یکی سطره در می است

مرد شیوا کیست بسته تمت  
 بروش پسندان اسیرت و خوار  
 بنیاباید برنج و صدیه گرفتار  
 مایه صاحب دلان چه کیدل بر چون  
 ره زبری کربال معرفت آنان  
 بر که رتقوی لباس کرد چه پوش  
 غم طمکت جو خورد شربت نوش  
 شیوه خلق جهان گستن میناق  
 بیخ و بن عاقلان فشرده ایام  
 پیست ساره عدویان بخرد  
 از نخستین جو سر زشت نوشته  
 ایدون بر غم که بود قمت جهل  
 گزیده فلک و نوست از پیشانی  
 اهل فرسان چو شکر شاه بخرد  
 دالی مایک نوشته بود و بیجا

شخص نکو کار کیت نسبتان  
 و انشدان چا نخت و دلان  
 و انما شیر و دغصه کردگان  
 آیه اهل نظر چه دیده گریان  
 از دل برایشان وسینه نوزان  
 تنش باید بر بنه ماند و عیان  
 جانش باید کرد سنده پاید و عیان  
 عادت اهل زمان گستن پیمان  
 جان تن کالان فشرده دوران  
 کیت زانه مرید مردم نازان  
 بود غم هر کسی برابر کیسان  
 یکسره بر اهل هوش آمد تاوان  
 زاده و بجان بجای زاده خاقان  
 سخت از ایشان کشد کینظران  
 دیوی آید ز تخمکاه سلیمان

آهنگ بد خوی پر خان در غنا  
 آمد دیوانه کسینه زنجیر  
 طغقت او پای تاب سر مهر سخت  
 کاست همه غوغت کار بر شوهر  
 آمد و بگرفت چون کمان درنده  
 کرد با طور جمل نفس نهال  
 خوست که تا برین از نهاد نماید  
 پای قامت مرانمانه بناچار  
 نماید تبحر کشید و سابق اقبال  
 مرج میران بخون کشته شیران  
 مروی مردانه در زمانه یکانه  
 در ره شده دیده جنگهای کزین  
 روز و ما سخت چن زبر نیزار  
 چندی ناس طلبوس از لمان بو  
 داد و ناسهم ندای باد چنانش

کس نتوان گفت غیر سطر و کشتان  
 آمد دیوی فسرار کرده زدن  
 فطرت او زیر تا ز بر همه طغیان  
 بر دهم صدمت عاظم عبان  
 دامن خلعان بویره جاده طلعان  
 عاظم مجموع اهل علم پریشان  
 تندی چکال خویش تیر زنی  
 در سر هم نهادم عزم حجت چون  
 تا با ما نگاه حکمران خوشان  
 مجار جبران شجاع دولت ایران  
 مهر فرزانه ایمان بران  
 از پی دین کرده خمش بی نشان  
 روز عطار است همچو ابر بر بنیان  
 اکنون صفتش بر دوسر ز لمان  
 کرد و کند ابریم خدایش کلبان

خاطرش آزاد با دوزخ کاه	بچون آزاد و پیش بند اعیان
در کف لفظه برکت نما	مصلح با کرم بود فصل نستان
دوش برید بهار و د پیام	کای ز تور و دشمن به پرتشیران
خندشینی بدغمه چو معان خیز	کاش ز دشت کرد گل بستان
گرچه تو شیخ الزین عصری کن	جانبستان که اطفال بستان
تا شنوی از زبان طفل شکوفه	بستی خراهر از حجت بران
کو دک ناخوانده آنچه از آب پیش	نست شکفت آید نرم قرینان
گرچه بسی گفته و فانی تنزیل	گرچه بسی خوانده حقایق سکران
وست بیان کرده است بسبر	حکمت بزمانین حکمت بستان
زیر پس خاموش باش تا که چو گوید	بمیل گویند و بر سبب قضبان
مژده نوزد ز ابلاغ فیسره	مطلع و کرمه و طبع خندان
غیر بر آید ز شاخ تازه و خندان	بمیل آید باغ صفت و جوانان
برق بیانی چو تیغ بسبر در خندان	ابر باری و دست بر در خندان
باغ ز آنکو خکان بسبر در خندان	بچو سپهرت پر از انجم تابان
در چمن افتاده در شهای سبزه	در من آنکه هشت فارق المان



باز نسیم سحرسان زینجا  
 زبنش کوبیده سبب بر بید  
 کاشن کونی برسم موسیای کرد  
 فاخته کونی که پاک باخته دل را  
 سبل سیرب را دست بونید  
 دوشش خورده است باکده نوز  
 ایک بر میند که چه دیده کرس  
 این نکرانی دلیل گشت که او نیز  
 فی فی ماهر و دست آبی و تابی  
 شک لیمی گشت اگر چه دل کن  
 یونیار و ز خانانش حسرت  
 از رخ شاد و کف جواد و دل  
 در سر او نیت جز اطاعت خسرو  
 از دم شمیر او رنند اهادی  
 زهره پیل و مان چشم بشکند

یوسف کل را در پیک کریمان  
 لشکری را سگداری تنی بآن  
 مزج از هر کنار آتش قربان  
 کاینسان آرز عشق خسته نوان  
 گزچه قایل کند چه مردم سکران  
 با سر پر از غار رفتان عزیزان  
 نیره با نده است چو شش بچکان  
 مانده بکارش چو بنده و آژده  
 مرغ کف میرد و از بر باران  
 دست کری ز مهر وادش چکان  
 بر که بدولت سرای او شده جهان  
 می نتوان یافتش قرینه بچکان  
 در دل او نیت جز ارادت سلطان  
 همچو کرا زین رشیر شریز کز زبان  
 چون سوی میدان شود چویم خندان

سایه اقبال او کشید بکستی	پایه اطلال او رسید بکویان
بادشش نبرد و چهره من بنیادی	تابه بحساران مندلاد کویان
با جسیانش ایستاد و بخیل	هم چون طغان بگرفت روز منوعان
هر دو در مبارکی رمضان	تا رمضان می یاید از پی شبان

چاه هجرت نامه عبرت از خاتم غیرت و  
رضامندی از شجاع الدوله و پسرش

گرفت آینه خاطر مرا از کنار	ز طبع آهنگ آن بوخوی باخار
صبا بگو بسیدمان عصر ناضربین	که ای بد دولت تو شرع تو اوم و خوار
بوحش و طرب بیا بان تو رحم فرمائی	که کس نیاردشان کرد آشکار شکار
چرا کشوی پست دیو دیو	برای صید مردم ز آستان من
شمارا گشتی کردیم و تقصیری	تا زان کناه دو صد بار تو بد و استغفار
خطا نمردا بر جسته ز رضا پسند	خوشگوار از دست تو مردم خوار
شما تو نظره لطف خدی لم از بی	چونده پردی از بدست این قمار
روا دادر که اهل شرف زیل شو	بدست بدگماری خطه زاده طرأ
چنگ طبعی خناس سیرتی بشاک	دوبک و منی نسناس صورتی خد

دراز دستی گناه قاسمی بی شرم  
 خیس نزلتی دون نژاد کج بنیاد  
 دهن بقوت هم سنگ غار نه فی افروز  
 کفایش برگزید حد خطره  
 تخت کار که در حکمانی خود کرد  
 قسم ز مدعی و تبه ز منکر عوا  
 برای فاسد خود کار بست در  
 ز کینه ناه مولی لانا م حمد را  
 بابل تقوی و ارباب علم کاری کرد  
 شکست حرمت بست در نام نوری  
 کشید بچینا ترا زیاد ابن زینا  
 گسان که در بر شده داشتند آن مجلس  
 بر است نزه خرد مند طاقت او  
 بعضی گوید خود من شمشیر اسام  
 شمشیر اسان عبدالوهاب شیرازی

هوا پرستی دو زکر اسمی حکار  
 پیس مرتعی خود پسند زشت  
 که گاه گاه ز امجار بر عهد انما  
 اگر به شش حق سپرد تمام حکام  
 بدست کفر به سپید شرع طوما  
 همه قواعد شرعیه را نمود انکار  
 طریق اول من قاس را نمود شام  
 در همه جوعه دو حکم احمد مختار  
 که در چکس نپسندد بفرقه کفار  
 برون کشید پناه آورند کازان را  
 چو نفسش باقی و مسلم بکوه و بان  
 غلام در ستاد پیش این جبار  
 بپسندد بست بسی کم نبوش و رکعت  
 نمی پذیرم همه حکم کاید ز دنیا  
 اول فاعقبر و انما ما اولی الاصلها

خواندنت من دید رنگ بر روی  
 مرا بخواری کنی خستندتین  
 بی ندانند این بلب که آتش او  
 گرفت منصب و شغل مرا ازین غل  
 بدو چه گفتم گفتم که قتل برزنگ  
 من انکس که بفضل و سسر این ز  
 چو بود در پی تو بن من بگشاید  
 بسک سفر کن از آنجا بر روی کر  
 بطوس و چنگه مرا طاقت نکند  
 بی زیم او جمل عقل کل بگریزد  
 زد که جانب بریب و سهید تانغی  
 چنانکه موسی بختن ز قبطا ز گشت  
 ز بیم فرعون او رب منجی تکفیت  
 سوی غاشی از او ام شرک و اهل غدا  
 بر ایام با اهل زعفران طور راه

بسان شیطان طغیان نمود و استیجاب  
 عزیز خواندی خود را خستنی ترن  
 فسرده کرد و از آب دیده و حرا  
 که شغل و منصب از من گرفته غرقا  
 بدو چه خواندم خواندم که موت ز با  
 سزده که فخر نمائید و دو قبا  
 در آن دیار که گشتی ششم مردم غم  
 مهاجرین را گفتم که ایها الاضأ  
 سوی بوستان باید سفر کنم ز نیابا  
 کشاف کوی بزغون تو از جان فی الطل  
 رب که جو رد و جفا دید از نام و استیجاب  
 بر صحر جانب بدین شبانه که فرجا  
 که غلینش از پی بدند راه سپا  
 بسان مرغی پر چید سفر طیار  
 که زعفرانی کرد و در قیب ازینا

<p>         که زعفران فرح و خنده آورد و دانا          ملاذ بدید زین جانان پاک تبا          یکا نسیب فرسان میر شوق مد          که پای بل آرزو نیست سرخا          جان فشان آما دست در بره کما          اگر بودی فرمان شاه گمده          رطوس چو ستاره بر و نشسته          اهل حاکم کتقم کوشش آرم          خیز که صدره جسته زرد کرد          از این شیکه بشر باست و نقل آرد          ستور راه روز مردان بزقا          به نمازل بفضل ایزد داد          بسد کجا که فرد آدمی هماندا          که حق پرستان استغفرون فی          زره رسید فر نبال او غلام کما       </p>	<p>         تر زعفرانوش دان کنم دل خندان          پناه باید زین بل جبرئیل و سل          شجاع دولت فرزانه ایفانی را          بمن عدل خوشان و کلماتی است          بی طاعت نه حاضر است بر ط          چگونه کردی یکنین ز هفت کین          سخن دراز گویم بسره و در تن          عزیز و در بضمون آینه و نطن          بسان می بر فر شدم سوار یک          بحکم اهل خود فرستاد مرتبه          بغض آید بل هم فصل بر تبه اهل          بسان شمس که تجوی مستقر فتم          بنجاک تو جان از مهر بو کس خان شی          سحر کی بیانی بیاد حق بودم          که تا کما خان کشیک می باشی       </p>
--	--

گمان نموده که مار انجمنت بکشد  
 سستی سالی من بزبان نامی من  
 ز تو گرفت بهدی ای جزو حال  
 کز ندانی کاین شیخ میهانست  
 اگر قدم بگذاری بسوی شیخ من  
 چنان بختت دولت را کتم بده  
 بدست دشمن هرگز نمیکند دم دست  
 بکلم عالی جا بدو برود و سپس  
 بکوشش قدم کبان چن رسیدند  
 بناختند سواران ضربت چنان  
 بفرقان بدهد چهاره و ستمیل  
 ابو الحسن خان هر دو نمود و بخت کرد  
 چو آفتاب برآید مطلع قبل  
 شجاع دولت از شیردان نوشتن  
 از آنکه چو جان هم از سخت جانیت

خدای حافظ ما بود و بخت ما بیدار  
 کس بدستخ و برو جنت میمان  
 ز جان گذشته درین جا کجایم که بود  
 بسایه ای جان و سر کیم شمار  
 زرد و کار تو بی تنگ برآردم و ما  
 کسکی که دولت وقت از دست برفت  
 اگر نماند از این من کرد و یار  
 با مردانی غسسه ره شو کو بسیار  
 ز بر کنار شد از انجمن صفار و بکار  
 یکی بد کرد کز آن دو دیگر می بچار  
 شدند همچون اصحاب قبل خوار و کفار  
 چرخین کند بزرگان چه کرد و میکار  
 روان شدیم و حد و خوار و خمر و نوب  
 گرم نماند و سروس و اینک اینجا  
 مستی جان و دم سخت شایق دیدار

با من خاطر است کزین جهان خود  
 گرم فرود و نوازش نمود و یکی کرد  
 اگر چه در خور نیست شاعری لیکن  
 زمانه در که در عصر کوه است بیجا

که عمو آن آسان کند بی شوق  
 مراد از من خاطر فغانه سپهر چرخدار  
 برای عبرت یاران هر دو نامین شاه  
 ولی بهره باید ز نیک و بد آید

پس از چند ماه توقف تو جان لغزین کجاست خسته  
 الدوله ایلیانی قلمی داشته اند

ایا میرز پرورد ز دست خصل  
 خدای برود که فرض کرده ز نیکو  
 چو بخش کردی آن چو بخش کردی  
 خدای خود جل بر کنیده است لطیف  
 توقع خویش گذاری حق نمیکند  
 کف بود تو خندان هر صفا و سوا  
 سوال آفته دست پر کندند  
 و یک چاره افرو که نشسته است  
 اکملت کلام و منت زنده و اصول

که بست در که مالیت علقه اول  
 یکی بصاحبان دویم بابل کمال  
 بی فتنه زید علم و همی فراید مال  
 مر بنضال گال و تر با مال منال  
 کشاده دستی از بهر جود در همه مال  
 که فرق می نهند زده مال راز اول  
 خوش است بود که سبقت کبیر اول  
 از علم و دانش بسته ام زبان منال  
 از خود صرف و معانی زین سخن فرج اول

چو بحث می بخشد کی سی کوه سگ  
 چو خاک می بخشد و آب می نکشد  
 اگر سخندان بجاره و دم سر بزند  
 چنانکه دست کیم تو است تا دست  
 هر طبیعت با درس بحث یافته بخوا  
 چنانکه طبع تور و ز طرب بوجد آید  
 مران شاد و سرت از آنکه در درس  
 کنون بخد از آن فضل حق مست تو ام  
 بسون و نصر که شال نمود صاحب  
 خدی رحمت من با حواله کرد تو  
 اگر چه تو جان پیوسته جان می لزله بود  
 مرا که دشمن و جانگ کرده بود زبون  
 اجازه فرمایک درسی مگر آنگه  
 نشانت چنان بنه نامورم و داغ خوشتر  
 قرین صفت در جنت یقین غمترت

چو غصه می بخشد مرده کی رسد بقال  
 کجا بچو شد از خمر چاه آب زلال  
 سگفت نیت که کرد و زبان بقصد  
 که هیچ وقت بنا ساید ز غلاد و نوال  
 ز ترک عادت خیزد نیز از رنج و حال  
 چو خوشش نواز و چکی چو خوشش نواز  
 یکی بیار و قیاس یکی بر آرد قال  
 برست کوهک اقبال از بهر دو و حال  
 نجات یافتم از ترسند و جبال  
 که گشت ساعت من تو ام تابستان  
 و یک خاطر من ایجا برودن شد از زلال  
 نصار حالی و الله حسن لا حول  
 بدرس خیزم و بگریزم از نجوم خیا  
 ترا بدر پیوسته ایزد و تعال  
 عیاف مال سال حرفی باه و جلال



اروفا و در حد غلامان خود  
 ریند و با زن در کنه کبریا

## امیر شمع بی زبان فارسی طواریت که کشته بگفت نمتوان گفت و نه قضید به رسی داده است بگفت

فغان که برش این آسمان کج قرار	که روز دوششم از کین این چنگ بست
پسان نام از کج و قوی که مرا	همی بار در کشته است چو کجا
بر شمی شود آبتسن و بگردم	ستم بر بید چون بر زمین که آرد با
خاک شتم زانده شیمای آل آری	کند فزونی اندیش مرد در غار
اگر زانی میگوید که نادانی	همیت دشمن من روز کار ناچار
ز ترس آنکه کمر بشی شود با پیش	ز بیم آنکه کمر خفته شود بیدار
بهر سنگ ترم ز بدت کینه می	فرد کجا بد بخرم مردم شیدا
شود بخوی است که مردم نیز بکنند	که خیره کرده دوزخهای آید
بماریه یا در و سراسر مرد که در	بیشد دشمن بدخواه مرد سیکار
ز چشم ز شمش ناک خلد بدید من	اگر مر بگان بروی قند دیدار
مرا چو لاله همساره اول کله در	مرا چو زکس پیوسته میکند بیا
مرا بدارد و پرتمان چو بر کهای خور	مرا بخواد هر کریان چو ابرای بیبا

درون باخدا رخ کن که بچرخن دل  
 اگر سپارد بر که بسته در پند  
 خرد ز غم ن ماه و ز خوشه پرین  
 عزان ره را که و سپهر روی  
 جهان ناست دل من ز تابش آفتاب  
 و کر ز دوده شود ز تک اندوه  
 مرا چه سود ز اندیشه بسز پرد  
 که هر چه زود چون بودش کی بیا  
 همین بنده تبدیل آرزو رسیده  
 ز رسته لبست بر کجای لازم زود

بسای مردم نادان نمی خلد رخسار  
 کله گذارد بر آنکه در خور خسار  
 بنیم چون شود بیسج کاو بر خوردا  
 فرود بریزد روزی بر ایگان خوردا  
 اگر نشود آهسته مرا از کنار  
 بردوشی شودش آفتاب آینه دا  
 مرا چه سود از این دست کلبه کو بیار  
 بهر چه در روز چون تیس کنون با  
 چه خوش سرود هر آنکه گفت  
 که پیش آرزوی بیدلان کشد یوا

قصیده کوهی او قایم که موکتا یونی در مشهد مقدس شریف  
 اوقات نامل بوده اند حسب علی فرموده

روزگار اشکوه از بدطوری فهمیده  
 سیر به طبع لبست شود وضع هدیت  
 که خوبان آتشی سینی بقا جوئی که دست

آسانا که از کج دوری زهر سبیدت  
 دشمنیا با قیمت دوستیا با بدیت  
 در برده مان غرق بیابی دعا کوئی که زیت

با جان در سفره انعام بانصرت نشین  
 از پی تخیل هر فرزند امر تو نیست  
 در جنان با جان و عقلان و عقلان زرق قیمت  
 کویکی در عقل ظاهر در فنون و فضل با هر  
 شاد باشد از سیرت جاوده شاد از سیرت  
 تا یکی اهل کرامت از تو در بند خویش  
 اگر بابتی کنم خوگیند به وضع نیست  
 گشت زار شادمانی زرع آمان آمانی  
 گزید بر گردنی این جنب جوی و نخی  
 تو اگر ابر منی بندهت کند امر سلیمان  
 گزید ترک جور کوید بعد از این طبع خود  
 سگوات ریه برم بر حضرتی کش میرا  
 ای بارک آسمان بود من گزید ز رفت

با جان در سفره انعام بانصرت نشین  
 از پی تخیل هر فرزند امر تو نیست  
 در جنان با جان و عقلان و عقلان زرق قیمت  
 کویکی در عقل ظاهر در فنون و فضل با هر  
 شاد باشد از سیرت جاوده شاد از سیرت  
 تا یکی اهل کرامت از تو در بند خویش  
 اگر بابتی کنم خوگیند به وضع نیست  
 گشت زار شادمانی زرع آمان آمانی  
 گزید بر گردنی این جنب جوی و نخی  
 تو اگر ابر منی بندهت کند امر سلیمان  
 گزید ترک جور کوید بعد از این طبع خود  
 سگوات ریه برم بر حضرتی کش میرا  
 ای بارک آسمان بود من گزید ز رفت

او که استانی  
 از رویه روه سفای

اینها برده هر دور در ظل جنابت  
 روشنیها دید چشم حراز خاک سفید

نام ناخراسته  
 بفرم صحرای نوحی

باید مردی باشد بر باری داشتن  
 جز بر جان و دنیا خسته نباشد پس صفا  
 شسته مردان اگر خوبی رسم بخرد آن  
 آنکه گفت عقل اولی من که استخوان  
 قیم تمام از آنم مستعار فرق  
 پیش آن که اگر از سر بر این بود  
 هر چون که تا هار نشد از معنی  
 مردی در کس نه نیم بعد از نیم با وفا  
 چشم صورت ز بند و صید کنی کن  
 شیخا دل زنده کن شب زنده در پی  
 بر بر عقل باشد نمی پس از بقا دل  
 با کبازی است بر دست و در زیر  
 با غصه دست را بود ترکیب روح  
 که بیخات شریک نطفه ای شکر جدا  
 آسمانی افروزم ز کرت اولی

آید راوی اید ز خون باری داشتن  
 بار حق بودن مرد چشم باری داشتن  
 جان عزت و سپردن بختی داشتن  
 با بجز جان و از خار حاری داشتن  
 تا سر دست و کج با ندی داشتن  
 آن بنام کانی و ن یا کاسکاری داشتن  
 زندگی در قصر نماید صحاری داشتن  
 شیر خانی بر بخاری کرک خناری داشتن  
 چشم باید تنبش آنکه شکاری داشتن  
 کرد چو کرکس در ز باید مرد خوری داشتن  
 قلب تیری بودن شیش قاری داشتن  
 میوند با جریغان بد قاری داشتن  
 حدل احسان تو اضع کساری داشتن  
 نخوت و کبر بینی از طبع ناری داشتن  
 آدمی باید کریم نیکو شکاری داشتن

سن گرفتیم از ساج تا جدرانی چه بود  
 بر که چون شمراده آزارده شده و نام  
 انقباس شرق کن الله و که گرفتار است  
 شاه چون شر که فی امری برادر است  
 چون نذر پرده ناموس که بر آسمان  
 از آب علم از چهره لایک گرفته است  
 گشت ایته کسی که گنج او در سیراب کرد  
 که به فرمان ما ز ما بایش نشان  
 بیکر اساده فانی کارانی در جهان  
 جز غویو کوس و بری ننگ ای است  
 عشرت او بیکر کبابه حصار ای شد  
 شمه از غوی و دو بختی از سلق است  
 سیر و اول که پیش کف کو هر باراد  
 ز حردس ملک خاور توئی کنونی هم  
 خاتم چه خند روز افاد و فاند دست است

تا مخلص باید نشان از تا جدرانی داد  
 میواند فخر از اول استاری داد  
 اوسن چرخ برین بر سواری داد  
 یار شده چون شد تو اند شمشیر یاری  
 باید شن ناموس علم برده در ای  
 در جو چی ن توان ملک طاری  
 می نباید نتا از بار بباری داد  
 خوش نشینی ساده خوبا به خاری  
 دا و مظلومان کن حق کداری داد  
 می نخوا چه چسکی و نانی تاری ای  
 دیگر از لذت از ترک حصار ای  
 بی نیاز بی صدره از شک تار ای  
 ابر سیر بر عوق از نر ساری  
 جز تو کس ای زیند خواستگاری  
 لاجرم دیوانه باید کج جاری ای

کند در مازندران بچند وی می کرد و  
 خضر کم تو را زیندگی بر سپهر  
 خواب طوسی شود روزی که در نصیر  
 کرد زور دست دلائی تو دم سینه  
 علم او انسان عالم عیسم از لوح  
 خانه ام ایام دین ددم زوری  
 تسلی خود از هر کلی بزاد چو خورشید  
 قطره باران شود که هر کس در دست  
 چون در گلشن بر شمس رخ تابان  
 همچون آراوه در قید احسان  
 رونقی در کارده می بخواند از کاغذ  
 من زلف غبرویانم زین بر آید  
 من خضرم من ایاسم خدا را یکی  
 تابش نواز طبعم رشک ماه شمشاد  
 بزم من صد فرودان است از کین

در زمان خواست باری کم ساری  
 چون سکن در لاطه عکساری  
 بر کبری بسیار مگر باری  
 ایک بر تخی نیار و لغت  
 کی رسد هر کلک از سخن نگاری  
 نشأت او چرا اندر جواری  
 کی بهر زود آید شمشاد باری  
 هر حرف را کی رسد که هر ساری  
 نایب ز هر مری من مستبازی  
 بنده زان عینده فی از خود خواری  
 کار در بستخوان زندگی خواری  
 از چه رو دایم پریشانی خواری  
 بایدم چادر بجا رود در براری  
 باکی روز مرا چون شام خواری  
 هر حرف آرام کنم به شکاری

نیت نامونی بجز مثل عاری داشتن  
بهر کس شاد خواری کواری داشته  
دشمنان برسان کرد زاری داشته  
طبع من در هیچ نوعی خستباری داشته

رستی آید سزا خواهد دیدن آن  
من بخواهم زاری تا که درستی بود  
دشمنان بر من شاد شده آن  
رانی در حق من بر چه خواهد

بطور مطایبه شرح حالی از سر کرده چو لانی منکر مخلص  
چو سر سلیمان خان شکام ما موریت مشارالیه

ظلم همه چو بر عید بنی بر میکنند  
کز قطاول با سواران اهل فتنه میکنند  
باقی را بدید ارکان شکر میکنند  
الکلیک رسوم ما هر روز گشته میکنند  
بایوت کینه جو ما را برابر میکنند  
ذوق کرگان چو میان قو عسکر میکنند  
بچه کانت شکانت رود بصره میکنند  
نام ما با خضم ازرق موت امر میکنند  
با چنین شکر مالک را منتهی میکنند

اهل دست برین چو رفاری بنور میکنند  
چو لانی از این ظلمهای حجاب  
نیمه رسوم ما عیان و قری برند  
نیم روز و نقص سال که کرده و خرج  
از مواجبت ما را در جوت لایوت  
ما ز دالده بنه خسته سوی کرگان میریم  
ایسمان زده شو بنکر که در دیوان ظلم  
خون لانی غوریم چو همان خاست  
اگر قشنگ نستی دلمان در دو غم پرست

اسبهای که در ماه صائم میزنند  
 گاه اگر در گلستان بینه وجود بند  
 خصم در روز میدان اسبها و ادبها  
 جمله سرگردانان کارکن در هم و فر  
 بنده که رنگر تخلص کرده ام منکر باش

هر سه ماه فسرودین بند هر میکنند  
 اسبهای با چو از شوقی عسر میکنند  
 نعل باو التازعات از روز زبر میکنند  
 چونکه روز فضل شد انکار دیگر میکنند  
 زانکه هر معروف را این قوم منکر میکنند

این اشعار را در آتومی که در کار و ده نزدیک کلات  
 نادری توقیف شده بودند و مرثیة مجهول الحاقه بود فرموده ام

اسیر وار شد م تا که بر سیار کلات  
 حمیدین ابابرن مجال نسبت  
 چو گوهر کن بشکاف همی تیه صبر  
 هزار گلشن عت و سده در دل  
 سمند جوش جانم کند لطف کشم  
 چنان برانم بدیق بون بخت شاه

برود اشش درین صرخ زود در کلات  
 ولی چو اشکنان است کوسبار کلات  
 اگر چه صخره صما بود حصار کلات  
 تو خوار و زار بیدیم بخار زار کلات  
 اسیر دار کنم هر چه شیر شا کلات  
 که رخ پیاده بیامی تهم سو ا کلات

دوایحیر قصا جز صا چاره که ما  
 باغشیا ز کردیم خستیا کلات



در مینکامیکه تحت الحفظ بر حسب طایفه کلمات در راه سپار بود و افزوده

نام گرفت خطه بغداد نامبری	و در کلمات اندم چون کج ناردی
بجرت نصیب از کید و بسب	انده سیر موسی از کمر سامری
غیر از بناس تقوی غیر از جانت	سنت زمانه کسرم بهر ساتری
نیخ زبان من نتوان کرد و طلا	یا لفظ که طبع کند غم شامری
را زرد که شعر کوفی لایه فنیله	اجازت سینمایم در فن شامری
گر خضم اقرار ز بنو و عجب کسبت	بوجمل بر پیر تبت بسامری
چون زمان افوض امری ای تبت	باجر باطنی چو غم از کسر ظاهری

در مینکامیکه از طهران با حسین زنی حاجی منیر محمد رضایی  
مستشار الملک عازم خراسان بوده اند بدیهه فرموده اند

بر ادبی است گرفتار مستشار الملک	بر بوده کشته بر فغان مستشار الملک
بر بند بند کیم در کشید و سخت بست	گندنی طوار مستشار الملک
ندیده دیده دار غراب رحمت	کر طالع بسد مستشار الملک
بدان سید که یابد برستانش نام	فک همی برود با مستشار الملک
سپایه کرد و با آفتاب مسایه	بر انگسی که شود جار مستشار الملک

چو بارگشت زدی ملک غافلین  
 زین رخ دور هر دو سوز شد  
 مهاجرین ز انسان زرد صحن  
 کفایت نظم امور و حفظ ثمن  
 رود بساعت حق بجزت حق  
 شایچه گویم آن بره و عاچوم  
 از آنکه یاد رخ بان یار مرد خدا  
 از که دشمنک و دشمنی باو

بفرز توک سر کار مستشار ملک  
 زهی بتا بنانوار مستشار ملک  
 تمام آمده انصار مستشار ملک  
 یکی اصابت پذیر مستشار ملک  
 همه توجه افکار مستشار ملک  
 که تا بپایه آثار مستشار ملک  
 خدای هر دو جان یار مستشار ملک  
 سلام ساغوسه مستشار ملک

در شکایت آن دیوانه زان در تبریک ایالت میز صاحبان  
 دیوانه نموده اند و از طرف نام مضموم کی از شعر ارویت کرده

با ملک خادستان صاحب دیوانه  
 مملکت بی صاحب دیوانه فرخ مانده  
 پیش نصر علی در تایش فتح علی  
 آنکه چون فرعون گفت او ای لی که تیر  
 چونکه پایت جمال ساحران شده لاجرا

خسته زاندرستی مرده را جان رسیده  
 لشکر کز زو سلیمان صاحب دیوانه رسیده  
 سوکب با مقام خود به دوران رسیده  
 ازید بغیا کشش سخت در ارکان رسیده  
 خواهد موسی شش پیش سگین بن رسیده

مردندان ستم را در کار بد گذشت  
 خواب دشمنه پهران ثانی بوزر عمر  
 ملک خادو چون این بر پناه عدل رفت  
 بهوزلف خوبه بان ملک پشت  
 قهرمان غیب بیرون کرد دست از این  
 روهنده حسن ضار آب تویی بگره  
 آسمان بنیعدس آستان بزرگ نهشت  
 پیشمل طوس روشن کرد شمس اشک  
 چون بایون سعادت با اراوت سود  
 کلا ملک و دین این کشور کمال نقص شد  
 صورت عاد کنیشت دولت شادی بود  
 انهم احد که کلف را دشمن سید بچنگ زد  
 ان نخستین مرد ایران که زینا کانش بجا  
 برد عا که کافان انجیرم بر عوش رفت  
 در پناه عویون ان پادشاهان زیبا

عیسی آمد دوی در دبی در مان رسید  
 با نوید عدل مهر از سوی فیروزان رسید  
 حکمرانی تا بقی بر فارسی سلمان رسید  
 منت ایزد پریشانی شد و بان رسید  
 لشکریکنان مظلومان چون بر دهن رسید  
 بارک که باین بارک روهنده از خون رسید  
 لشکر یزدان کاین سمارا دافع بزرگ رسید  
 آفتاب غم بجان باری نور افشان رسید  
 پای ایوان خداداد در مشرق کویان رسید  
 صاحب کانی پی اصلاح بر نقصان رسید  
 آیه طغیان برفت دامیه جهان رسید  
 پنجه بر صحرای باغ اندر زینس نیان رسید  
 بر قوامی که برای دولت خاقان رسید  
 بردم شوکت شاه به ایران رسید  
 کاین عیانتها بخلی از ساینه بزرگان رسید

در سامر حسب الاربع حجت اسلام و ولادت با سعادت حضرت  
ابن عبد الله سلام الله عليه ايم مطهر و دهر

ای کز پری پیکر ای لبر طناز  
امروز بگاشانه بساط عرب ناز  
باز آوا مرا خانه زانده به پرواز  
در تنیت جید مایون سدر فراز

ایم جام سبایی ده و بسم بر سه نام

این جید پاداشتن از نیک نهادیت  
ای غمزه دل خیز که مردی در ادیت  
خوش بودن امروز بسم از پاک نژادیت  
امروز که گیتی همه بسنگار شادیت

بالتة که رو ان بود در روز حسین غم

امروز همه روی زمین شک جهان شد  
از پرتو عیان روی خاوند جهان شد  
از خست می آید و ن فلک پر جوان شد  
مریض تلایک را امروز عیان شد

ان نکته که پنهان بود در خلقت آدم

ان نکته که غمی به کردید پدیدار  
در میل و جید عیان جلوه دلدار  
شد تحقیق همه حسن نمودار  
اگر آنکه بشد زار فی طالب ویدار

تا فاش بر بنیخ مضمود و د عالم

صبح انزال امروز بر آورد تنفس  
انوار هر چی آفت با فاق و به نفس

تاخذ ولا رائده ارضع قدس	امروز فرای کسیر پروال چو طرس
از تهیت مقدم مولود کرم	
روزیکه زمین غیرت خاک برین شد	چون از صدف پاک جدا در زمین شد
فرمان خداوند بحسب میل این شد	باخیل ملک از عرش تاران برین شد
تا عوضه دهد تهیت حضرت خاتم	
کامی شاه رس سید کل خوا بطرسری	امروز حسین بی طع زاده زهر سرا
از عالم غیب آمده در سعادت دنیا	زین نوکل خذانت طوبی لک طوبی
باعت شادانی بی خاطر فرم	
کیهان همه چون جسم و حسین بن علی جان	در کسور هستی نازل مطهر احسان
نوری است الهی شده در صورت انسانا	دانش صفت واجب در عالم کمان
زین شبهه خود مانده بسی خیره و درسم	
خورشید بود تابشی از نور عنیش	مصباح خسرو پرتوی از رای عنیش
جسلیم بقا کیره در زیر کنیش	ز چرخ بگردن سسی طوع عنیش
چوناکه در انکشت کی طعنه خاتم	
از ضربت تیغ بر در و خسرده تما	تیرش کند هیچ خطا زول احد

رضیو غایلی و مان بر کند از جا	شبل ایدانه که در سر صد سیجا
-------------------------------	-----------------------------

از بیت آّب شود ز بره ضمیم
---------------------------

ای بجا جرن و بشرای شافع محشر	وی از تو بادین خدا شافع بمیر
تا صبح نور بود و شام کدر	اعدای نور آنجست و ادا بر مقرر

آب تورا دولت او قابل سلم
--------------------------

در جذبت توحید و استغراق بلسان تبت و ن فکرت بر طهرن القاشده

در جهان همه ذرات	نورغیب را شکوت	غیر نفی و حق اثبات
------------------	----------------	--------------------

لا اله الا الله

ما همیان دریائی	آهوان محسراتی	مقدر است گویائی
-----------------	---------------	-----------------

لا اله الا الله

بم چون بگوش آید	موج در خروش آید	بر زمان بگوش آید
-----------------	-----------------	------------------

لا اله الا الله

رفت در جهان بستم	بامل چو بستم	از همه شنیدم
------------------	--------------	--------------

لا اله الا الله

فقه در جهان از کست	اینه بدال از صیت	چون سخن بجز این نیست
	لا اله الا الله	
زاهدان بصف گویند	صوفیان برف گویند	کف زمان کف گویند
	لا اله الا الله	
انگه گفته است اقسام	محوگر کنی مو هووم	در سه لفظ یک مفهوم
	لا اله الا الله	
عیسی تو یا موسی	نهنمای قدوس	نهنمای ناقوس
	لا اله الا الله	
در تن بنان جانی هست	زیر کفر ایمانی است	جای سترو ایمانیت
	لا اله الا الله	
بند و بی خدام آمد	ذکر رام رام آمد	ز فسخن رام آمد
	لا اله الا الله	
سویشت ندزدشت	بشیش اندرشت	شکل زن زهر انگشت
	لا اله الا الله	
مورد ما رب میگویند	نورد ما رب میگویند	شیر و شارب میگویند

	لا اله الا الله	
عقبن بکنانی	فی تویی منی مانی	بشنوازوم نامانی
	لا اله الا الله	
ازینج نته	جان سرکه شدگان	اوشنوده ازهرراه
	لا اله الا الله	
مطربے برانده	ساز عشق سازند	زیر ویم نوازنده
	لا اله الا الله	
چون شدم بهجانیه	دور زد چوپیمانیه	نای هوی ستانیه
	لا اله الا الله	
رو به بین تو در هر رو	جسلوه جلال او	لا اله الا الله
	لا اله الا الله	
کام جان کن زبیری	کر طبعی و دهری	سرزند ہی قهری
	لا اله الا الله	
غچه سخن شکفت	شیخ شمر ما سفت	ازره تعجب گفت
	لا اله الا الله	



در اقامت تو جان روزی در محضر سر شجاع الدوله ملحق عظیم  
 ایشان خراسان اشعاری عاشقانه و بیاتی مجذوبانه بمیان آمدند  
 از طرف بعضی از حضار آن محترم عالی تقدی بلکه تحدی شد که تا  
 روشن بدیع و طرز جدید سخن نمیتوان گفت حضرت شیخ قلم  
 برداشتند و بدون وید این چار پارو را نکاشتند موافق  
 اصطلاح قوم فلما مشاهدت و لا لوم

کناری آمد از بید	زردیش زرق پید	جان برهن او شید
	تشی کن تا شاکن	
پیر آمد ز شرب	طلوع خورشید ز مغرب	زوجه الله شو آب
	تشی کن تا شاکن	
بیاید صبی از کردون	برست از بطن خون النون	چو دینف شکر پرو
	تشی کن تا شاکن	
شعبی پاک از صبی	کلیمی ماه حسی	رسید ز کن صبی
	تشی کن تا شاکن	
چو صبح جانفشند	دم از نورده تنند	بآفاق بانفشند

	تشیکن تماشاکن	
مجازی احوالی بین	بوجه الله باقی بین	بی نسکربانی بین
	تشیکن تماشاکن	
کمی تو سنج یا آید	کمی اشتر سوز آید	کمی پشت طار آید
	تشیکن تماشاکن	
قیامت در قیام او	ردان هست از کلام او	بمانت از نام او
	تشیکن تماشاکن	
بیا نواز نرودانی	دیدار صقع روحانی	یکی خورشید پنهانی
	تشیکن تماشاکن	
دم فخر و صبوح آید	تنزل کرده روح آید	شب تهر و فوج آید
	تشیکن تماشاکن	
جانرا از نو آباوی	که آید نوبت شادی	کوبان طبل آزادی
	تشیکن تماشاکن	
همان روح بیدار	همان خلق بیدار	همان باسرسه بیدار
	تشیکن تماشاکن	

قیس یوسف ثانی	دو چشم پر کینانی	دو باره کرد نورانی
	نشی کن تماش کن	
جمال عالم بالا	نمود از اینخ والا	تعالی رب الهی
	نشی کن تماش کن	
ز نظر او ای امین	گرفته آتش در من	دخست سبز شد من
	نشی کن تماش کن	
پوشد در ای جان دگر	در آمد گوهری فاخر	یکی دان اول و آخر
	نشی کن تماش کن	
بردن جبت از بجز نام	غارت از بن فاقه	یکی شد صدر با نام
	نشی کن تماش کن	
شده بینه خاکی	جمال غیب را حکمی	که میگوید به بیجا
	نشی کن تماش کن	
عیل بت شکن آمد	کلیم که بر کن آمد	صیامت در سخن آمد
	نشی کن تماش کن	
زین بعد از پرستان	خدا در پیکل انسان	تجلی کرده است پرستان

	تشی کن تاشاکن	
حجاب مک پر تش	ضمیر غیب مطنی تش	اذا لاشن مع تش
	تشی کن تاشاکن	
پان سلطان ل	پان حسان شامل ل	پان انسان کامل ل
	تشی کن تاشاکن	
بوحدهت کن نزل غری	بین ختر ابرودوی	برودوی بیک طوی
	تشی کن تاشاکن	
بجن انزن نیک ب	بوش و طیر و دیود	سیلانی بنام نیرد
	تشی کن تاشاکن	
چه بچونی سوای خود	بیر خستر برای خود	خدا در فانی خود
	تشی کن تاشاکن	
نشین ای طاهر اندر	ز دست پاک روح آسم	شفای بر من و کرم
	تشی کن تاشاکن	
عنوان نفس متون خود	ظفر کن بلون خود	پس ان در فسون خود
	تشی کن تاشاکن	

	چه تشبیهی در تبصیری	چه تزیینی چه تادیبی	تو خود اجمال و تبصیری
		تشی کن تماشا کن	
	بصا و صدق کن بگری	که گویم گفته بگری	تو در آستان ذی الدار <sup>حکما</sup>
		تشی کن تماشا کن	
	تو ز اقیم بجا دوری	خراباتی و محسوری	ز دل جویت هموری
		تشی کن تماشا کن	
	بجز در نقش انسانی	خدا را دید نتوانی	در این آستان سجده
		تشی کن تماشا کن	
	ببینی غریبی عونی	چه داری بجز عونی	چه موسی نمک بی او <sup>کنی</sup>
		تشی کن تماشا کن	
	رنگ کن رنگ بلونی	در این طلوت نامونی	همه اطوار لا هونی
		تشی کن تماشا کن	
	بسخی آهین ارباشی	ز دست او ز بیم باشی	بند زندی و قلاشی
		تشی کن تماشا کن	
	اود کاسا و ناولها	بمستی رود و دلها	خداوند بنده نمرها

	تشی کن تماش کن	
بشت مد کن خوری	بغیب و بجزای	اگر از خویش آگاهی
	تشی کن تماش کن	
گشوده رفته ضوفا	پراز روح و پزیریا	بهر غافغ خوش امان
	تشی کن تماش کن	
جواب تن کیوزن	بقد ثقبه سوزن	بکلب جان شایوزن
	تشی کن تماش کن	
مرا یک بند بر تو چا	رسید از کشور جانان	که سرزد از من ارجان
	تشی کن تماش کن	
شیمی از من آمد	شیمی از من آمد	خبر از من من آمد
	تشی کن تماش کن	
بنه کلا و ماش	بین شاع و کاتار	اگر غه ای تماشا را
	تشی کن تماش کن	
رنا کن این ستور انرا	چو میسکونی تو دور انرا	زین کیران کو انرا
	تشی کن تماش کن	

در تبریک عید جلوس علیحضرت عید محمد  
خان ثانی سلطان عثمانی فرمایا

یوم تأسس فیہ العدل و حکم  
 ایوم جبل الهوی و الکفر منصر  
 ضواحک کفر بعد اکثر قدرت  
 ایوم عادت علی الاسلام  
 یوم عید علاه ایمن و شرف  
 یوم ترین کرسی اختلافین  
 و از من اولی الامر الدین بحکم  
 حلت تأثر بمعتت مفاخریم  
 بعد بحمد طلال الله شکرت  
 جنابه استجار الاذین به  
 الله در مسالیه اطوال و قد  
 عن جده العدل و یا غیر منصرف  
 و انه فی الصراط الدین و الله

و فاض السلیین افضل و انعم  
 ایوم مثل الهدی الدین متم  
 فکل نعمین الاسلام مستم  
 ایوم طابت نفوس علیها انعم  
 عید عید بواه الحمد و العظم  
 خلیفه ستمه کل و احکم  
 و ام الامان و مرالدین فمظنم  
 و منهم طابت الاخلاق و ایشیم  
 قدیمه لذوی الحاجات متضم  
 و بابه لاوی الالباب متم  
 تعاصرت و دنه الاکار و هم  
 کانه عمر فی عده له علم  
 میشی سویه و بازلت له اقدام

<p>الهند والروم والاعراب والهمم الملك بيد حيا للنون وتعلم ياسا على اين حسل الجود والكرم</p>	<p>يا طيب خلق الآفاق اذنه يا بطرون سوي حسني اثره علا تعين في اعاب خضره</p>
<p>در سفر ثانی که با سلا مبول تشریف برده اند و از طرف بمایون علیحضرت سلطانی بحضور رسم سلام جمعه دعوت و زائد الوصف مورد نوازش و کرامت شده اند بلسان تشکر توسط احمد سعادت ذی کسل الفراشته انقصیده بجمع الأسلوب بحضرت شوکتا سلطان فرستاده اند</p>	
<p>سوا همه تطوق کل جید انان نحائف الوجل الطریه رکبنا العادیات علی الصعید توانم ابقویه من حید یعنی الارض بید بعد بید فیا شبراک من کب جید تقرب کل مرطه بعید</p>	<p>هری مستبلی الی الملک بعید علا ذالسلین فی جماع و عن اذ الالافه مدخسب جفا مرکب روحا مدد انجاء الی دار العساده او صلتنا رکبنا بعد وصلت حبه مواخبریات فی البهار</p>



دیخی الفکک مرسانه نقتنا	الی بحر اشدی عبد مجید
الی شمس الملوک ومن سنا	یریک الدین فی ظل مدید
له خلق وخلق ثم خلق	حمید فی حمید فی حمید
و شوکت العظیمه قد املت	علی لاسلام کالتداسیه
ویدرز قصر دولته ارانا	بان الدین ذوالجسم سعید
تعدبر معطله فاضی	سینع الزکرن کا انصر شید
رات طلوع جمعته فاجرا	طلعتہ اہتہ عا و عید
له جذبوا رقم تراانا	بہشم کل جبار عنید
یقول بل امتات من العفا	تقول تعبال من مزید
فمن یا ایها الملک نجید	بعیش و ائم فصل غیب
و فی قرآنک قل آیات و	و فی ضماک آیات الوعد

قصیده طبع مفصلی است زیادہ برانچہ شعر مرصع از آن  
نظم طبع بدست نیفا و

برادو جسملای ام در سارق	انفتر فی الفکک الملح جبار
بیاض من الجید تحت الذواب	ویا ز پس تیرہ شب صبح صاف

دو چشم دو دوبرو زان رخ در  
 تو کوئی دو محمود ترک کاشن  
 چو زلف تو شد دزد و لب از  
 دل من بخام خشم طره نو  
 بفرآک کیسودار از هر سو  
 اعود برت الهلق چون بخونم  
 بشان قریب و من بر عاصه

دو شکست شهبابو بر مطابق  
 تبرکش یکی رادد صد مسلمت  
 بریدی پی پر استن دست ارق  
 از ان نیت لیتق که وارد ملق  
 ببندی ره راو که این بند آرق  
 من از خستق می سپنم بخالم  
 بشام فراق و من شسته غلق

در ایام اقامت بیت المقدس فرموده اند

تعالیت روح القدس فی راحة الله  
 بکرت فی خمس نخل خستق  
 صبا علی سکرسانی علی سوی  
 لمرک لانی متالی بقدرس  
 و عادت قیساتر تب لفظ

و قرت بجاس الانس فی ساحة القدس  
 بمعه بلا کنت و دود بلا کس  
 فوالله لا ادری الا صبح او ای  
 وان کان طول الدهر عابری نیسی  
 فالیفته رب الفصاحه کالعتس

من نوادر حکاره

الاقم و اغسل درن الغنوم

فان الخمس صابون لهموم

و من بخت اکرام اری شوزا	لا فخر لب لذت اکرام
جبات اکس نارتنا	عی شمس موانع طغوم
و من لیس اجواش لا ابا	و فی الکاسات تریق تنوم
استی فی المراسر باب علم	و فی الکاسات اباب علوم
فخر صافیه ترا	و قد فنگت من کد راز قوم
مناج غیبها ایدی لندی	و خزان المعارف و اوسوم

ترجمه بند

برم دوش بهمان آم	برم هوشن ناکمان آم
گفتم ای پوشش ماهواره	چر شدت یاد خاندان آم
نفس از ای بشارت باد	کامچین کنج شایگان آم
گفت روزی که تا نغمه عشق	بهیسی با تو بهمنان آم
قصه های تو دشتد عشق	یکی شمس و در جان آم
پیچ در یاد داری انک شیبی	دل از هر چه بجان آم
پی بسیدن و کونند یار	کز صفا غیرت جان آم
خواستی صحف و کرفی خال	و بنا بختین ان آم

کفتش مثل مر اعل کن اینم نقش مختلف اطوار یار بستت و از روش خوات تا غرپاسخی گوید عقل را چون زبان فرستند گفت و خوش گفت چند کوفی	که ترا فسخم کتبه دان آمد چون از آن یار بی نشان آمد اینم حرف در میان آمد گفتش سخت در زبان آمد عشق خوش لبه در بیان آمد کای چنین رفت و آنجان آمد
---	--

هر جا عشق معاینه بین

بگرخ از صد هزار آینه بین

شیخانی تو محرم عشق بخت باید به بند عشق آید غم بار و نیستوان آورد بجا اگر برابر می گنبد این زمین صیت کردی از ره دوست بسوی آسمان جان ز نهیار زخم دلهای دور مانده ز یاد	عالم دیگر است عالم عشق خام را تا بنیت در هم عشق که هزاران غم است در هم عشق شادی هر دو کون با هم عشق آسمان کیست و دوزخ هم عشق نوا زفت جز به هم عشق نشود بر کمر بر هم عشق
--	---

عینی آرد در زهریم عشق	و م روح القدس کجاست که بنا
کاد عشق کشت خام عشق	اول و آخر از میان بر نجات
ناموز چه کشت آدم عشق	بیخ دانی ز علم الاله سما
کاشکار است اتم علم عشق	ز آنکه در دست هر سستی دید
ناشنید ز قاطلمیم عشق	موج توحید در بود و دلم

همه با عشق معاینه بین

کجیخ از حصه سزای بین

هوشش داری بگیر پیمان	امن عیبی بر و بنیاز
سجدهت کرد خانه ویرانه	از فرا بات کن عمارت دل
خوش بزین نعمهای ستانه	صیحه امیزدی بنسب و خیز
نال کن چون ستون خانه	نیستی نمیکه گاه عقل اگر
چه هر اسدند و بودیوانه	با سیلمان عقل هر کشت
برگر آهستی است مردانه	بیخ دانی نشان مردی هست
ریش در چانه موی در خانه	دورند دارند جانور مانینه
آخسرا از خاک سرزند آ	جلوه غیب برزند بشود

<p>هر که از خویش گشت بیچاره دور شمیم بسچو پروانه سرد حدت کجویت یانه</p>	<p>آشنا کرده محیط فاس آفتاب وجود سر زود ما طلع الصبح ای حقیقت بین</p>
<p>همه جالغتش معاینه بین یکسرخ از صد هزار آینه بین</p>	
<p>بود و دش هزار شکر دود ان بساطی که بسته بود کبود یکم و بیش حد بس پر بود زنده کرد آنچه در خست زان بود از وجود دشمن تار مانده پاره باز از اقی غیب سر زود زد کان کل رفته باز گشت نود آمد اسال و خرمی افزود کامد این گونه چمبه خون هر که دیدار کرد شد خوشنود</p>	<p>ان کل کرده با چمن برود باز این آسمان شبنم باز تهد باز فلک تبر دستی برستی فرودین قیامت کرد کل که از دست برد کجیمان سرخس از شاخ رخ رکشند جست و خست را تماشاکن بمان زنگ و بو که پار برفت سرخ کل رابع که ناخن زد دین مجتبر که هر خوشنیش</p>

باد و صد جلود روی بگشاده  
 گرچه با خام نظر مان نرسد  
 لیک صغی دل ہی تا بد  
 جزئی نیست خود حقیقت کل  
 غدی لیبی کلین و حدت

با هزاران بیک در اش غود  
 سرد حدت نمود گفت و شنود  
 سوان چسب خور کل اندود  
 وان کی بود دست و خواهر  
 سراطوار کل هر خوب سردود

همه با نقش معاینه بین

یک رخ از صد هزار آینه بین

بسی خبی است پر اشجار  
 بودند در بشت بیخبر سے  
 سالم از صد نیش و فزاز  
 حق بد و گفت خوش بچشم بشت  
 آنکه پوسته خوب و خوش بگما  
 بود بر از درخت و نس خورد  
 دید خود را چشم و اش عود  
 بسینا بود بر کسای بشت

که بی امن در احت آرد بار  
 آدم ن سوده لوح آینه دار  
 فارغ از نخته کم و بسیار  
 باش از هر درخت بر خور دار  
 نخوری از درختش ز نه بار  
 لاجرم ماند خسته و انکار  
 کردند شیه بهر پوشش عار  
 گشت آن زار در اجابای از دار

عقل عارفات و هوشمندی ناز	رزمین کفسته اگر تاوانی
دوشش رفتم بد که تاختار	بکسلم تا عقل عقل ز ناپای
بگنم داد ساغری سرشار	پیر میخاند ام کرات کرد
کوشش مستی که بشنود هزار	هوشش سستی برفت و باز آمد
زخمه چنگ گفت و نغمه تاز	می شنیدم که فاش بی پرده
<p>همه جالغش معاینه بین یک کج از صد هزار آینه بین</p>	
خلعت جانان بر از نده	ناسوی مرده عارفان زنده
خواجگانند خلقان بنده	آفتابند و پرورنده کون
چو که جویند است یابنده	راه حق جستند و یابنده
بلوگانیت شرمنده	بست از پر تو عاقبتان
کج رود که سپهر گردند	خبر چرخ را بهم شکند
ریشه ظلم را کند کند	تیشه از دغایشان نابند
تور صبح ازل فردوزنده	دیده اندر بیابان تو جسد
بسوی ملکستان شتابنده	صحنم جذب حق گشایندم



سبزه زار سکوکان بدم	چرخ بر آرزویم رخسند
بود کلهای نغز زنگار ننگ	همه دلکش تمام زینده
من بجز آن که بنسکرم بگدام	زینده اختران تابنده
دست بر کفنی زدم ناکاه	نخوت بگفت و گفت باخذه

همه جا ملتش میانیدین  
یکمخ از صد سینه آراییدین

بر در زمین او تباردم	تیره شد سخت روز کاردم
کار دل ناله بار دل اندوه	ده چه خوب است کار بداردم
بب و ناله است اجبار کسک	فرد و ناله است اجبار دم
بر خرابات نغمم منسکر	که بود لاسکان دیار دم
بپریم تا بآب طرّه دست	بودی ای کاشکی بزر دم
بطوه از جمال شاه غیب	دوشش آمد بر بگذارد دم
گفتم اندر ره وصال آخر	ناکی و چند انتظار دم
بگید نامم که یار عاشق کش	غیت در فکر حال زار دم
تا کمانی سروس عاشقین	گفت در بود اختیار دم

همه چالش معاینه بین  
یکمخ از صد بند آینه بین

چهره دوست از نقاب کجاست	روی این شس اسحاب کجاست
غیران کیسوی سسل یار	در ره عشق چو تاج کجاست
بیر میخانه خانه اش آباد	کز گرم گفت اغراب کجاست
ساخو باده بیجا بم داد	با خرابان حساب کجاست
آفت مرد هوش بیدار است	دار روی بیوشی و خواب کجاست
چاره این خیال سودانی	یک مصرعی شراب کجاست
بمرد در آستان حضرت است	ماز جو بان که انجذاب کجاست
قصه بر لب بیکویم	یک سخن فغم بختیاب کجاست
روز روشن کز قد شمع بت	در میان که آفتاب کجاست
در خم باده غوطه در شب در	ست پرده خم شراب کجاست
ماهیان نذیده غیر از آب	پرس پرسان هم که کجاست
ویده ات را حجاب کثرت است	در نه ز روی را حجاب کجاست
همه چالش معاینه بین	یکمخ از صد بند آینه بین

هر که جای در فریاد است  
فارغ از حادثات و اوقات

باده خور باده اصل لذت است	اندر روزگار خند خوری
کف ساقش بر شوکت است	یو صبح در زجا بد جا
اربعی فم قیامت است	سوی جان سپای غم نشین
اندر الواح نقش توید است	لوح دل صاف و ساده کن
که دل از جلوه رفت است	شاه خوبان بمن چه تازی است
با ملت کرک و ظاهر شاه است	ای در روز ابد ریائی غام
هر چه کوئی خدا اوقات است	بت پرستی خافی بخود آ
دیر ماندی لای توالت است	لا یخفی و لیک تا آ
فرق من با تو فی اوقات است	لا آه قونی من آلا الله
همه جا بسکه گاه اوقات است	نیک بنگر فم و جد الله
چهره را همه اوقات است	جز بی نیت جلوه پیشش

همه جانش مسایه من

کین از صد حسرت است

راستی ماتم و سرور کی است	پیش باغیبت و حضور کی است
نزد آنان که سوگ و سوگیت	غم و شادی تفاوتی نکند
که چراگاه شیره و کورگیت	از بیابان امن عشق برود
با سلیمان مقام سوگیت	بگربانی حق جوگر و غفور
ضعف در پنج با که زورگیت	دست تقدیر چون تازی تافت
در بر نفسلسان عورگی است	جا رک کن گو بر آه باش پیش
روز و شب پیش چشم کورگیت	کز نه پستی تو روی او چو عجب
ایه اطل و احسد در گیت	هر که را دید هفت در نظرش
که صب صبا و دورگی است	شرق و مغرب از میان بردا
بخند امج امورگی است	از بنی خوان الا الی الله را
روزنه که حسد زورگی است	نور خورشید ز در و زنها
پشازند و ان غفورگی است	دو سبن انکه در مظاہر کن

بم جالمتش معاینه بین

یک رخ از صد بستر آینه بین

بم در جای خود بجا و نکوست

کارگرتی که بگم تو در دست

هر چه تریاق دوست زهر طرد است	اثر لطف و قدر ابدان
دین کمی راستی ان ابرو است	شد سیاهی سپید بختی زلف
نوحه آشفگی در آن کیست	پی جمعیت پریشانی است
این قدر دان که جذبا خود است	من گویم پشاش تم طلب
این لاف داده همچون کوه است	تا بچوگان غیب بر بایند
که ز جانت زیاد دارم دوست	یار جانانه سخن پر دواز
سرد را جای دامالاب جوت	خوش نشین سرد من بچشم
هر کسی زانه تاب این نبرد است	سز توجیه با تو باید گفت
هر چه بسنی تجلی تک است	کار گیر و کنسیم امید من
گر چه بگویی سخن زانوست	هم ز حافظ شنو هم از بند
دید آینه در طلعت است	دل سر پرده محبت است

هر چه با طعش معانی بین  
یک رخ از صد هنر آینه بین

پای بر افسر شوک زویم	تا قدم در ره شوک زویم
آب بر آتش شوک زویم	هر دران حقیقه زین تعسین

<p>خزقه نادرید و گوگ زدیم          میر چون اشزان لک زدیم          عشق ایس بر دلک زدیم          لا فذا از کتاب جک زدیم          خانه خود بزمک سوک زدیم          کک کک از سلوک زدیم          به لاشک و خلوک زدیم          بر کسی بره برفت دو زدیم          بره خواهد کند کج که زدیم</p>	<p>فک پر کلک نزاران بار          کاه با جاجان بر اصف          اورش شعر و برو زنی          کاه با بر عین کبیش بنود          بر زرو شتیان با تم زند          ایودان بدست لوم شیم          با نصاری پیشین کیل روح          در هر کار خاصای مل          مدتی گفت حرفی زند</p>
---	---

<p>بم جانتش معاینه          یکرخ از صد هزار آینه</p>
--

قصیده شمانه که در عید غدیر مجلس رسمی است  
 فیض آثار تقدیم کرده اند بخواهش جناب  
 غفران باب میرزا سعید خان وزیر متولی بای  
 و تمام این مسقط بدست نیامد مگر چند بند هر کو

<p>شمه کفقا لله در قائل</p>	
<p>ای لبروخ رخ فرخنده شایل</p>	<p>ای دولت حسن آمده بر روی مایل</p>
<p>خال توشان تو دیکسوت مایل</p>	<p>دیوانه ذل ما بدوشش تو سلال</p>
<p>ان سلسله را چون ل مادر خورد قائل برگردن یک سلسله منت بنای از</p>	
<p>ای محرم کوی تو دل حامی و عارف</p>	<p>ای پیمبره تو قبله از باب معارف</p>
<p>تو کعبه حسنی تیان چو ل تو طائف</p>	<p>و اندر حرم روی ای کان طائف</p>
<p>زلف تو از از روی ای محان خائف لرزان پریشان است چو ن در و سیکه</p>	
<p>سرماسگر تا که چه آرد بر ما</p>	<p>اگر ما بدر نجیم کشد مان همه سر ما</p>
<p>زان آتش سیال فروزنده یزید</p>	<p>کن سینه سوزانم غیرت و سینه</p>
<p>تا هست جزم اندر این آب شردن لنار و لا افسار که حار آیدم زنا</p>	
<p>از سوت سر ما ز چه سوراخ بسور بخ</p>	<p>در خانه خرید سستی ای لبست کتباخ</p>
<p>یک ساغوی میزن در باغ شوازا کا</p>	<p>پوشیده بین از برف زبرد و زرخ</p>

	ای شوخ اما نظرد انصاف بقدر شاخ شیشی است که اسپید کند جاوه دود	
محرّم دل ان کو ز طرب فرد نباشد	در خاطرش از سردی می گرد نباشد	
گر فصل نستاند دم سرد نباشد	بی باوه زید مرد مکر مرد نباشد	
	کرد و نباشد چه غم دارد و نباشد کز بک در خازانت شکوفیای	
این جامه بر وی هم بیکاره نشید	سنباب و خزار دارد بیکاره نشید	
پس باوه بدست آید همواره بشید	با یکدگر انگاه که گرمید بپوشید	
	ز نهار هر یغان زمین این بند نشید از نند که بر می سرد مرد مشیو	
هر چند که در روز و شب می حیدر	بخشد که شمع و می حضرت دور	
سهلت اگر بگرد ز بی باوه بر دم	خیز آب مطهر زن بر ناز مطهر	
	باید بچنین روزی با ذوق مطهر در مجلس با کان شوم و محفل ابراً	
ز ان نغمه می که ز غم هم صحرایست	ز ان می که گی از آرزو شنم امیر است	



زانی که از او نشاء انسان کبیر است	زانی که کسارنده او حق قدیر است
-----------------------------------	--------------------------------

زان باوه که مخانه او تم خدیر است	یساتی قدسی کرم ساغر شمار
----------------------------------	--------------------------

حق گفت بدینمیر خوش دارده	در عالم ذرات که خواندیم شمارا
کفتم استی و شنیدیم بی را	یک عالم فرد که امر و بسیار

با خلق بیاتازه کن انهد خدا را	ای سید کل فرزند احمد مختار
-------------------------------	----------------------------

بچون کربان کلمه چکنه صوم	بی در زمانزل تسلیع کن ایقوم
بیدار علی باش بر انگیز تو از نوم	این قوم کرا نجب و پسر نه تو از نوم

هون صایت کن و فرمای که ایوم	اکلت کم و نیکم ای زمره انصار
-----------------------------	------------------------------

او زنگ مجازی است سلطان مجازی	چون صورت رحمن بد کردی مجازی
از خوش فرشته بر فرزند فراری	بر خواندگی خطبه تازی بدو تازی

کوته نظر از گفت آنچه مجازی	حق خواست حقیقت شود امروزه
----------------------------	---------------------------

انگاه علی رازگرم گشت طلب خواہ	بگریزد چو از حصه علی جابر شاه
این نکته عیان شد کہ بنی محمد ولی ما	بگرفت و پیسیر باز نوی بداند

برداشت علی را بطعام در خضاه  
 انسان کہ بر رفت بشد از خط بندار

خود بینی کاین حکم از عالم بالادت	امروز چو در تبه علی از همه علی است
در ملک بایست ولی و ولی و اولاد است	هر کونه تصرف کند او از همه است

بایست بدانند کہ علی سید و سواد  
 نکس کہ مر اموا لا میداند و سواد

بخواهد مر اہمہ چند شاعر توان گفت	چونانکہ پیسیر را سا حزن توان گفت
با آنکہ بسی نکتہ نظر سہر توان گفت	راز دل فاطر بد فاطر توان گفت

لکن بحسین خاطر فادر توان گفت  
 دم در کش و یکبارہ میا از رعد گفتار

منیت لہیب

منظورہ است کہ در اوقات اقامت ستر من را می فرمودند  
 زیادہ بر این بدست نیامدشت نہ خوار است و کم نیامد

## بِسْمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

العالم المقدر بحكم	أقرباً باسم ربّي العظيم
ما خرج كل نفسة وفضل	كاشف كل كربته وازل
علمه البيان والقرآنا	بفضله خلق الانسا
قدرة ثم أسبيل سيره	تد اخذ به شاق ثم ذكره
و ارسل الرسل لا يضيح الله	ما ترك الناس مضاعبين سيده
في صحف مرفوعة مطهرة	انزل نقاس بايدي منوره
ويذبح الطغيان والفساد	ما يصلح العاشق والمعاد
وعلم الانسان ما لم يعلم	واستس الشرع بنظم محكم
اشكره شكر الجايزي نعم	احمده حمد الجاودي كرم
على الرسول الطهري الحكام	ثم بصلوة واستلام الذم
والمصطفى المنتجب الحمد	الجنسي المنتجب المحمد
اسل وكل الانبياء الطمع	وجوده في الوضع ثم تشرع
سنة اقوم شرع الانبياء	كتابه الكريم نور وضيهار

وآله انفسه و مع القدم  
 و بعد فالعبد الاثم المرتين  
 يقول شكر المريد الرحمه  
 اخواني الساعين في الوصول  
 يذالكاتب له يكلم ينطق  
 نور هي اشترق من صلح  
 في لعمري عيت ابيب  
 و كم تركت النوم في ايقالي  
 قل لذي في سبيل الحشيشي  
 جاهدت فيه فهداني سبله  
 كنت مرصيا في العلي بالطلع  
 فاحمد لله الذي هدانا  
 لهذا الذي كنا لنهتدي لغيره  
 لولا ان فضل الله علينا  
 و فضل رسوله لانا لساكنين  
 في جهنم  
 و في اصول بنفثه للقول  
 و في اصول بنفثه للقول

معادن العسلم هبول ككلم  
 الملتجى بربه ابو الحسن  
 ثم آتسلا لا بجدث انعمه  
 ابالغين فايه الوصول  
 باسحق و هو نور علم يشرق  
 باسحق ازلسا و باسحق زبل  
 به بدت نهايه التهذيب  
 حتى نطقت هذه العاسي  
 ذلك فضل الله يؤتي من يشاء  
 صرت نزيله فاعلى نزله  
 اجد فهميا و انابن اسبع  
 بفضل من غيره اغسانا  
 و اسلمت بالكت العظيمه  
 اوجبت فيها حاصل الحصول  
 رسم اخواني و رسم علمي

فالاصل بسني الشي في الكلام  
 والفقهاء الفهم وعند الله  
 غنية الطريق لا ينافي  
 ويعلم بالكل وان يريب  
 وباعتباره الاضافي اذ علم  
 العلم بالادلة المفضلة  
 غاية الفوز الى التمهيد  
 موضوعه عند اولى الكمال  
 وحله عند ذوى الدرزية  
 ان الذي عرفه كنفيل  
 ان لزمت من علم الانارة  
 وبالمسلم لا يجده عند النور  
 في الذين ترتيبه بعد معتبر  
 الظن بالامر اعتقاد راجح  
 بوجه الوهم بالمساوي

اني عرفنا اذلة الاحكام  
 اعلم بالاحكام وادلة  
 حقيقة بحكم لدى الانصاف  
 ليكنه التيقن القريب  
 باعتبار علمي قدر سم  
 فزعة الاحكام منها حاصلة  
 والرفع عن مذلة التقليل  
 اذلة لفقهاء على الاجمال  
 كما لفقهاء وجب على الكفاية  
 لعلم شي غيره وليس  
 لظن بالغيره اشارة  
 لانه مستلزم لله ور  
 للوصول بالغيره تبي بظن  
 معتقد الخلاف معه صالح  
 والشك في المعتقد استادي

<p>         مركب مع عقاده خسلط          الجزم والتبيين والاثبات          والحكم بالكلية وبالوضع          موج في الاقضاء والتخيير          واجب ولازم محتموم          انقض بالتخيير والكفاية          فانه المحرام والمحظور          وتركه جاز فذا مندوب          قد اطلق المكروه في المأثور          مباح اذ شاع وما معه اقضاء          توافق الشرعية معه خسة          هذان معنى صحة العبادة          حصول ذاك الاثر المقصود          وهو مع الفاسد في المعنى ردي          يقال الفصل قبيح وحسن       </p>	<p>         جن بسيد عدم للمسلم فقط          حقيقة تعلم لمساوات          ان خطاب الله حكم الشرع          احكامنا انجته في المصير          وكل ما تار كمد موم          قد دفع القوم الى العساية          وكل ما فاعله مدعور          ما فعله مرغبت محبوب          ترك الاولي ثم بالمحظور          وان تساوى الفعل والترك فله          افضل قد يوصف بالتحقير          او استقط القضاء والاقا          وصحة توخذ في التقدير          وابل على معنيها فاضف          وابتعاريين لي ولي العطن       </p>
--	---

و في تفسير ان المقصد له  
 و الذي لا يوجب التثنية  
 و لتصبح معيان قابلا  
 و الدم بالقول و بالترك محظ  
 لو لا تبي فالقول السالمة  
 و العقل عند تبي و اهل  
 لان من ضرورة الوجدان  
 كذلك تج العظم و الكذب المضمرة  
 جز اعلى النفس اشاعره  
 و سره ايط بالطبائع  
 بنفي بذ المطلب السيد  
 ويرفع التكليف من كل سبيل  
 و باضطرار ان تسطر اني  
 و الای من كتابه المبين  
 و ليس الاختيار بنفي الا و لا

و هو الذي للقادر ان يفعله  
 يلجب اللام و التفسير  
 المحسن بمعنیه فاقبلا  
 كذلك العقل و بالترك محظ  
 بالحسن و التبع لدينا حاكم  
 ميزان حق في القضاء عاد  
 يدرك حسن العدل و الامان  
 و نقل للعقل عمده مقصده  
 لا غرور ان خالف اشاعره  
 بذ القوم شكر الشرايع  
 ينسب باب الوعد و الوعيد  
 و من يستلزم افحام الرسل  
 من انكر العقل منها استدل  
 مثل و ما كنا معه تبين  
 و اتسع من سمته فا و لا

واشكر للنعم بالعقل ثبت  
 وان خوف النفس من زوال  
 حكوتها بعقل لمعنى الكافية  
 وحكم الاشياء قبل شرعها  
 وعند قوم في الضروريات  
 مستكسح تخم خفيف الورد  
 رد بان العقل ذو استقلال  
 وما يد من عقلنا الانكار  
 بعقل ان جاء بوجه مختلف  
 ليسكن ما يوتى بوجه واحد  
 بعقل بالشرط والجزاء  
 منهاه اسقاط العقيد به  
 في الوقت فصل الواجب اليه  
 بعقل فيه ثانيا ارادة  
 له حاش بعد النطق بالموت

لولم يجب معرفة الله نهفت  
 والعلم بالوجوب قهرا حاصل  
 وجميع الختم ووجه واهيه  
 اباحة عندي على الاطلاق  
 وفي سواها المحط عقلات  
 قبح تصرف بغير الاذن  
 بحسنه كمن الاستغلال  
 في جلب نفع ما به اضرأ  
 فهو بالاجزاء والتعويض تصيف  
 في مورد القسمة غير وارو  
 يحصل منه صفة الاجساد  
 وقيل اسقاط القضاء فانته  
 بعقل بعد الانقضاء قضاء  
 تحمل في الاول اعاده  
 عصي ترك اول الوقت لمعنى



فصل في ثاني الوقت ادا  
 رد بان الفن خلفه ظهر  
 ان اخر الفعل وقد فن اجبا  
 وثبت القضا في المكتوب  
 في الاصل مع ضد الادارات  
 صل وجوبه للمانع قد منع  
 با جاز ضد حكم الشرع  
 فهو عينة وما جاز منه  
 بالوضع جاد لالة اللغات  
 ارادة المختار وضع المسني  
 المصلح للتخصيص جسد افعال  
 كيف ولو كانت نفس الذات  
 يولي الى التوقيف في وضع  
 واية فيما خلاف الالنه  
 على اصلا حسنها في الكل

وقد قضى القاضي بانه قضا  
 والوقت باق فالاداء معتبر  
 بجائه الموت وحياما عصى  
 عند وجود سبب الوجوب  
 مع الوجوب والترتك وانما  
 في العقل والشرع وانما لانه  
 لا مع قيام المقضي للمنع  
 فخصه اذ بعد منع شره  
 وقال بعض اهل بالذات  
 اذ في حضور القطع بسبب المنه  
 فليس يرجح بلا مرجح  
 لما احتج شي من اللغات  
 وعلم آدم الاسماء كلها  
 عدت من الايات ايضا مرده  
 ان لسان القوم قبل الارسال

و المعاني الدارات الاثار	حکمت بر وضع لفظ عا که
کون داع و ابتداء الماش	مع کمال القدرة لوضع
و ما سواها و ضمها لم یلزم	یلزم مالا یتأهبی فاحتم
اللفظ ان تل بمعنى طابقت	و ضعا فذی دلالة لطابقت
یا مجرد الالزام ان تل کذا	تضمن ثم التزام اخذ
ما دل بالطباق ان لم یقصه	بجزء الدلالة فی المقصد
بجزء معناه فتمت مفردا	و سمی کتابا ان قصد
یا ینع الشکر که جزئیا دعی	و قل له کلتا ان لم ینع
و هو الی غمته اقسام رقی	و ابعث عنها کما فی المنطق
و اللفظ ایضا بلحاظ قدیم	باسم و فعل و اداءه ینقسم

چون

دیوان بسوط و کتاب مخصوص در دست نبود آنچه  
از زبانها و مارهای کاغذ دوده و شنیده شد در  
انمختصر تمییز و تبرکات ثبت گردید و بانه المنطق  
و عیله الشکلان

زان در خم زلف توره شانه گرفتیم  
 خورشید وجودیم کبریم جها از  
 بیخ فلک انداخت مرا کج خوشای  
 آسوده بماند بجز آب و منبسه  
 از دوشش ریافتد سالوشیدیم  
 هر راه که مطرب زد در گوش سپید  
 با باد پرستان که مرعه کن بود  
 زمین پس من آن خوشه انکور مرغم  
 در ملک سلیمان خرد زنت فسکندیم  
 بی مایه هر دوشید بسی ناز و بخت  
 اهنای زمان را همه اطوار زمان بود

کاخنجان دل خانه و کاشانه گرفتیم  
 چون شمع بنالیم که پروانه گرفتیم  
 کج نصف گوشه ویرانه گرفتیم  
 ای سجدیان ماره میخانه گرفتیم  
 در دست تپی ساغومستان گرفتیم  
 هر پند که ناصح داد افسانه گرفتیم  
 شد تازه چوپیان همه بیانه گرفتیم  
 صد شکر دل از بسجده اند گرفتیم  
 تا باج از آن آصف یوانه گرفتیم  
 یاران بگرفتند ولی مانه گرفتیم  
 ما دامن مردان را مردانه گرفتیم

ای دل نه پی کفر دزد و بسته دین باش  
 نه خمره بدن شوند گرفتار بدین باش

از نفس ز یا حبه تر و بر فرو شوی  
 از صومعه بیرون شود میکده نشین

زین پس پی عشق تپا حسین باش  
 یکجده خان بودی یکجده حسین باش

مانند صراحی چه شوی تیره ببردست مانند پیاله چه فتادی بیاند در سخن خاص ایسه لاله اراد هر تو ان میر سخن پر در با ذل تو پیش بران پایه رسیده است که بجز	پنجم غم می صاف دل کو نشین شبان چون شیشه یک جای بیاسای زمین در حضرت اسکتف غلدر برین باش با دولت و اقبال خدا و دقرین باش با وی نتوان گفت که با ما به از این باش
--	---

چون یاد من گشت و کجده ای من کرد

یارب تو بهر حالش بویسته زمین باش

ای صفت دیوانه اگر طبع تو بکلی است لوحی نشیندیم مکنی کند آخسر دوزخ رود پرس از بند رحیم که تو گوی بارت مگر کوفه تر بقعه نامت	باش نمی جنگ کن این چه جنگی است ای دود به شیراز بگو این چه جنگی است ان خان دروغی که از او نام تو بکلی است کاین طبع تو کیرنده چو باروت مکی است
---	---

حق تو بنده است دور و زود کرازی

روح بدت شاد که عیان تو بکلی است

صفت دیوانه گفته بود خوشان لوحی شیراز کاشش شیره آبی	د نظرم بود مسایه کاشان اما که کاشان گفته منزه تو پاشان
---	---

یشی و با قوج سسر بر چه که آری  
زست آفرشوی نظیر تو چنان

شبهای دشمن داشت امانه تابان بیل نشب که خوردم نوش او تا صبح در غم در چشم خنبارم بین خوابی که زمین بقیع ایشاه مردان کینگر گزست مردم هم ای طرقات را بوی جان رویت مگر زنتان	روزی سیاهم را بر بین دودست جان بیل عاجل که انب را بود ایام هم جان بیل کوه خبیانت دل بر لعل ز نشان بیل دو اتم زن غمیده که یک طفل گریان بیل برشته از باغ جان کید ستر ریجان بیل
---	--

سوی بد و بیاض کن با قبطیان خاکن  
اینست روشن بر کن بچند نهان در

خوشاد می که خراب از شراب شوم رو اهد که زنت کشیم از ساغر طریق حکمت است تا فراطون و چو ذره رقص کنان در هوای اورده	بنا باب که از یم تا خراب شوم چو زلف ساتی دلم به بیج و تاب شوم بیان خم بنشینم و خود شراب شوم همی بچرخ در آیم و آفتاب شوم
--	--

اگر کرد جان طوف بختش نسیم  
زمین بندگیش تا ک از تاب شوم

پرده پوشش میدهد غمزه خوشنمای تو  
 زندگی آوردد هم مرده ام از برای تو  
 خرد ملک بستم کاهم که ای تو

صبر تو سرای برود طرد و لبرای تو  
 من که بسج عالم چاره گذارم بر غم  
 شاه و شان بخدمت تو زین خزان لغتم

سوخسبیم چو جان تن باش تو شیخ بگن  
 جان پندار چو من ای من خدای تو

بر روی تو تا خند کج دارد و مرز است  
 پس عزادات اوست که در جنگ و کرب است  
 از منحه دل پاک کند اهل تیز است

خون دل دیز که ششیر تو تیز است  
 که بادل نمیده هر صلح نداری  
 بر ساد که با مهر تو آرایش هفتش

تسلیم شدن هر کوی و بخاری  
 در مذبح من حاصل عمر خویش

طرفی نبود از نکت بی بصران را  
 آری نبود یاد وطن عشق گذران را  
 یار حبس کنم دوری این هم سفران را  
 مقصود توئی که چه سخا نم دگران را  
 آدم چه شرف داشت و کربانان را

ای برده نگاهت دل صاحب نظر ترا  
 آن را که سفر با تو کنده یاد وطنیت  
 گویند که نزدیک وطن شد بدوش باش  
 نامت بزبان ماورم از بیم قریبان  
 از دولت عشق است سرفزار دگر نه

هریک زرقان کی کسب بهزی رفت	عشق تو کفایت کرد و ماهی سران را
----------------------------	---------------------------------

میر این آه محرکاه و فغانهای شبانه	ترسم که خبر دارم که چه خبران را
-----------------------------------	---------------------------------

هر که در این روز کار بار نداشت	و ای بر دوشش که روز کار ندارد
دست بخارین آن نگار کبیرد	هر که ز خون برخش نگار ندارد
سنگ سلامت زن بشیبه قیسم	سنگد لاشیبه است مبار ندارد
کاردم عشق و بار دل همه اندوه	کس باز این بیسج کار و باز ندارد

روی تر ماه کتم و بختا بود	ماه چو تزلزل تا بار ندارد
---------------------------	---------------------------

تن سالم وز ره افرو ایام مشببت	ز نهار بسا سالی که گیتی شتاب است
خوش باش و کمر پاش بی کوش قبح است	در جام کوهین که جان نقش بر آب است
گر کعبه سلطان بر خوانده از قرآن	ای تشنه چه سجوی اینجا که سر آب است
تا ساعده زانیر نصیبی رسد از می	در مشرب قل لی ہی عمر که صواب است
ایستاقی برست برانده خوش دست	بر خیزد شرابم ده بر که که شراب است
پندیز زمین تا که یکایک بشمارم	بر خیز که شایسته بزم می نام است

<p>بارت و ندرت او ببارت است      شت گش از چرس گرت دست و د      اندم که گران شد سرت از باد و سبک</p>	<p>چخت چو خاستت دف و چک در است      بگذارتیم را انجای که آب است      تا خواب که خویش که شایان تو خواست</p>
<p>زان پیش که برودش کشتت بر دین      نابر تو نخذند که این مست خراب است</p>	
<p>بر ایما نه پر کشته است او پایانه میریزد      بیازاد بجاک ماک نیخانه تیمم کن      اگر جل سال در مسجد کشیدم پنج میل      مرادل بر بردست او کیده تیغ از ابر      بجان کشم که پیش از مرگ بیرون ز تن گاه      مرادل بسته موئی است ای شاطرحی      چه پرو کرده بی پروا در دجانی که عفا</p>	<p>بسا خوشای شب باه در مسانه میریزد      ریبار آب روی انجا بیک پیانه میریزد      کتابم از معنی خدمت نیخانه میریزد      نیدانم که میریزد در خون یا میریزد      تو خافل تا کسی از خفایان شاکوید      که از یک ناز زلفش صد دل بویانه      بیای شمع نخل کم از پروا میریزد</p>
<p>بسک که بری این نظم ز پرده هم آری      که از طبع که زاکو هر یکدانه میریزد</p>	
<p>خسرم آنان کی عشق بخاری گیرند</p>	<p>دو امن باری و از خسلق کناری گیرند</p>



بار با تجسس بر کردیم و ندیدیم  
 چشم جوان نظر لطف کند مردم ری  
 سرگردانند چو امشب همه از غم خورده  
 دل دود دار نهادند قرار می شکسته  
 روشن آرایه آن بزرگ من فی انکاش

گذرد و دشمن محنت زرد با کوی  
 نسیته اندک ز ما گوشه کاری گیرند  
 باش تا صبح شود در دستماری گیرند  
 بگزارست که کند آفت قرار می گیرند  
 کرده خام و لان از تفت ناری گیرند

ان کسایکه شنیدند سخنانی حکیم  
 عاشق به کوی عمل و خوار می گیرند

باز کینوی تو در دست جبابی بسیم  
 قصه حسن ترا از هر کس می شنوم  
 خوب فتنه در این شهر می انداخت  
 هرگز از کوی حسد ابات مگردانم  
 بای ز دایره درد کشان می نشنم  
 آفت باره عشق بزور دل سنگ  
 بت پرستان خدا بی آیت تو سجده  
 ترا که گردل دیده ز حق بسته بود

با که گویم که ز دست تو چای بسیم  
 جلوه روی ترا در همه جای بسیم  
 که چه من اینده از چشم شای بسیم  
 که من اینها بی روی در بای بسیم  
 صدقش آیت در اقله صفای بسیم  
 سوسای عسرم دور بر تن سنای بسیم  
 احمدی آمد از کوه حسد ابی بسیم  
 که تو خود پستی دین از خدای بسیم

تو نمی بینی دمن حرف ندارم با بی  
مانند تیرسیم ز شمشیر که عمری است در آن  
شیر میگویم و آقا تو سپندار کے  
دولت فخر بریزاد که از بهت دست

تو بمن بحث مفر ما که چه است می  
من سر خود زن خویش جد است می  
در خوف و در جامع و بجای می  
شاه را در بر خود کم ز که است می

من جان روز که در زلف تو پابست م

خوشین از همه قید را می بینم

از ما بگریزید که است و ملکیم  
گر پای صفا باشد در نرمی آیم  
از کج روی صیخ گمان شده ملک  
انجا که غلام که ابواج بلاست  
ساتی چه دبی جام که ما نازده استیم  
در مرکز اسلام ما را چه پورگان  
ما طالب صلحیم عمومی و خصوص

ما استیزید که ما شیر و پلنگیم  
در دست جفا آید در نمی تنگیم  
در راست روی راست بمانند خیم  
ما غوطه خوریم آن بسچو ننگیم  
منظر چیزی چک که بی رنگیم  
سر کشته بر دیم و بزده سیم و ننگیم  
با حاض و با خاصه از انزوی تنگیم

ناشکند ز روضه اسلام گل صلح

با غنچه صفت خون مگر نی بدلیم

لب جوئی لب یار و لب جامم بوس است  
 می و مستحق لب لب جوئی و دوزخ است  
 مرغ دل در طمع و اندر حال تو برید  
 آنجی گوئی تو آن طبل نمان زیر کلیم  
 آسمان سستی ما دید و لا رض نصیب  
 حاجیان رو بگرم من سوی بیخانه درم

تانه جوئی که از این هر دو کدام بوس است  
 ساده پنجه چو شد باده خامم بوس است  
 کفتم از طره تو گفت که دم بوس است  
 نوبت عشق زدن بر لب بام بوس است  
 گفت نه جرمه از کاس کرم بوس است  
 بازاری همسفران بیت حرام بوس است

حکمت است که باده دست سخن با کینم  
 باقی عمره حکمت نه کلام بوس است

چون مرا بوسش خورد روح کز اعتقاد است  
 سستی متصل و شرب بام بوس است

از شهر لونه در ضمن مرسله به تو آب ستطاب آفت  
 والا آقای سلطان محمد شاه دام آفت لایه نمینی  
 مرقوم داشته اند

هر چند که دور از توره پونه گرفتیم  
 گفت بسی پونه ما بی کل کونه  
 با بخت سائانه سلطان طریقت

جز در ره عشقت صنم پونم گرفتیم  
 دیدی که چسکونه دل از این کز گرفتیم  
 کوئی بره کردون کردونه گرفتیم

بگرفت چو ملک را از او گرفت  
 کز دل صابلی اینگونه گرفتیم

از جمله قصه است که بعد از غزل و انفضال از  
 ایالت خراسان در ترغیب خاطر مرحوم بنو  
 سلطان مراد منیر احسام سلطه حکمران خراسان  
 قلمی و ارسال داشته اند

ستاره شعبه باغات و چرخ فرخنده  
 مقام جاه سلیمان بدو بد کوه  
 بزاز نقش بر آرزو خلاف یکدیگر  
 کزیده را می اشتر باک شتر  
 که جز بگوشتش نبرد حکمران این کشور  
 که کرده بهرنی ابن عسّم او حیدر  
 کز نه فتح هر ی در زمانه کشت  
 باره آیت نصر عزیزت اندر بر  
 کزیت بشن عاوس غیر خوبی پر

ز نامه منسلک نواز است و هر دو چون  
 اگر نه نطفه نواز است آن چرا داده است  
 اگر نه شعبه باغات این چرا هر دم  
 اگر نه کشته خوف روزگار چیر چیر  
 بسی تجربه دیدیم و بازی بسینم  
 تو هم شاهی و از بهر شاهان کردی  
 اگر نه جنگ خراسان فاشه شد در  
 همیشه ریاست فتح نسبت اندر دست  
 عدو دگر تو بد کرد از کمال تو بود

کمال غرت نقص آورد دست بدین	خمیده کرد و شاخ شجر ز فرط غم
ستاره که در فزون ز شماره است همچو	دلی خضوف و کسوف است خاص شمس
صد و هجتمت اگر از تو زشت گفت میبخ	جمل حکوید بزعمب کلمت غسبر

غزل مرحوم خواهد حافظ شیرازی علیه الرحمه را  
تضمین و تخمین فرموده اند

برودت کاینست که تیرش خفایت	هر چند که سهم دل من غیر خفایت
یکدل ز کنه سر زلف تور باینست	کس نیست که افتاده ان زلف دوستانست

در برگذری نیست که دمی ز باینست

در جبهه ز شنده تر از تو شایه است	امروز ترا دعوی غم شید کلاهی است
ایم جم حال تو بهالایت سنای است	روی تو کمر آینه لطف آسمی است

خاک چنین است درین دمی ز باینست

ای موی تو بکنسته باشک خطا	از راه خطا بگذرد و بگذارد خدا را
آینه من خاطر ارباب صفارا	از پهر خد زلف بیارای که ما را

شب نیست که صد عجزه نماید صبا

ای دلبر طایر یا رسم نو آموز	آنکه که بدل سوختن چسبده بفرود
-----------------------------	-------------------------------

بی زلف درخت بیج ندانیم شب و روز	بازای که بپسروی تو ایامه لغز و لغز
---------------------------------	------------------------------------

در بزم هر یغان از روز و نصیبت

گر ای دل را بکده گویم چه دلیل است	این بس که بزلف تو گرفتار و دلیل است
درد راه تو افتاده دلم این بسبب است	بتار غویبان سبب ذکر جلیل است

جانا که انصاحه در شعر شمایست

ز یاد بنده این رسم دو نیمی و تهاوت	ز فی کند نزد خدا جسمه تهاوت
گرد وجه تو کعبه شد و قبله مابست	گر پر یغان مرشد باشد چه تفاوت

در باج سری نیست که سری ز خداست

از منزل هستی بدو صد مرطبه دروم	من ذره ما چیزیم و ازت ظهورم
عاشا که بیاید بزبان حرف غورم	کفین بر خود شنید که من چشمه نورم

داند نزرگان که سر او از بهایت

از بهر ذیت نبود هیچ ندانست	گر مهر و کرات کنی از قهر و خواست
برگزیند سنگ بسبب عشق و سلاست	عاشق چه کند که نخواستد تیر خلاست

باج دلا در سبزه تر قضایست

ایضا غزل خواجده علیه الرحمته را تخمیس فرموده اند

ای بخت تازی و ایشوخ ارمنی	سنت باه چارده بنیاد ارمنی
رخشکی نماید روی تو فرمنی	صبح است در آید چکله از ابر صحنی
	برگ صبح سانه و بد جام کمنی
در فردین بیاله علی رخم دی بیار	رطل کران بطله چک و نی بیار
جامی بیاد دولت حبشید و کی میار	ساتی - بی نیازی یزدان کنی بیار
	آبش نوی بصوت نشتی بو لغنی
ایدل کونکه کردش کنتی کین است	دور قوج پناه تن غم شین مات
می چاره ساز خاطر انده کین است	ساتی بهوش باش که غم در کین است
	مطرب گاه ارهین ره که میزنی
اندم نهال عسبر بخوبی فرد به	کز سیر بخودی می نابت خرد به
در شام تیره باوه فردغ سحر به	کر مسجد م خمار تور ادر سرد به
	پیتانی خار جان به که کشنی
خرم دلی که عشق بود در بر سنون او	ناموس عقل سخره شود و جنون او
مطرب نوبخت دوش سهر و ایزولانی	خون بیاله خور که حلال است عن او
	در کار باوه کوش که کاریت کردنی

در ورطه حوادث در مانده و نگار	بگسته زور قیوم بگرداب غم و چا
در بگرمائی منی افتاده ام بیار	ای کشتی نجات من یا بایسکار
ای تا خلاص نمیشدم از مانی دنی	
مطرب بدلتوازی مانند گل شکفت	بیل نغمه سازی شب تا صبح نخت
ای خور که سه بکوش من آورده چنگ	لغزاده تو نقد جوانی ز کف بخت
خوش بگذران و بشنواز این بختی	
بجران کوه تیره مکن روزگار دل	ای زلف بی دراز تو در لقمه اردل
حافظ نهال قد تو در جویب رودل	ای سه و سرفراز من ای گلزار دل
خون خورده تا نشانده تو طوطی گریختی	
ایضا مخمس است	
بجوهر لیف ظریفی ندیم سوختنی	ستاع عسرنزار و بغیر می شنی
دو یار زیر یک دانه کهنه دنی	بیاد بست بیاریم دامن دنی
فراغی و کتابی و گوشه بختی	
بیار کشتی باده که غمده کنم	بشوی ز آب می سرخ نایب سیرم
من ای مقام بدینا و آخرت بسا	چو از طاعت مردم هیچ پرویزم



اگر در دم دست نطق انجمنی	
بوشش باش منت پایمال غم نشود	دمی که میکند ز بوی می و نغم نشود
خس کناه تو سدره کرم نشود	بیا که رونق این کارخانه کم نشود
بزرگ چو توئی یا نصیب چو منی	
چو برک عیش ز کهن نمی شود چیدن	غنیمت است دمی روی سبز غلطن
بیا که غمخند از مجال خشنیدن	ز تند باد حوادث نمی توان دیدن
در انجمن که کمی بوده است یا سمنی	
هر آنکه گوشه غلت بخشش مادی داد	کز بد راحت آسوده ز نیش داد
ز تن بذات بر خورش و تماشاد	هر آنکه کنج قناعت کنج و نیاد
فروخت و سف مصری کنجی تری	
شبان تیره شبانی نمود بهر شعیب	که نور غیب عیان شد حکیم را از جیب
بر در صف اول پاک کن که درت داد	بین در آینه جام نغمه شندی غیب
کس بیاد نذر چنین غیب فتی	
اگر بغات و چهرش خطاب بایگفت	حدیث طوبی و حسن المآب بایگفت
بروز عشق نچک رباب بایگفت	بروز واقعه غم با شراب بایگفت

که اعتماد بکس نیست چنین رمی	
بروز کار جوانی که رایگان گذشت	بیاض باد خزان تا که ناکمان بگذشت
زمان دولت شمشاد و مرغوان گذشت	از این بهوم که بر طرف بوشان بگذشت
عجب که رنگ کلی مانده است یا سنی	
رقیب کامر و ایام فرج با کند	من و شکایت از دست او خد بخند
بغیر صبر کس ایند و در او بخند	بصبر کوشش تو ایدل که حق را بخند
چنین غریب کجاست بدست ابروی	
پشیم زخم سودان خد ترا حافظ	از خلق است غاصر تو را خدا حافظ
بجان خواج که خوش گفته به بجای حافظ	مزاج دهر تبه شد در این بلا حافظ
کجاست فکر حکیمی و رای برین	
بنکامیکه در اهل کمال توقف داشتند این ماده تاریخ را در تائیس مسجد حمده که ای محضرت قوشوگت سلطان بعد از تکیه بانشان ماده فرموده آ	
سید استس با تقوی علی اس سید	ملک صار لا اسلام ذاقر شهید
و هو من عبد بعید	فد نقل به دید

توسه ذات نبال ثابقات کاتجوم	رحمہ تلو علی الکفار آیات عید
-----------------------------	------------------------------

المشیا لین رجوم	وہ للدين عید
-----------------	--------------

کفہ تبطل السائل من فیض الوجود	سینف یقر الخضم و انزلنا الحکد
-------------------------------	-------------------------------

بجر حسان وجود	دلہ باس شدید
---------------	--------------

سهمه یوم الفراء نقد من سهم القضا	جله لفضما اقرب من جل الوریہ
----------------------------------	-----------------------------

وہ صفاق لفضا	وہ صل کل سید
--------------	--------------

میت مدس نال فی افضل الی الاوقاف	دلہ من شرف الدین علی لاقصی زید
---------------------------------	--------------------------------

فی الہدی سبع طبا	فہ فخر جید
------------------	------------

لذت فی السریر روح نهدس و طاب اللیل	سجد استس بالقوی علی اس سدید
------------------------------------	-----------------------------

قال ارتد و دل	وہ من عید سید
---------------	---------------

ماوہ تاریخ ورفات مرحوم غفران باب منیر سید  
خان وزیر دول خارجہ کہ متولی باشی استقامت  
عش نشان حضرت رضا علیہ لآف التحتہ و لہا  
شده بود فرمودہ اند

وہ عاشر عید و تقد مات سیداً	نوعہ البصر وزیر کان فی الدہ ہر فید
-----------------------------	------------------------------------

نوزم و نظم و دل نامه اش حفظ عمل را  
 خلقتش بود ملک و زحمت آمدید  
 نفس سخت مبانی بر بیانهای بنانی  
 تمسک ب فنون علم اور و ذر فزون  
 فطرت نیک نماوش بود انصار زرد  
 ملک را تو من آمد شمع بر انجمن آید  
 کان لجه اباه و من الفخر سماه  
 چون در این بقعه وین رت <sup>حسین</sup> حسین  
 فضل و ادب معنیش نامه و بزمینش  
 چون ز این در فاشد آشکم از دیدر نامه  
 بی توفیق صفاتش خودستم سال <sup>کشت</sup> کشت

خانه اش دفع عمل را کان کس سید  
 آنکه یکنوی خلقش صیران س عید  
 بکه نظم سمی کان کالده نصیب  
 من مضی فی طلب العلم فهدات شهید  
 الله لته چه فادش بود ماه فقیه  
 چون اجل از زمین آمد صافی القبر محید  
 بقی الفخر میر میا ذهب المجد شریه  
 رزق لامن من <sup>تس</sup> تمن مخاف و عید  
 عمل خیر در نیش ایسن فی القبر وحید  
 منع ایسن ز باشد و ستری سخن شهید  
 انده حال ما شصل الفکر حدید

سرانده و نسر و پدم تاریخ سرودم

و لغه عاشق عمید و لغه مات سید

دوا و تاریخ نقار خانه سرکار فیض آثار مشهد مقدس رضوی

جله اسلام است

<p>فروخت سر و بگردن بر این عیون یکی ز نوبیان ز برای سال طراز</p>	<p>ننگ سر و تنالی ملک فرود تبارک بطلس گرفت که نقاره خانه نادر ملک</p>
--	---

در ماده تاریخ تولد و فاعلی سپر حاجی علامه علی بیگ  
بالداهن سر موده اند

<p>ولد علامه علی و فاشه و آید از خلفا بشکون فال راوش بال حال سنا</p>	<p>بوصول شده با صفا کدر اقلوب لغتی تو کوی سال و لادش و لد علامه</p>
--	---

در ماده تاریخ طاحونه که بگرام آغا خواجه مخصوص  
سری سلطنت عثمانیه در جده ختمه بود در اسلامبول فرموده

<p>بنابر ابرام آغا خیر ما بنیت و بعد ناکت فی تاریخ تلف</p>	<p>من الطواغیت اغانا و شینا بنابر ابرام آغا جا و تاریخا</p>
--	---

نصا  
۱۰۰

عاجری علی خاطره الشرف

<p>او یار الله لا خوف علی گفت ابراهیم از خوش نیتی</p>	<p>هم و لا هم یخزونی یا نبی ربنا سکت من ذریته</p>
---	---

قطعه در ماده تاریخ در توحید خانه ارض اقدس

خراسان ستایش علیحضرت صاحبقران شاهنشاهی  
ایران

که بجز در فضلش بیکرانه برای جود طبع وی هوش بهر کس پهنش آری مانده بدر بانی در این قدس استیانت در توحید راجسته نشان که بی محوش سخن بگردد فغان زنده ماند این اثر اندرز شاه در این درگاه عالی جادو و جادو	بهد نامزدین شاه غازی کریم نفس سلطانی که چو گناه از بخت ما باشد که نمی جانانانی که با جبریل همپوش شبه بکنار پستی کاغذ این راه علی از لاد آتش طمان در توحید خانه کشت سیمین چو جبریت طاعت نامش با
--	---

ازان در صبر برود آورد و کفایت

بنام بخشش در توحید خانه  
۱۲۸۳

قطعه بدلیعه

تسخیر زیبا شود یا شعر شیروانا که زیر لا نقل بر می سرود که دکن شهر است	نکته با بدر رعایت کرد از حال مقام ز فرستاد رشت فاسد کرد حسن خستام
--	--

ابتداء فرمود پایش روی سپس بر آید	و آنکه ادلی دلوه چون آید بوسه نگاه
----------------------------------	------------------------------------

قطعه

درم از هجرت در تب تاب	به من فخره خاواده طب
نغمه تا بهم زنج و خدای	از شفا خانه جالت ده
کل سرخ و بنفشه و عتاب	پیمره و طره و لبان تنم

به کاسیکه بخار در میان بود و حاجی آخوند که یکی از ملازمان  
 و بواسطه دیر رسیدن طعام قهر کرده و بخانه رنجنا می  
 رفته بود در همان مجلس قلم برداشته این قطعه را  
 نداشتند

خشمین گشت و بی محابرت	حاجی احمد باز از بر ما
از جوبن القمطر بر ارفت	مهر او قمر شمس و شد زبر
با خلا مسلی با و پارفت	وت بر دی رساند عارضی
گر سز این یک پرز سو دافت	روی آتش کمان سیاه شود
بسیج مجنون کوی لیلی رفت	ایچ عاشق گرفت لیل چرب
ایچ قسیر ز نزد سولا رفت	ایچ سلمان فرود شد ز نبی

بهر پیش پس طعام سه  
 لغرض کفتم او کجا زده است  
 عارفی گفت یوسف ثانی  
 پیش خود از او منت ای  
 کار دیوانه را شرح نمود  
 دم غنیمت شمار ای عاقل

بیچ نو که ز پیش آقا رفت  
 کرد وی امر و ترغیب بر یافت  
 تا بخشد که ز عیادت  
 پی فضل صحبت رفت  
 که بجای آمد او و عیادت  
 چونکه باید زار و نیادت

چونکه فردا بزیر خاک رویم  
 باید مرد ز سوی محسرات

از قول عارف علی شاه بنجان چولانی معروف تخلص  
 مرقوم فرموده اند

کردستان میکنی با هر کسی روانی  
 چو خوابم کرده گفتمت درین سخن  
 لاجلای تو پارت از لاتی دیر و ضایق  
 حق چو دات صورت نیکو داین صورت بی  
 بر برمی کا ندر بدی حاجی خیران شد در آن

انقدر با هر چه من اینجان چولانی کن  
 خان چولانی بسیار ایتقدر مولانی کن  
 آب صافی جو بدست غیش چولانی کن  
 سیرت معروف کیر و بهر سهولانی کن  
 چنین هستی باید گفت طولانی کن



تیشه تقوی بگردیشه طنوی بکن  
برک خرازی بسازد عشق اولانی کن

قطعه

چو غنچه پیمان ز قلم سوی حسن  
بگر بر کفتم درویشم و فقیر و غویب  
مگر زبوسه ز کوفتی باین که ابد هر  
بمخده گفت که مسکین بر خدا بد هر

در شهر جارجو از تصرفات حمیده دولت روضه مانع الحسرة

بمار جوجو رسیدم ز فرود دیده کن  
فوسخ روم بر مال و ستان کن جوجو  
دو جوی گشت رونکاب جارجو برود  
چنین ممالک شایسته را چه دبرود

در هجرت اولی از شهید مقدس فرموده

نایب اسفند بر کوبش پاک شربت  
آسف و ملک خراسان بهما از زانی  
که بی زایل خراسان من این بیت شربت  
بار عشق که قیم چه مسجد چه گنشت

در هجرت ثانی فرموده اند

جب در خرابم اگر بشق آباد  
صلاح کار مجاز من خراب که باز  
کسی ندیده که کرد ولی ز عشق آباد  
طریق عشق که قسیم هر چه باد آباد

یکی از شعرای معروف خراسان ابلی مملکت قلعه ضرب امیر نوشته بود  
از طرف حضرت و استعجاب قلم برداشته و بی گفتگی

بغلافی برود کجوا حاجب	پاسخ تلخ بنی مجاب مرا
شعرهای ز سخت باطل کرد	حسن تصدیق و انتخاب مرا
در همه عسر دیدی اشیا عو	انته بود بحیاب مرا
بجای چهاره نسه سودی	مصل قدس مستطاب مرا
بغافضائمه الحاکردی	دید ه سرعت جواب مرا
گشت آمال تو بسی دید ه	بخشش در برنش حجاب مرا
که جوابت دور در شد نیام	زود دیدی سزه عتاب مرا
چون است نه ز بر تقطوع	منظر باش پس عتاب مرا
تا ز بانث شود بریده دی	که کلوبت کد طاب مرا

در باره حاجی علامعلی بیگ که در  
سلک طازمان مسلک است فرموده

سلک اصحاب کف که دفا	ه جسم آدمی و خوش رکش
آدمیزاده با چنین عت	می نشاید که کمتر از سنگ شد
چون علامعلی دفا در زید	پس او دفا قسلی بیگ شد

ایضا در ایام شبانظور مطایبه مکاتبه فرموده اند

ایام غلامسلی و بدۀ تور روشن شد	خدی را تو گردید و درین سخن شد
بسوی ایسف از دی کی بشیر فرست	بگو که بیت عزن بازرگ کلمش شد
بگو که برک طرب سازد و ف نواز که بنا	گذشت دولت باشی و نوبت من شد
ز دل غنبت او و حال رقت من	زمن من که هم از کرد کار و دل من شد
کبک راه صد دم زدی بجلید و فن	چو کشت بختش با خویش دیور بزرگ شد
چو ز دیوسف تمت آن زینهاران	قیصص غرت او چاک تا باد امش شد
حکایت نغز او نیز دیشخ بریس	بهند بر تبیل شتر مستنون شد
ز فرط مهر نیک کرد این سخن تصدیق	دیگ سسله در حضرتش مهر برین شد
ز بس که باشی نعمت بود و ناز نمود	سعادتش بر او سپهر روز روشن شد
بیش باش که اندوه رفت بیرون	بناشای ای مروره سخت تو سخن شد

هی قطعه را در اسلامبول فرموده اند

او دیشینه بر کذار دیدم	ترساز کنی سپید اندام
او سر و صفت همی فرمود	شویش بعقب دوچون قدم
گفتم بفرانسوی چسکونی	با خانم خویش گفت مادام
گفتم زنده ابرس ترسا	و اندر ز راه ان منده دام

ما دام تو گشت بمراد ام | دل در پی دلم تست دلم

در مجلس تدیس که بعضی از طلا زده خواہش مباحثہ ہدایہ  
میسبدی نمودند در تخلص فرمودہ اند

نور اگر کی ساغومی بد | ہدایت نجیبی از میسبدی  
رہ عقل فرستیم نقلی بداشت | خدارا بجزوہ خودی

مآثر صری علی خاطرہ

دیشب صحنی تازہ رخ شہرہ پاریس | عشق کین بار از محسوس نوئی داد  
گفتم صنمان بعد ای لغت تو | بر شب کہ تو آہی من زوش نام نوی داد  
باجلیبان گفت کہ سیر و تیر من گشت | اول دل من با رخ اورا رشوی داد  
چون دید کہ اشکم رو از دیدہ باران | از زلف بدست من پاراپوی داد

در بخار حسب المناسبتہ فرمودہ اند

زرم تن شکل بخارانی | با حسیری نمود غارانی  
آپ دار انیم پیش آورد | گفتم از دست شد تو انانی  
من کرد اسکندر جهان بشم | می نیارم بر تو دوانی  
زن ترسانہ شیخ مادل بود | سجدی باز شد کلیانے

نخل حن است قاش آدی	براد کیوان خستلی
--------------------	------------------

در کسر قد فرموده اند

شوخ شکر ب سرفدی	سنگد قد از شکر خدی
عشق و شاه و ما همه بند	زلف او بند و ما همه بندی
برخ آتین او کرده است	چشم بد دور خاش پستی
ماه اگر ز آدی کسیرید	نزد و جز تو اش بفرزندی

بخایش مؤمن سلطه وزیر که در خراسان بنای  
رباطی کرده بود در ذیل شرح ان بنا فرموده اند

در این رباط دو در چون قاضی نیرت	گر باید اسی دانیسرای از من
چو بار بستم در فم کرم یاد آرند	ز کرد قافله و ناله درای از من

برای شفاعت شخص طلبه بر حوم مؤمن سلطه مرقم  
مرقم فرموده اند

ای خداوند جاه و مال و نال	که تو را عواجلی همی شاید
بر کنه کار دزیر دست نخبش	تا خداوند بر تو بخشاید

رباعی

گر باده غورم ز علم خود نمونم	ای می ذنب غافضا و آونم
گویند که می زین صل است	از روز که من می نخورم محسنم
من نوادر چهاره	
خال تو زلف تو عجب دانه دوام است	ان ل که نیفتاده در این دم که است
در شرب با که در حلال است می ناست	ایکن بجز از دست تواید دست حواست
رباعی	
می لبر سرده سپین ترین	آن طره طراوت شد برین
کیوت بگردن چندانم گفتم	این رشته همیشه با در گردن
رباعی	
هر طره آب که گف یار افده	از حشرش آتش بل زار افده
من خسته دل شفا زوش بزد	ایکاش بروی من جیبا افده
رباعی	
بازلف جی بید و بست آیدم	آزاد ز قید هر چه بست آیدم
از کعبه خدا پرست آیدم	جز ما که ز کعبه بت پرست آیدم
رباعی	

کفتم که کفش عدو کشت از دهام	بگردد ز آویخته بودم بجا
چندی بود بوی یک امروز بجا	کفتم که ز او آویخته بودم بجا

## رباعی

با بربط و ننی با ده پای زده ایم	تا خیمه صحرا می سای زده ایم
در محض با سیای می زده ایم	زاهد توده زحمت خود غمت

## رباعی

کفتم که کشت جسم از نوبت	کفتم ز خوشک در کشتی چوبت
بر جان ابی لب بکفتم که دست	کفتم که نبت شد ز باد بصب

این رباعی را بسرهنگی مرقوم فرموده اند

سرهنگ توئی دمن ز سر بازدم	در زده محبت تو من سر بازدم
بک بوسه من ده دکن ز سر بازدم	در زده گرم فزون دمن طبع

## شکری دوستانه بنجاب

نایب التولیه محاضره فرموده اند

امک درون زنده دین گرفت	اندک که عطار جیب بی گرفت
از دست شیب پاک بی جیب گرفت	از دست تو آن حصار گرفت که کلم

در اطهار عاقلت با قاسم عباس سرخا استغاب  
حاجی سید حسین نایب التولیه طایفه فرموده اند

عباس که نام او بردی است علم  
با وجود حسینیان برایش نشدند  
برگزن شود جدا دو دستش ز گرم  
بر خاک بر بخت آب دینار دوم

## رباعی

چون بیت دینیر ملا است محال  
که ساغوا ده کبره که کاه کبک  
فارغ نشین کن تنگ شد وقت محال  
خوش باش که عمر نیت جز غم و غم

## رباعی

از طره طار تو در دوشم  
صداعت من پیش کس صلت  
زده حفره اش بل بزرگان منم  
از حصه و قیام بی منم

تاریخ اتمام تفسیر ابوستوح رازی بامر حضرت  
والارکن الدوله فرموده اند

این نسخه که زینبده و یحیی آمد  
تاریخ طراز این کتاب زیبا  
از نعمت بگن دلا آمد  
تفسیر ابوستوح زیبا آمد

این رباعی بدیهه در اسلامبول فرموده له



رود بر گل هر طرف کویان گل	شکل که از این کوچه توان دید
پایال من اگر بفرزد ز عجب	بر زن همه کل بین و بر زن همه کل

پس از ملاحظه خط مرحوم آقا سید حسین خوشنویس با شی  
این رباعی را فرموده اند

خط بر رخ ماه چهر کاج کلفت است	خطشان چون مید حسن رود کلفت است
گر این خطه شش بجز خوب بیان	صد مرتبه حسن از بد شرف است

در مصیبت جان سوزی ملاحظه مائمه دل که از می  
در تحسیر ناکا مان فرموده اند

ناشاد پدر ما ز غم از دوشش کج	ناکای خوشی ز پیش از فراموشش کج
ان تازه عود کسی برایش بر می	در جمله که ز خوشی آغوشش کج

بیکلی از دوستان مرقوم فرموده اند

درد از سر تو دست کشیده برود	بد خیم و حسود را بیدید برود
درد آید است از پی دیدن	باکاش بر اثر اندید برود

مضمون شعر معروف قالوا حبیبک محمود است  
بدوستی که عربی نمیدانسته مرقوم فرموده اند

کشتند که درنت گرفتاری من دوش گرفت از غم	این تب ز مزاج تو ندارد سببی از نش جان من محبت لاهی
--	---

من نوادر افکاره

بیاخر من من تو خوشه بردم اگر خال لب حرف گوشه داری	از بوسه بهره خویش تو شسته بردم ولی ز من دل زان حال گوشه دادم
--	---

مباحصری علی خاطره

چنان ز جلوه روی تو عارفان بارون تو خون لم حلال گوشه	که نستند خبر از نیت به بنده بکشد کرمی خویش بریم پیوستند
--	--

رباعی

ای بی خبر از درون من کلان ایشوخ دروغ و دعه چشت نام	باما بکنی دعه و فابا در کران آهکی مارانگاهداری نکران
---	---

بدیان غلبه شوق و خوف فرماید

هر چند که جان منج و نغش است بر دم با سید وصل تو میرصد	اجضای تم تخلیج و نغش است در بیم و قیامت علم در پیش است
--	---

من افکار ابحاره

این بجا همه کلمات	باین تعارض با بجا هر فایده
-------------------	----------------------------

در هر سنگا میکه مهاجرت جناب ستطاب حاجی سید حسین نایب التولیه عرب را شنیده اند مع الاسف در کار ده ظمی داشته اند
--

تا چشم بطلان نبیند ز رفت در جنی خسرع یا نبی انداز رفت	دیدم کی جناب نایب التولیه با جانانی که عرب در آن فی انداز رفت
--	--

قطعه افروخته

مرده پر مرده زر در گشته خان رونی پوست قوت سخوان یوم باقی سها تخم بدخان خیزد الذاریات کتر خوان	بار افیون کسی بجا خشم شد پوست بر سخوان کشیده دانی گفتش زنده کی شوی گفت گفتم ای از صحابه اخبره
--	--

قطعه

روی آن سیمکون خدر آ تویج الیسیل فی النهار آ	چون شبه ساسا ه طره او از بنی آیه مناسب حال
--	---

قطعه

بنام زدم دو عین با بدو اختلاف قومی شرب الصبح بوجدن صافی نوشیدی نصیب من از با ده کامل مید	اگر گفت دم کرک را لادم سه رطل لابلاب به باک شستم که یکباره خود را مناسب کم ولا تخموا لئاسس شیبانم
این با عی را بجهت باشی در ارفقای مبارک بدیهه فرموده اند	
باشی که ز ما همیشه فراموش است دبری بظن منکر صانع گشته	در بدقش شهره شمشاد است اینکو نه از چنان زده برده است
در حق میرزا جوز اشعه که مطایبه فرموده اند	
و انحاء سنبله جوز استی	اگدم استین شود جوز استی
در سر هار فرموده اند	
تاخذ ترا حجت باد بخان است	دن رطلب از آنکه با دن جاست
طاهر علی خاطر	
عفت بدرون ل ناچیز فرود چندی ل سود زده پایست فزون	چون ست کایت از پرده برود بازلف تو پوست که فراتر چون

در سر نخستین که از راه جبل مکه معظمه شرف شدند امیر حل محمد  
 ابن الرشید که از اقبال بلند اقبال است فوق العاده تفضیلت  
 و ملاقات ایثار مغتسم و محترم دستهبندی در محاضره ادب و اخرا  
 در درالاماره از طرف ایشان قصیده عربی خوانده شد دلیل بر  
 رضامندی عموم حجاج از نزراقت امیر شارالیه چند شعر از آن قصیده  
 خواندند افتاد و ثبت شد

باین الرشید استند و حمته	فاندر فی الدواخی سیر استند
من بانه است طوق السیر و فت	اغنی ایحیح عن الاعاد و اللعد
تخالد طالعا فوق الجوادری	کانه الشمس از تجلب علی الاله
انی امر من ذوی التبحان فی	تایم بینه قد شدت علی عصفی

در طی مر اسله یکی از دوستان قوم داشته	
ترک برو مکان که پیوسته	نمخت بهش من شد به آید
از پی نرم کردن دل او	که ز این سبی زید آید
از پی دوش بر زدم ز نالی	و اناله احمد آید



صورت  
 محاورات و تفصیل دعوت نخبور  
 هماون اعلیحضرت سلطان عبدالحمید خان که بوزارت  
 خارجه دولت علیه ایران قلمی  
 داشته اند

بمرتعالی

بمرض میرنشا ششی که در امان نغیرین کبیرین در حضور مبارک اعلیحضرت  
 سلطانی بوسیله مبارکه ابصال نامه پانوی شرف دعوت خاصه نائل شده و در  
 اعلیحضرت سلطان آید آینه همیشه و بد همیشه در ضمن تفتت احوال غیر فرقی داعی در تماشای  
 کتب فنون حربیه و مکالماتی که با یکی پاشا (مدیر کاتب حربیه) جریان  
 بیان فرموده و بسلامت رضا و جمال خاطر مقدس اجازه زکی پاشا را بجا از دید  
 باطن هماون تقریر فرموده بودند جناب مین الملک عرض کرده بودند که اند

طرف اینحضرت صاحبقرانی اراده نموده با حضار فَلَانی صادر شده چنانچه باره مبارک  
 مقدمه اقتضا کرده که سرعیا باید در بارهای این اعی بزود فرموده بودند تا  
 ملاقات نمایند زود بموجب اینمقدمه عرضیه از طرف اشرف شاهانه رسماً  
 اطلاع شد

روز جمعه با اتفاق سفیرین کبیرین زید قبا لها عالی در نو اجماع عمیدیه حاضر شده  
 بعد از مشاهده رسم شوکت اسلامیت بسرای یونی رفتم در احوال و نظارت  
 پاشا غازی عثمان پاشا) غیر پاشا پذیرائی کردند ملاحظه گذشت بحضور مبارک شریفی  
 حاصل شد (در حالتیکه قیام فرموده بودند)

بانهایت رحمت قریب مجلس ذات سلطنت ضدلی داعی را معین فرمودند  
 جناب معین الملک بهم متصل بداعی اذن جلوس گرفته و جناب ناظم الدوله هم  
 بعد از ایشان

فرمایش پهلوانی و جواب داعی بدون تصرف و تغییر همین است که محض اطلاع  
 خاطر جناب اشرف عالی عرض میکنم فقط محاوره اینمجلس سؤالات و جواباً  
 ترکی بود

دواعی بفارسی ترجمه میشود پاری لوگو که ترکی خوشتر است

علیخترت بهایونی

شنیده ام عنایت حرکت کردهاید هوای منی سرد است چگونه خواهید رفت  
داعی

بنی از طرف علیخترت شاهنشاه ایران موکداً و مکرراً امر صادر رسیده و اینجاست  
که اطاعت پادشاه اسلام واجب است با اجازت و رضت ذات شاه  
بهین روز ناما در جناب حرکتیم

علیخترت

مخصوصاً سلام و یکاکی مرابخترت شاه عرض کنسید تا غم الدوله نامه از طرف  
شاهانه آورده بودند جواب در راه سائنویسیم و دستاوه خواهد شد ولی  
در معنی تمام حال جواب مستبد که آنچه از اتحاد دوستی و خلوص من میدانید  
صورت شاهانه اظهار کنسید

داعی

کمال افتخار دارم که نیات متعدد بهایونی را در حضور علیخترت صاحبقرانی و سلم  
بلاغ و اظهار باشم معلوم است مع افتخار فریضه دست خود را در عرض اظهار  
لازم او خواهیم کرد



اعلیحضرت

دشمنان او در علیه اسلام می هستند خوب است این دو حکومت اسلامی هر یکی بیانی

واعی

در صورتیکه کفر و کفر و اجماع است بجا کنی و اتحاد است اولی است خداوند

رشته اتفاق برود دولت اسلام را لا ینقطع فرماید

اعلیحضرت

باید همیشه آن حالات و وضع امور خودتان توسط سفیر را با هم بنویسید

واعی

و عا کونی مخصوص و در جیب سکی و مخصوص بنده موجب است که دانما حضور بر یک

اسئال بهم

این بنده در ایران جسم خود را در ظل رعایت و پر تو عنایت ذات شادمان

نیز اگر هر دو پادشاه است که لاجرم دیدم در هر کز نظر آشنیت مذکورم

اعلیحضرت

بجای شهادت همین طور است

واعی

بالعینه

اعلیحضرت

آرزو میکنم که بار دیگر وسیله سیاحتی با زیارتی شمار اوقات کنم

و داعی

بنده باین ائیت تسلیت خاطر میدهم که انشاء الله مع الاجازة و توفیق عزتم زیارت  
حرمین شریفین حرکت کرده و باین وسیله خیر باد سعادت حضور جایزینی نایل

شوم

خاصه پارسالی که مصمم شدم و میرنند

اعلیحضرت

انشاء الله با زیارت حرمین شریفین شرف خواهد شد و شمار اوقات توأم

کرد

جناب مین الملک عرض کردند

علی بخصوص که در اینجا علامه قسم دارند پیرشان اینجا است

اعلیحضرت

اوامانت عزیز است پیش من انشاء الله کب معارف خواهد کرد و از آن

خوب بیرون بیاید همین ایام اورا بحضور میخوانم

داعی

اگر تصور می فرمایید و استعد او باشد با وجودین نوع توجیه و مراقبت خاطر  
آدمس مایونی بفضل اله امیدوار میستوان بود که عنقریب دارای مهارت شود

اعلیحضرت

بعضی گفتند در اینکتاب مکیه بگذارم ولی من جرئت را بستریدم سر بازی مثل  
شرفی بزرگ است

داعی

فرمایش مایونی مضمون آیه کریمه است قال الله تعالی فضل الله المجاهدین علی القتال  
درجه معلوم است اساس سلام بجای بسته است و جوادیم منوطاً بعباسم فون جریده

اعلیحضرت

درست گفتید بنین طوارت

داعی

لاحظه میفرمایید که در فرمان عظیم خداوند ببارک و تعالی نظام بیات عسکره را با  
میفرماید ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیل صفاکانهم خیابان و موصی  
علم الله امروز آلهی حضرت احتوای مایونی را در اسم سلاطین دیدیم ما هر دو

یک نوع التذاد و احتفاظ مخصوصی در عالم اهلایت دست او خداوند است  
 اسلام اسلامی وجود پادشاه اسلام پناه مستدام بخارند

ایضاً

بجانب ناظم الدوله توجیه خطاب شد

کی سیر وید

ناظم الدوله عرض کرد

درین هفته مرضی شوم

بایقام هایونی بر خاستیم خدی تشریف آورده دست ارادت بنده را در

دست رحمت مولکانه گرفته برسم توجیه حرکتی و برکتی دادند

فاینجا باو طاق تنفس آیدیم فیر با شانه از طرف شانه ابلاغ کرد که میفرمایند

بازماندگان لابد از شما آماره پدایای اسلامبول را توقع دارند

از طرف جیب مبارک بدست تقدش آن سبب صدر ایشا علیه فرموده اند

یک تو علی سیکار هم ناظم الدوله در دست فرموده اند

۱۳۴۴

شیخ اکبر خفیه

## صورت

تذکرات راجعه با اتحاد اسلام با جناب جودت پاشا وزیر علیه  
 عثمانی و جناب رضا پاشا شیرکرم در نیش قسین مهاجرین که  
 بخط خردشان بفیضت جلیده دولت علیه ایران مرقوم داشته  
 و توسط سفیر کبیر بدر باره سیمونی فرستاده شده است

### بند سالی

ماجرای مجلس ملاقات جناب جودت پاشا ناظر عدلیه حسب الارادة آن فذله  
 و تذکرات نافه در تحمل اتحاد دو تسین سلاستین و رفع سواد معیارت و مو  
 جیح خرید به واحدت

روز جمعه شب هشتم محرم ذی القعدة اکرام شده بوجوب ساعده مخصوصه که از جناب  
 رضابیک اتحاد بلاغ شده بود با و پر کو چک جناب معزی الیه که در اسطه سرک  
 ساز دسته گذشته تیار بود با سگطاشش رفت از آنجا جناب رضابیک هم فرمود  
 شده بیالی جناب جودت پاشا فرموده بود و در دسته لطاوب و پذیرایی را  
 کالامرعی داشته ساعی از اصول فیه سخن رفت استصحاب اصل برائت میان  
 آمد و از حجت قیاس گفتو شد ساعی در مطالب حکیه و مسائل کلامیه سوالات کردند

در سلسله جبر و تفویض بسیاری مختصر و جامع و کلامی مفید و نامحسوس خوانستند و از کیفیت  
تعلق ارادات خیزنده پریشی نمودند بکماله در همه تعلمات و سوالات پانسخی منسی و جوابی  
متنغ شینده ندر احوال و احوال تهیه مطلوب بود و نیست که مفضل عرض میشود

تقریر مختصر

بر وضاحت که در عالم تاثیر کسباب هستند وقت و امتداد قدرت هر علمی بسته  
بعادت و بجا کنی و اتفاق کله الهی و سپردن آن است و آنچه بقدر یا  
سعادت حال اهل ایمان و وسیله نجاتی آنان میتواند بود فقط توبه و تعظیف و است  
شانه است بقول الله تعالی و حسب الامر الی عقبه و مجلس برای تحصیل  
تثبات لازمه و توسلات بجا کنی عثمانی و ایرانی است علم الله تعالی امروز  
برای هیات اهل بیت دشمنی قوی تر و خصمی خونخوار تر و موقعی خطرناک تر از پیشین  
مختلف و ممانعت و دست نیت و برای محبت اسلام از ده کرده و در شکر است  
و کل دشمنی بر تاثیر شش شپرت است

جواب جودت پاشا

بعد از تصدیق و تصویب عقیده مختصر و فزودن شاخ و برگ همان تقریر آیه با کبریا  
که معنایرت و یرینه از میان برداشته شود و نعت کار شکی نظر میآید

تقریر

اراده سلاطین نافذ و سریع التاثر است این مغایرت که تا بحال پیدا شده است  
 نتیجه اختلاف سیاست است که در زمان صفویه در مقابل معادلات سلاطین عثمانی  
 مقابل در میان عموم امالی نشر شده و لایست و لاین صحابه از ضرورت ترمیم  
 شیعیت در صورتیکه دو سلطان اسلام خود را برابر و برادر میدانند و وقایع و  
 پیش نهاد خاطر فرموده اند اصلاح حال خیال جمهور پس مطلوبی است و مرغ و کبکی از روی  
 روحانی شیعیان شش عشری گفته می شود عقیده خود را می گویم و حاضر م که همه امالی  
 ملت خود برسانم و در ضمن رساله مخصوصه که طبع و نشر نمایم با تمام دیانت است  
 دعوت کنم که امی شیعیان شش عشری دست تصور کشیدند آیا حضرت امیر المؤمنین علی بن  
 ابیطالب علیه السلام را با آن خصوصیت و خصوصیت که من و شما عقیده داریم و  
 انهم برای فی فضل و سابقیت و رجحان که قوی است که حکمی برانند چه و او است که  
 در خانه نشسته و دم فرو بسته و بگذرد و خاطر از وضع حاضر و پیش آمدگان  
 برخلاف انتظار بجدان خصوصیت بر نخواهند آید بجز باقی صورت اسلام و حفظ  
 اساس دیانت جده و کبر داشت که نخواهند بیک ضعیف نحیف اسلامیت در مقابل  
 دشمنان قوی بجز بنظر لغرضه خارجی بمصا و نه اختلاف و شقاق و انجلی و دوچار

خاطر شود چو حسن چهری که گل جنبه احادی شریعت نبویه و اعدام هماس  
 تسفی بلکه تحت التول و با این قوتها و تعسای فوق تصور بر ما ملاحظه  
 تکلف این ناری و شریعت خواهی این است که اصلا از مواد اختلاف نمی گویم  
 و بناسبت همه جامعه بدست این و عموم معاندین چنان بنامیم که در خط  
 اسلام و حاکم حوزه دین به دست پادشاهانیم در چنین توحی که کلمتین طیبین  
 آتانه و محمد رسول الله در معرض ظلمت انصاف مایه و دستوار است که  
 در وقت اسلامه باره اختلاف نه سپید دارند و بجای تحکم و دو اوتصب  
 مساویا بر سر سازند

انوس

حوادث پاشا در ضایک

بمیان جامع ناضی بود حالا برای حصول اتحاد و رفع معایرت ملی چه باید کرد  
 در یکجا شروع باید نمودند اگر بکنیم  
 جواب خیر

کرده مجلس فقط مصلحت لایبرری تصویر عالی فراسم شده فروع و حقوق  
 برسد و در حقوق مطالبات دیگر لازم دارد ولی علی العجل از آتانه



لازمه و اصلاحات همه چند فقره بطور مجرای

اولاً

عموم ماسان روزنامه‌های عثمانی را اصلاح باید کرد که نسبت بایران بیان دیگر داشته باشد و پاره خوشونت تحریر شود و تفسیر را کلی تغییر دهند

ثانیاً

روزنامه مخصوصی باسم اتحاد اسلامیت ایجاد و نشر شود که عموم تبعه دولت عثمانیه اراده سنییه سلطانیه را در اتحاد با دولت و ملت ایران برانند این دو <sup>به خصوص</sup>

بجمل اندر جمعیا بخوانند

ثالثاً

از طرف ذات شانانه براهه شریفه آیتی عشریه ابدی برپا باشد و در تریسم و تیرین بقعه بقعیه اجازت طوکانه صادر شود که جلب قلوب شیعیان را بدعا کوفی ذات شانانه اولین وسیله است

رابعاً

در خطرتبه علمای شیعه که در عراق عرب و شام و هند و مجاورت دارند و در قتل رعایت و کثرت سلطان عثمانی هستند عنای مخصوصی لازم است

که ولات و قصات بحکات متعصانه و اقدامات متعذانه موجب تفرقه باشد  
بلکه فرقی بین الفریقین نگذارند

خاسا

منع مزاجت از بقعه عثمانی اگر چه مصلی مطلب نظامی و سیاسی و برای کرفتن  
عسکر است ولی در نظر جمله و مخیران برود و طرف چنین بینماید که بود و مصلحت  
ملتی است و مزاجت با ایرانها شرعاً جایز نیست چنانچه من خود در موارد آتیه  
بر انصاف نگاهیه ای طلب رفیقه ام و ذخیره خاطر م بود

کاسا

حسن معاشرت با جماعه ایرانی در حسدین شریفین در تحت یک اعلان رسمی مؤثر  
و رفع پاره تخمکات و تکلیفات تمایزه

کاسا

خداوند الکیه بوزارت مطبوعات که مؤلفات راجعه بجهتین در دوشعبه را ابداً  
اجازه طبع و نشر ندهند

حاجان دولت پاشا در ضابطه تصدیق کردند که جمیع انجمنیات مواد لازم الاجراست  
ولی در صورتیکه از طرف دولت علیه ایران هم تمیز اهلوب نحو مطلوب اذ شده

و اصلاحات از جانب طرف را هم جدا نمیشی حاصل آید

تقریر مجلس

تواریخ جناب رضابیک حسب الوضیفه صورت مجلس انجمن امور اعلی حضرت سلطان  
ایده آید عیبه عرض در اجورت کند ثانیاً هر چه در مطاع و اراده سستیته صادر و خاک  
تسه اطلاع بدینده ابلاغ نمایند

مجلس کاجی بجناب سعادت پناهی بخل خود تمضیل اجرائی مجلس عرض کردم  
بتاریخ ۲۹ ذی القعدة المهرم ۱۳۰۰  
شیخ اکبر خلیف

چون برسد بر حسب رسم قانون مصلح معطرزه و تشریفات متبرکه که چند  
از آستان لایک پاسبان ضوی مخصوص ذات ملکوتی صفات اعلی حضرت شایسته  
اسلام پناه غلظه مکه و بنسار سلطنت بد تو امان فرستاده میشود و توقیعات بک  
هم از ان ناحیه تقدسه شرف صدور می یابد انشاء توقیعات فرخنده را حضرت سید  
شریفه ارقاعی حاجی شیخ الریس اطال الله عمره می نوشتند چند نسخه از ان توقیعات  
بدست افتاد و در اینجیمه تمینا و تبرکات ثبت شد

توقع مبارکی است که از آستان عرش نسیان

امام ناسر ضامن در حق علیحضرت اقدس شایسته  
شرفصد و ریافت

الحمد لله الذي نصر من نصره يزيد انعم لمن يشكره الدائم سلطانة التعميم والانتداب  
كله اقدیم بعث سلاطين الاسلام وجمعهم رفعة الاعلام ليكونوا ناصرين لآية  
ومظهير الامر وعلين سنة الهادي وعلين كلته بعيدا و اسلام على من تشرّف  
بوجوده الهني و الخفيف نسبي الظاهر بسبوت بسيف الذي جابد الكفار و  
المعاندين و ثبت بيعة قائم الدين و اصلوة على ابنته الماجدين و لكل شرف  
و خيرة واجدين اما بعد هذا الوجوه انما هي و اروح الاماني تنزل من صنع  
و اكرامه و ساحة قدس عصمة و الائمة لتكريم السلطان العادل و انما فان  
عالمی بحوزة الشريفة الاسلامية و باسط العدل و الان في الرقية المشهورة  
معدتس في الاقطار و الآفاق و المنكور بكارم الاطوار و الاق ناصر الدين فاجاب  
ادام له سلطنة بالشوكة و الافتخار و بشيرا و تهنئة المجيدة التيسرة با  
تشریف الفخر المبارك الذي هو من اهل طلع الهداية جسدا له ليكلم المستحسن  
اتن اسباب الحماية و الوقاية و احسن دعونا ان الحمد لله رب العالمين  
و اسلام على عباده الصالحين

صورت توقع ريفع مقدسى است كه بافخا حضرت سحاب  
اشرف امجد والا وليعهد دولت ابدت ادام الله ايام ثم  
واجلاله شرفه وريافته

الحمد لله الذي اخذ عهد لولاية كبرى من بنى آدم قبل ظهورهم وكدنيا وخلق  
العظمى في ذات طهر رسم لاله الاسواه بنا لك الولاية له والنجاة الرأيت  
على الرسول الصادق في وعده الذي اتى من بعده وعلى ائمة ولى عهد الامم  
بالشرف ابا جسر و المنصور بالخلافه العاصره وعلى الهما المحبوبين الذين تباين  
صالحين مطهر او المنصورين وكنفسه دتر ادر بطه تصورين وبعده بزه لوقه  
الزاهرة المنيرة التي تحبسه الاقبال وبعادة منها ثمرة قد مدت من سدرة  
وخته المادى در خسته اهل تانا ولها بالخير والافخار يدوى الشوكه والوقار نخل ملك  
السادل وشبل الاسد باس نواب الاشرف الاربع مطهر الذين ينزلوا على عهد آله  
بعينته لاسلامته ونقه اهل بسط العدل والامن في ترفيه الرحمة وعتد شرفنا  
في بزه السنة المجدية جريا على السنة السعيدة بجلته مباركة فاخرة لقيمة عن ير اليها  
ادتر الاخسة وتوصية باشاه اهل واطا لله ودى و سلام عليه وعلى اهل المغفرة  
والنعوى في شهر رجب المرجب

صورت توقع و محبت است که با قهار حضرت  
 مستجاب اشرف ارفع و الاسطان مسعود میرزا  
 ظل سلطان همین فرزند شایسته است شوکت  
 شرفصد و زیافته است

الحمد لله الذي تد على رسول الكائنات ظل سلطانة و مثل على نفوس الموجودات  
 بر احسانه فظله المسعود في كل مراتب الوجود طيب و شمس سلطنة العظمى في عوالم الجحيم  
 عليه دليل و الصلوة على رسوله الامجد الاكرم نظهر سلطانة الاعظم صلى الله عليه و  
 وسلم و بعد قد اهديت من بعثته اهل البدارك قطعته نيرة عزيزة فتمزك لتسريف نوات  
 الاشرف الارفع سلطان مسعود يسر ظل سلطانة و قد الله تعالى و الماسون  
 خلوص تيم و صفاء طوية ان تقسيم هذه الهدية العالمة و الالة السامية ادام بئس  
 و اقباله و اصليح كمال السعادة باله و استلام على من اتبع الهدى منى النفس

عن الهوى

صورت توقع منع و مبارکیت که با قهار حضرت  
 مستجاب اشرف و الاناب سلطنة و زرخبک  
 و اير کبير و ام اقباله العالی تسرفيا صا در شده است

الحمد لله العالی و القاهر جنبه لایحیی احد جنوده و لایقطع ذرّه و فصل العابد  
 علی العابدین و اقام بسیوف اهل الحق و عامم الدین اید العاقبتین فی سبیل  
 نبایه مخصوص و بحسب الذین یقاتون صفحا کاتعم نسبان برصوص و اسلام  
 علی الرسول الموبد الاعمی الی الدین الدائم الموبد قطع بسیف کجته عن الملکة العلیة  
 ارحام الجاہلیة و قهر غوغاس ظلمات بکل بالانوار الاستغیة و الاله الذین قالوا  
 ربنا الله ثم استقاموا و جاد و انی اعلان براتبه الحق و استعدسوا و بعد بده  
 توفیق المعصوم آیتین آیات انصر الهزیز و الفتح المبین نزلت من المملکت  
 الاعلی و المعام الاقدس الالسنی بافتخار ثواب الاشراف الارفع نایب السلفیة  
 الامیر اکبر رئیس کل العساکر الاسلامیة و وزیر و دار الارکان المبرکیة و لقد  
 شرفناه بخرمبوس و علمنا و منته بنوس هلیس بده الذرع القانیة و بها بحول  
 عن کل شتر و قهر و اقیة زرقة الله کمال التوفیق و العافیة

صورت توفیق مبارک که باسم اعلی حضرت قوی شوکت شایسته  
 ایران خلد الله ملکة صا در شده

الحمد لله الهم سلطانہ القائم برمانه تبارک الذی بیده الملك و المملکت المبرکی  
 فی عودته برؤ الطلعة و المبرودت ارسل محمد اصلی الله علیه و آله لیکون قدین

ناصر و محمد بن ناصر ابنا المبرور و اعيان امر او عن المنكر ناسيا و زجا  
 و جله و ابن عمه امير المؤمنين و اولاده المهديين نظير سلطنة القاهرة و اظهر من  
 اياهم بسوقه آثار قدسية الباهرة و بعد هذا الكتاب الكريم و الخطاب العظيم  
 يحتوي على آيات الرحمة و محكمات الكرامة صدر من العترة الهية الرضوية على مشرفها  
 آلاف السلام و التحية و برد انشاء الله بحسب و الاقبال على مركز سلطنة الاسلام  
 و فيوز بقية و تشرق بتسريف الذي ذكر بنحرفه السلطان العادل و الخاقان الكا  
 حامي حزة الاسلام و مخرج شريعت خير الامم تابع الشرح العموم و ساكنك بصراط  
 المستقيم اعدل السلطين و اشرف الخاقان ناصر الدين شاه لازالت يداه مرفوعة  
 و ارجاء ممالكة في ظل العدل و الايمان انه لما كان المهود من خدمته بذات  
 الساتية و خدمته هذه اقبته العاليه انهم يرسلون الي الخضره سلطانية في كل  
 سنة جديدة جسر الفضة الجسر و هو ساجد كذا خط بخيوط العنبر و الكرامة و هو  
 من ساحة مدرس الامانة فافقدنا في هذا العالم الى سلطنة الاسلام من افضل خلق  
 الهدية و باشر في ساجد كذا جسر الجبل بعبون الله تعالى شيا التوفيق و لباس التوفيق  
 و البرج من محامديات السلطان الاعظم الخاقان الانعم رفع الله اعلام نصرته  
 يحفظ نظام امور الخضره المقدسة الرضوية بتأييد اخيه لا عز الكرم عبدنا الصادق



فی نیتہ العاقبہ با علی الدرجات فی عبودیتہ رکن الدولۃ المسلمیۃ والی الممالک  
شرقیۃ فاما وجبہ فی ہذہ المملکتہ حاکم ولہذا بہت مبارک کہ خیر خادم و عالم  
و اسلام علینا و علیکم و علی عباد اللہ الصالحین فی شہر ربیع الثانی ۱۲۹۱

صورت توقع مبارک کہ با فتح حضرت مستطاب ہر  
مقدس سرکار و بیعت و امت شوکتہ شرفصد و ریافتہ است

الحمد للذی بعث محمد اصلی اللہ علیہ وآلہ بالرسالۃ المبارکۃ وخص علیا بالخلافتہ  
الطیبی و الخلیفۃ بو لایئہ بعدہ سلام اللہ علیہ و علی الائمین بعدہ و ابجد  
بہ کتاب البیہر طلع من خضر ہنوس ہنوس علیہ سلام اللہ الملک القدوس الشفیعی  
بطالعہ نواب الاشراف الابدالیہ و بیعتہ الدولۃ الاسلامیۃ و فقہ اللہ کل بر  
و غیرہ دفع عند کل شتہ و غیرہ نقد با تشریفہ بوسا مبارک کا لہجہ لبون اللہ جنتہ و تبتہ  
و یغفریبہ الی سعادۃ باقیہ و اسلام علینا و علیہ و علی عباد اللہ الصالحین فی شہر

ربیع الثانی ۱۲۹۱

صورت توقع مقدس کہ بتشریف حضرت اشرف ارفع  
فخیم اعظم و لاسرکار یمین اللہ و لہ ظل سلطان دست  
شوکتہ شرفصد و ریافتہ است

الحمد الذي مد الغل وصيره غنينا ثم جعل الشمس عليه وسلا الذي سجد لعظمة استلاطين  
 ذو السند والاحوال وظلالهم بالعدو والاصال والصلوة والسلام على رسوله وآئسته  
 بجلاله بمنزله بمنه وعلى وصيائه وحافظي دينه وعلى اولاده الماجدين وخلفائه  
 الراشدين وبعده بتوقيع رفيع وكتاب رفيع من ساحة القدس والامانة  
 وحضرة السند والكرامة الى نواب الامجاد السعد محمد قواعد عدل والامان ملك  
 السلطان لافزال الله ولا يمينا ولا تميمنا الله لما بلغنا عن سرتك وطلب سرتك  
 وكان نواصك المنية في ترفية حال الرعية فقال خلعة فاخرة فاجلبها وسيل النفا  
 وفتاك الله لاجر العدل والاحسان والتمنا عليك وعلى عباد الله الصالحين  
 في شهر ربيع الثاني ١٢١٦

صورت توقيع رفيع كه باغ از حضرت مستطاب اثر  
 ارفع اعظم والانايب السلطنة مهير كبير دام جلاله صادر  
 كرده است

الحمد الذي لا يحصى جوده ولا يقطع جوده والصلوة على الرسول المخصوص بالفتح  
 الحسين المصومين الله بالمشك المستوين والسلام على السراج المنير والاكبر كل  
 المظاهر الاحمدية نائب السلطنة الاحمدية على امير المؤمنين آله الغنم الميامين

لما بلغنا من بخل السلطان الاعظم نواب الامجد لرفع الاكرم نواب السلطنة  
 لاير الكسيرة بحارم كثيرة و مناقب و فيرة فته فاه بشريف فاخر و كرتنا به بلبوس  
 مبارک طاهر و نرجون صدق نية و خلوص طوية ان بدم تزينه بباس اتقوى  
 و شعار التوفيق و السلام علينا و عليكم و على عباد الله الصالحين في شهر ربيع الثاني ١٢١١

### صورت

توقع رفعه که باسم مبارک بما یون علی حضرت قدر قدرت  
 شاه شاه اسلام پناه خداوند ملکه و آبد الله و دلته شرف و دریا  
 در سنه ١٣٠٠

الحمد لله الذي بعث محمداً صلى الله عليه وآله ليكون ناصر الدين و مستغاثا لأمته و  
 سائدا للعبادة و سلطانا على برية و خليفة في أرضه و آية شريفة و خلد سلطانه  
 و ادام خلافة و اعلی برانه تعالی الله الملك الكبير الذي بيده ملكوت ما تصرون  
 و اسلام على رسول الله و ابن عمه و كاشف غمه على عليهما و الهامسات ابرية الاله  
 الاكرام و اتيه و تبعه بذا كتاب كريم و حجاب عظيم صدر من تغار عرش العظمة  
 و حضرة الامامة الى السلطان العادل الاكرم و انما فان الحاصل الا اعظم الفاضل بحسبنا الله  
 و الدنيا و التبع لشريعة الفسرة و الطريقة المشي عامي حوزة الاسلام و مرد و شجيرة

خبر او نام باطل احمد و الامان السلطان بن سلطان ناصر الدین شاه جا  
 شیده القدر کن و له ذرا دانی قلوب الاحادی رعب صولته انه لما کان <sup>المسعود</sup>  
 من خدمت ائمة العیة الرضویة انقسم بیدون الی مرکز استطفه الاستیة  
 فی کل سنة جدیدة اجرا لئنه اسعده بموسا بارک الیکون بیون الله  
 للسلطان الاعظم جبهه و اینه و یغیر بقیته بعبادة باقیه فانفذوا علی رسم الخیرة  
 الی خیرة استطفه لیس العز و مشارا لا قال و سل الله تعالی ان یوفق السلطان  
 الاعظم بالاعظم باداته احمد و الامان و حسن السیاسة فی عباد الرحمن و اسلام  
 عینا و علیکم و علی عباد الله الصالحین فی شرح ان ۱۳۰۰

صورت توقیعی است که با قیام حضرت مطاب اشرف  
 اقدس سرکار و لیعهد دامت شوکتها در کردیده است

الحمد لله الذی جعل الدین محمد صلی الله علیه و آله مطفرا و منصورا و کلمه متبرکة و منصورا  
 ثم اکل دینه و اتم نعمته و اچی امره و اعلی کلمته بولاية علی و صیه و خلیفة و صغیه  
 عهد و لایة مسؤل و هو سینان الرزد و بقول سلام الله علیهما و علی ابائهما الطاهرین  
 و اومت ائمة طالعده و نوار الولاية طاعه و بعد بذوق مبارک من الحضرة العالیة  
 و الله السایة الی نواب اشرف الاسعد الارغ صاحب الغافر اهل الیة المحض

بالمواهب السنية ويعبد له ولا تقابسه الا سلاية مظفر الدين ميرزا زبير توفيق  
 بكتاب انزاله لامل سعادته والقام شرفه بمشرف شريف شريف بورك من فيه  
 وصين من ترين به ونوصيه بابياع الحق واقطار الرشد وشاهد العدل واداء  
 الاحسان وخلاص النية وترفيه الرحمة وامل من الله ان يكون خير اراع وكلمة  
 احسن واع و اسلام مينيا و عليكم وعلى جباة الله الصالحين غفر الله له ١٣٠٠

صورت توفيق كه باعزاز و تشريف ارفع ظل السلطان  
 دامت شوكة تشرفضد و رفاقة

الحمد لله الذي حفظ بيضة الاسلام وجعل الشريعة رقيقة الاحلام بتأييد سلطان  
 الاعظم و الخاقان الافخم سلطان العصبية العبد مجتهد المنصر فاراح العباد في ظلمة  
 الهدى و دود عمر بسلا في عمدة المسود ادام الله بيا من حمله و اطال الله بركات  
 غفده و صلوة و سلام على محمد ابعوث بالهدوة القادة الكبرى و انبوة العالم  
 اعظمي الذي جعله نبي سياتيف و ايسلته و اعيالى الحق بالقهر و الغلبة  
 و على على منظر سلطانه و رافع مسنده و الاله الافلاك اكرام و التسليمات المتصدة  
 الى الدوام و بعد هذا الكتاب المستطاب الكريم الذي يلى بانواع التبرك  
 و اعظيم صدر من و اتقى بخمرة الرضوية و حاكفى لبيتته العلوية الى نواب الاله

الارفع الاسد ظل السلطان ابيده الله تعالى وزاد قبلكه داعانه بخير و صلح لم  
 ليفوز بقراته ويشرف بتوادته ونوصيه بلائته العدل والاصاف واستتقا  
 في رفع الظلم والاصاف ونال من الله تعالى ان يجله في درجه اخصينه و يلبس  
 افضل خلع الهدية ميسر ميسر المبارك الذي ارسلناه اليه وشرفه به و سلام  
 عليه وعلى من اتبع الهدى في شهر ربيع الثاني ١٣١١

صورت توقع ريعك باسم حضرت اشرف والانا نائب السلطنة  
 امير كبير دام اجلاله العالي صادر كرديده است

الحمد لله الذي لا يقطع مدد وجوده ولا يحصى عدد جنوده لا يفوت عن حقيقه سلطانه المباركة  
 الا ان جنب الله هم العالمون بميث محمد صلى الله عليه وآله بالعهدة الكبرى و هو  
 اسلفه العظمى وجله تيا با سيف و اطرب آثار الظلم و يحف و الصلوة على علي  
 الذي كان للدين نصير و المؤمنيس امير او اعلى الله محبته نيام و ملكا كبير اسلام  
 عيها و العلمات عاقب الشمس و القمر و بعد ان في كتاب مبارك ارسلناه على نوابك اشرف  
 الارفع المعروف بالماثر المشهورة تميرها كالمصنورة نائب السلطنة ابيده الله  
 و شرفاه على ما هو له و في هذا العالم المسعود بحضرة كريمة فخره التي انوار السعد  
 منها باسره و آثار البركة عنها ظاهرسه و نرجو من الله الكريم ان يوفقك كما كان

امیر الملوك و يملك من ابناء الملوك و يسكن لباس تقوى و يزنيك بشارة  
 اهل الخيرة والسلام علينا و عليك وعلى من اتبع الهدى فبشره <sup>١٣</sup>

صورت توقيع مبارک باسم حضرت خطاب رفیع  
 امجد حسام السلطنة سلطان مراد امیر سرا

الحمد لله الذي وجه الخيرة الى بلادنا و عباده بنفوس شريفة و سلطان مراد الامير  
 النوراني حكومتنا الباهرة و ذلك كل شي بسطة القاهره لعين بني آدم الذين سلكوا  
 بسبل الحق و السلام و ينزل غيث رحمة من بعد ما قطف ابناء ابيس بحسام سلطنة  
 قبول و السلام مراد و كلول الذي بعث محمد بالرسالة و خصه بالاصابة و الالة  
 صادع الاله و بسلفا حكمة حاسلا احكام بحاجته و حاكما على الطريقة المرضية صلوات الله  
 عليه و آله سيما بن عمير المؤمنين الذي بسيفه حى الاسلام و قام الدين سلام به  
 عليهم جميعين و بعد ذلك كتاب كريم و خطاب عظيم من خزنة الاله و قد المنة الزكية  
 و من سدة السدة السنية الهلوتية الى نواب الاشرف الالاف الامير حسام السلطنة  
 سلطان مراد امير الالواتي ملكة خراسان و قد الله لافاضة لهمدل و الا ان  
 الله ما وصل الى خدام خضرة الاله لانه لزال محفوظه بالمنة و اكرامه تملك  
 بحاجه خضرة المنة فاستبهر و بنعمة الله و حمايته و صداره و فسر عين و انهم باعون

اقبالک فی کل صین محمد و ابک الله الذی جعل بعینهم شکورا و بعینهم نصرته و سرورا  
 و لعه و جینا الیک بصحابة محمد من جماداتنا الخلیصین بعین التولیة العظمی نواب محمد باقر  
 صفته مبارکه فاحرۃ تعلیک من برد الینا و حسنة الاخره فرین باطنک و خابک  
 بمسما و تحمل یوم الرزیه بجزازة سعسا و نوصیک باطاعتہ و ساقه او امره و تعظیم  
 حرمانه و شکاره وان توآی نیاتہ التولیة العظمی من کان علیا با حکام اشرفیة لغتہ  
 یعین الناس علی الجہ البیضا و یحفظ مال الله علی حسن نظام و ارتباط و یكون  
 تصرفاتہ منصفه عن التعزیر و الافراط و فی هذا الله رضا و کف فلاح تنبک آتہ  
 علی کلمہ الرشد و الإصلاح و السلام علیک و علی جماداتنا الصالحین و ارحم الراحمین

توقع علی حضرت شافیاہ

محمدک اللهم یا من خص الانسان بتشریف الہدیة و الکرامہ و اختارنا من بین الایمان  
 بنسخ الولاية و الامانہ فخص بعبون الله سلاطین عالم الوجود بسلفۃ محمد و حکام عالم  
 البیت و الشہود بکلمۃ المطلقہ جل محمد صلی الله علیہ و آله مطاہرہ اسمہ الاعظم و صفاتہ  
 طیبہ لا قدم ناصرین لدینہ لا قوم صلی الله علیہم و آله وسلم و تبعہ بذالورق الازرق  
 و الحصن الاطرد فی فدی من الروضۃ السامیة و محبته العالیة لا زالت تطوفها  
 شینا دینہ و ہو توقع مستجاب و خطاب کرم و خطاب من سدة الحضرة



اعلویہ و خدمت العتبتہ المقدسہ الرضویہ الی مرکز السلطنت الاسلامیہ و حامی محور مبارک  
 الدینیہ سلطان الاعظم الاصل و محافظان الافخم الاصل کا حفظ اشریتہ العجمیہ  
 و مجار اشریتہ التاجیہ سلطان السلاطین بالاستحقاق المشہور صیبتہ بمجرام الافراق  
 فی الامصار و الافاق الملک الملوک المنصور ناصر الدین شاہ ایدہ عجلہ و سلطنت  
 و ایدہ عجلہ و اعوانہ و تعدد الغنائم فی ہذہ السنۃ الجدیدہ جریا علی السنۃ السعیدہ  
 تبریک العید احادیثہ بالاقبال و تجویز سعید ثوابا مبارکاً و جواسات کبریا  
 بسکس المقہر السلطانی و خدمتہ لاشاعت العدل و الاحسان و قدر فی حقہ  
 الرزاقہ و الامان بل بحق و ایمان فی جمادی الثانیہ ۱۳۸۸

توفیق مبارکی است کہ بافتخار حضرت مستطاب اشرف  
 امجد ارفع و الانایب السلطنتہ امیر کبیر و وزیر خجک  
 دست شوکتہ صا و شدہ است

الحمد للہ الذی انجز وعدہ و غلب الاغراب و عدہ یزید انعم لمن شکرہ و نصیر لمن  
 من نصیرہ و یجت الذین یقاتلون فی سبیل صفاء و بطون کتاب کفر لکی السجل نقا  
 خلق العالم علی حسن نظام و تقویٰ و اتم رضی عن المعابرین فی بیعتہ الرضوان المجاہدین  
 فی حمایہ الایمان و لہ جنود لم تر و ما عبت باذن اللہ علی فتنہ کثیرہ الا ان حربہ ہمہ الناس

واکفای سرون العزم من نصیرین و اولئک هم الخاسرون محمد و نستعظم من ذلک  
 بمش محمد اصلی الله علیه و آله لفضله امره و اعلا کلمته و خصه بانفتاح البسین و انهر  
 اسبیز و اعانه بالاف من الملکة ستون و کفی الله المؤمنین القتال فخلار و  
 تار الحرب طفانا و ابادا و کما اراد و انفسا نور الله فی خاک کلمه الطهر ما ذوا  
 و اسلام علی علی و استعلی و فاز بالمقام الالهی و حق رسول الله الوشا  
 الحق البسری و ذاب السلطنة بحقیقه العظمی الذی کان بالاستحقاق للمؤمنین  
 کبریا و جیش البسین و سره نعم یدیر امیر اصحاب الایات المشورة و الزیارات  
 المنوره و بعد بد التیم الساری من مهب الرضا و التیم البحاری من مصب تصفا  
 و رقی مسطور و رقی فتور و فی سب آیه انوار تزل من خضرة قدس الملکوت و سانه عز  
 الجبروت باخوار تواب الاشرف الامجد الاکرم الالفیم نخل السلطان الاعظم سیم  
 السلطنة الامیر کبیر ذیر الدائر و جریته الاستیلا بیده الله بحجابه الحوزة العظيمة  
 مع کمال السعادة و اخلاص التیة و قد شرفاه فی جلاله العام المقبل بانحره و السلام  
 بتشرف فاخر مبارک لیتبرک بلبسه و یستغنی بانوار قدسه و یستقیم بیده العظيمة  
 و نستعظم بیده الکرامه المرسله من صحرة الامامة فی صحران الله ۱۳۸

توقع رفع مبارکی است که بافتخار حضرت مستطاب

و مجد شرف ارفع و الاظل السلطان دام اقباله العالی  
صادر شده است

الحمد لله الذي ظهر في كل شيء نور برأيه و مد على الكائنات ظل سلطانه قد و السوء است  
بطلعه با دارة و تجرئ امور الارضين للطبقة بارادته احكام العدل في عريته  
اعتبار الغالب في حكومة ظله المدد في ممالك نقيب و الشوب بسطة و سلطانه  
السوء على جميع الوجود محيط و مت رفته و شلت كرامته على العالمين تبارك  
الذي بيده الملك و كل ما يدبر بين بشت محمد اصلي الله عليه و آله نقيباً بسيف  
و الكتاب و آناه بجزء فضل الخطاب و اطهره على الدين و عمالاً نوز المعاني  
الآب بعد فخذ ابو الحسین الشریف السامی و الروح اکبریم الامی کتاب مرفوع مشبهه بجزء  
ولايته الا الطهر و ن تلقاه باخیر و اگر انه نواب لا شرف الارض الا مجد الامیر  
الا فم سلطان مسعودی ظل السلطان دام اقباله ذریه اجلاله و الله شاهد  
فی هذه السنة المعادة جدت بالاقبال و السعادة بقرن شرف مبارک و موس  
سبارک یزید یوم لعید بزینة الله فطوبی لعید شیشتر شکار مولاه و زرجوان هم  
شدید المحال ان یحوال حاله الی احسن المحال و یسهل علیه کل امر صعب المنال  
انه ولی التوفیق جمادی الآخرة ۱۳۰۸

صورت توقع رفع مبارکی است که بافتخار حضرت  
مستطاب جل اجد شرف ارض اکرم فحکم اعظم والا  
ولیعهد وامت شوکتها در شده است

الحمد لله والی المؤمنین الذین اذوا لعیبده و آمنوا بوعده ما ستضا و بنور و آت  
الغاة انکسری و آتوا انار هدایتة العاتمة العظمی فی جمیع الهویات عمده سار و منزل  
و فی کل الایات امره جار و مقبول لا یحصی عن عاقله قدرته و لا یکن الفرار من حکمته  
جل کلمة البانف و رحمة السانف و حمد اللانف هو سلم حیث یحل رسالته محمد و اوله صلی الله  
علیهم و آله و سلم و نبیه و زبجه عمده و وجهه فی حوالم الطوبیة و العسفة ضیة و انوار  
النسانیة و الارضیة و جسم من بین الایام بحسب الصفات المرزیة و بکده

حقیقتی است در معنی وجود بزبان فارسی بی  
کلف نوشته اند

نایش سخنین در بیان حقیقت وجود و حقیقت شهود باید دانست که وجود کن  
حیث به غیره و جو خارجی و ذی بی است یعنی اگر هستی را بطور عدم تقسیمه و لا بشرطی  
لا حله مانعی یطلق است و نه بقیده نه جزئی است و نه کلی نه عام است و نه  
نه ذات بودت زاده بذاتش نه کثیر بلکه این عبارات لازمه ترتیب معانی

وجود است قال به رفع الدرجات زده لهرش و قال به فسالت اود  
 بعد ما شبح شبتری گوید وجود اندکمال خویش ساری است تعینا امور  
 اعتباری است پس حسیع این احکام فرایسکیر و غوانات وجود او بدست  
 و حقیقت مقدس در مرتب و منزله از این مطالب است و آرایش این حدود  
 در تک این قیود بدین ضعیف نیرسد و همچنین چون جوهر است در عرض زیر  
 جوهر یا موجودی را گویند که در خارج لافی الموضوع باشد یا ماهیتی است که اگر در خارج  
 هستی پذیرد بی نیاز از موضوع باشد و وجود موجودیت یعنی کردات را هم در  
 شش ما خودانی چنانست که وجودات ثبت له الوجود باشد بلکه موجودیت  
 وجود بخوات و موجودیت با همی که من فسات آثار و بعدت انوار است  
 حق وجود است و مثل سائر است که همه چیز از دهن چوب میشود چوبی روغن از دهن  
 است و در معنی ثانی جوهر ماهیت یا خواست و نهارت وجود ماهیت طلبی  
 روشن چنانش از غایش فرق دارد اما اینکه وجود عرض نیست چه که  
 عرض باشد محتاج بموضوعی خواهد بود که قبل از وجود موجود باشد چنانکه شرط  
 معروضات که قبل از تحقق عارض متحقق باشد پس لازم آید که وجود قبل از وجود  
 موجود شود و مفهده تقدم شی بر نفس لازم میآید و نیز سکونم وجود جوهر عرض

زاید بذات و بیات امانت و وجود ممکنیت که زاید بر خویش شود و از  
 این گذشته وجود ما خود است در تعریف جا هر و اعراض زیرا که هستم از  
 آن دوست پس غیر جوهر و عرض است و از این ترنیات چنان تصور نشود  
 که وجود امر اعتباری است و تحقیق در ایمان ندارد زیرا که قطع نظر از اعتبار  
 مستبرین وجود بیفته تحقق دارد کان ابد و لم یکن معشئ و از این که تحقیق بشرط  
 شیئی امری عقلی و اعتباری باشد لازم نیست که لا بشرط شیئی چنان باشد پس وجود  
 صفت عقلیه نیست و عدم داخل در مفهوم او نتواند بود مثل وجود امکان و ذر و  
 ممکن و وجود اعم اشیاء است بموم سی نه مثل عموم کلی نسبت با فزادش بود  
 بین اعطالت و سعه بر همه بیات انبساط دارد و بر حرکت اتق و سست کل شیئی  
 نمی مفهوم عدم را هم عارض میشود چه درین استیازید به میان عدم مطلق و مصاف  
 و تا وجود ذنبی پذیرد و نجس کم حاصل نمیتواند شد و وجود ظاهر تر از همه جز آنست  
 الله قد السموات و الارض بطور تحقق و اذیت آبد به بیات و اعراض همه بیات  
 او لم یکف بر یک اندامی کل شیئی شهید و مخفی ترین و پوشیده ترین اشیاء  
 از حقیقت حقیقت و امانت و اعفناک حق مرفک و هیچ غیر تحقق و عقل با  
 پس اینکه کبر وجود پس او محیط کعب است و توام و قیام همه اشیاء با دست که

برکت وجود شامل نشود و شی در خارج با عقل حاصل نمیشود پس وجود تمام اشیا  
 بلکه عین اشیاست چه یک حقیقت است که تجلی در مراتب بکند و ظاهر در صور  
 میباشد و آشکارا در حقایق چه در علم و چه در عین پس با هیات و امان ثابت است  
 مانند چنانکه تحقیقش انشاء الله تعالی بیاید پس در میان وجود و عدم واسطه نیست  
 همچنان که میان موجود و معدوم مطلقا و بر هیئت جمیع واسطه است میان  
 وجود خاص با وجود مدش و هیئت مطلقه اعتباری است و تخلفی در نفس او  
 ندارد و از برای وجود فندی و عقلی نیست چه ضدیت فرع هیئت است و  
 شلیت لازم نوعیت و دو وجود متخالف را ضد میگویند و دو وجود متساوی را  
 شلین و بیس کشد شی بلکه تخلف ضدین و تقویم شلین بوجود است بلکه وجود است  
 که بصورت ضدین ظاهر میشود و صفات نسبتیه با اینکه راجع بعد از است  
 حایه بوجود است با عباری چه هر یک از جهات تمایز و از حیث وجود عقلانی  
 عین باقی است و از جهت اینکه تمایزین مجتمع در عین وجودند اجتماعشان در عقل  
 شاید چه اگر در عقل موجود نباشد مجتمع نمی شوند و اینکه تمایزین در وجود خارج  
 که نوعی از انواع وجود مطلق است جمع نشود منافات ندارد اجتماع آنها را  
 وجود من حیث هو بود و از جمله خصایص وجود است که قبول انقسام و تجزیه را میکند

اصطلاحه خارج و نه در عقل زیرا که وجود در کمال بیاعتناست جنس و فصل  
 واحد ندارد و قبول اشتداد و ضعف بذات میکند زیرا که تصور شدت و ضعف  
 در احوال ظاهر میشود مثل سواد و بیاض که حلول میکنند در دو محل یا در عرض  
 قاعده حیثیت تو مثل بیک غایتی از زیادت و نقصان مثل حرکت همچنین  
 وجود قابل زیادت و نقصان نیست و اگر زیادت و نقصی شدت و ضعفی واقع  
 بر وجود شود از بیات ظهور و خصای اوست در بعضی از مراتب چنانکه در قائله  
 مانند جسم غیر قائله است مانند حرکت در زمان و وجود خیر محض است و چیزی  
 بر وجهش با اوست و قوام وجود بذات اوست زیرا که محتاج نیست در تحققش  
 امری که خارج از ذات او باشد پس اوست قیوم بالذات و اثبات کنند  
 غیر اوست و از برای وجود ذاتی نیست و گرنه محتاج خواهد بود بسبب  
 موجوده بواسطه امکانش و از برای او انتهای نیست و الا مروض عدم خواهد  
 بود پس موصوف خواهد شد بقصدش یا انقلاب لازم میآید نموداری و  
 ابدی و اول و اول و الا خصه و الباطن و الظاهر زیرا که هر چه ظاهر است در  
 عالم شهودیه و بر چه باطن است در مقام غیبیه همه با و راجع است و وجود  
 بر شئی دانست از جهت آنکه احاطه دارد با شیا بذات و حصول علم برای آن



عالی بواسطه است پس او سر او را تراست بدانانی و بوجود ستره اوست  
 بر کالات و قائم است بر صفات مانند علم و ارادت و قدرت و سمع و  
 و غیر ذلک فتوحی بعظیم المرید القادر السميع البصیر بذاته و برکت و جود  
 بشود کالات اشیا باها بکده خاصه میشود تجلی و تحول و جود در تصور مختلفه  
 بر جمیع وجودات خاصه مستحکم در مراتب احدیت و جود ظاهر بند در مقام  
 و احدیت و جود و جود حقیقت واحد است که اصلا تکثر ندارد و کثرت  
 ظهورات و صور وجود صده بودت ذاتیه او ندارد زیرا که در وجود مضایر  
 او نیست که بترک باود داشته باشد در چیزی و استیاضه داشته باشد و تکلیف  
 و این مطلب منافی نیست با ظهور آن حقیقت واحد در مراتب تعینده بلکه  
 جود اصل جمیع قیامات صفاتی و اسمائیه و مضایر علیه و علیه است

این فرمان مبارک هم از انشای فصاحت میرای ان  
 بزرگوار شریفه است در مضامی خامی نواب محمد  
 امین میرزا

الحمد لله الذی یخرج المؤمنین من الظلمات الی النور و یقبل التوبه من عباده و هو العفو  
 السفور و الصلوة علی من نزل الله له ذنب المؤمنین و اذن له فی الاستغفار للذنوب

بشع اشع اطع فی یوم الدین صتی الله علیه وآله انفسه لیسین و بکده  
 بطیفة مولای ان نبی و من الله و نوبالایاتی علیها الارضاک بر حاقبت  
 بحیری که دست تو سل بذیل شفاعت ما زنده بضمون من تنگ بگرم نمی استنبا  
 نجات برای و آماده است و ابواب درجات بروی او گشاده چنانکه نواب  
 محمد والا محمدین میرزا در کمال عجز خجسته عبودیت و طاعت باستان فیض بنیاد  
 سوده از واقفین عتبه عرض مرتبه درخواست نمود که در سلک خدام و لامقام  
 محرم گردد بی خدم مبارک شرف انساک حاصل نماید و حصول این نسبت  
 برای شمول مغفرت و قبول حضرت و سینه سیکو سازد و انجا حالنا مولی این توفیق  
 رفیع مقدس که ایه خذ راه است و مایه خط گناه شرف صدور می یابد  
 که جناب جلالتاب توالی السعادة و الالاقال مؤمن الملک که به نیابت ذات  
 مملکتی صفات سلطان عادل و خاقان کامل شاهشاه دین پناه متع الله المملین  
 حصول بقاء بتولیت آستان قدس سرفراز است نواب والا محمدین میرزا  
 از بده انسه در کشیک پنجم خادم شرفی آستان جبرئیل در بان دنده مقرر اند  
 نواب مغزی الیه قدر انبرته را بشناسد و حالات باطنه را با حصول این نسبت  
 آنها بره تقسی توفیق دهد که این جنل متطوع نشود و از این فیض ممنوع نباشد و انجا

این ربط مبارک را در اتباع احکام شریعت و نشر آثار احسان و عدل و در  
 خبابان سعادت مابان اعمال نجسته اعمال آستان تالیک پاسبان و کتاب  
 و فرغانه قدس شرح پنفرمان سعادت عنوان را در وفات خود ثبت و  
 ضبط نموده در عهد ششسانند فی ثانی عشر شوال المکرم ۱۲۹۳

رقعه ایست که بمقرب الخاقان میرزا مادی خان منشی باشی  
 مرقوم فرستاده اند در خصوص تیول دو قریه دیزق  
 ویزاد در خراسان

عرض میشود از صدور دستخط مبارک در تجدید مرقوم تیول و محل موجب  
 تواب مجد و الا شایزاد و معین التولیه اعانه الله و انفسهم البین مستفرد  
 متکبر بودم پریر و از طرف سامی چایی آورده اند که موجب مکرر تواب  
 مغزی الیه و بجز نبده شد که خدا نخواستند آن حکم و الا بعارضه نسخ و بداد  
 محضه تعویق مانده که دیزق دادند و سبیل دیزق اضداد شود و لا تسبیل  
 له انداد با اینکه سلیقه و درجه نام از صدیق پنجر آباد است و دیش که  
 شرفیاب حضور عاطفت ظهور و الا بودم متعجبه عرض و استعلام کردم که  
 اگر نسخ آن آیه فرستاده اند متوقع دستند عی بجز اینها و مثلها باشیم بفرمایند

مرحمت نایب حکم سابق را تو کبید و تقریر فرمودند که مدانی نیامده و بدانی  
 ننده حکم ثابت صورتی و منضمی و مخوم از دارالانشای و الاصله که سید لدا  
 مع اشکر خطاره و بلاغ که رسم و ذوق و انداز را که با لغای شبیه و چار  
 تاخیر بود و در جواب و ابرسانید که از این بگذر فرموده حال و آسوده خیال  
 شده و حاکی وجود مسعود مقدس الی باشد ایام حیات و روزگار  
 بریت پانیده و مستدام باد

کارمادی این بود تو مادی	ماتم آخر نماز شادانی
-------------------------	----------------------

۱۱ شرب الی حجت اشع بکر

باسلام قبول در جواب مکتوب عالیجاه اشرف الحاج حاجی  
 رضاقلی مدیر دبستان ایرانیان مرقوم فرموده اند

ای یار و خا و دار من ای حاجی حاجی از دشمنی ای منسیر تو توان دید مکی اگر از خشم من متین تو نماید ان هوش عمیق تو دان فکر و نیت تقریر تو نیکو است چه دشنام و چه کرام	دی جلوه اجاب باقبال تو راجی باریک تر از زبونی اندر شب و جی بر قسدم موج شود ساکن و سماجی مصباح دی حاجی شد و فلاح اعاجی تخریر تو خوب است چه دلدنی ای حاجی
---	---

اگر کسی بجهان غش دل از محبت یاری است | ایام و بهین دوستی حضرت حاجی

حاجی جان چنانکه خداز شام تو ایار رسید در حاکمیکه در بستر ناتوانی افتاده  
 باز دنیا و دنیا و من نصیب آنچه بودم و مقدمات عالم غیب و ملکوت را مشاهده  
 مینمودم بقول شما بنما نزدیک بود انفاس من منقطع و در پایان بیاید در فرج رحمت  
 کنم فضل الهی شامل شد و عافیت نصیب گردید اکنون که با کمال  
 ضعف و نقابت پاکتهای شمارا کشودم و ملاحظه نمودم پناه بر خدا بسکه  
 تحریرات شریفه نارسواری و ناصاف و بلا دست دره نادره و تاریخ و تصانیف  
 بود چنان صدمه بخاطر زد و مزاحمت بشاع که خوف کس مرض بود و نقص عرض  
 که توی حکمت رفته بودید با نغمه نغمه سری که اصطلاحات منطبق باشد

بر تشنگانی مکن فقیر خیال تو | ترسم که صورت تم زهیولا جدا شود

بر خلاف مقدم و تالی که شام نوشته بودید وقتی در ایام صباوت در روزگار  
 طراوت که تلم منق میگردم همچون نوزانی و طره غسلفانی صاحبانی نظرم افتاد  
 این صراع بخاطرم الفایده الشمس طالع و اهل موجود مختصر با هزاران جان  
 کشدن از سنگلاخ مرویات شما بیرون آمدم چیزیکه نمیدم این بود که در طلب  
 برهمنی و تسلیم را اظهار نموده اید یکی معروضات جناب اهل امجد اکرم

حضرت نیر کبر معین الملک دست شوکه در اوت رفته در آنمه توی است  
که جملگی بر آنند

هر کوی که منکر حسن رخ تو گشت تا دیده اش بزرگ غیرت آرد  
مهر بانی و قدر دانی که در حق شما طوفانید از نینجه بزرگی دستم غفلت و غلو  
بست خودشان است یکی تقاعد و تجايل و قناع و تو اکل بنده از رعایت خود  
باران و ایسای دیون دوستان خودم متعرف و مقروند من دستم  
بهر کمر خود تو کیر دستم دوستان واجب را بجان بجان سلام برسان  
و از همه التماس دعا دارم خدا میداند دستم طاقت نکا چواری و تخریب فرا  
نبرد و زیاده تصویب نمیدهم ظاهر جعفر فر ۱۳۵۰ شیخ کبر خود

رقعه ایست که ملک اشرف امیرزای صبور خراسانی هر قوم فرمود  
در جواب مشارالیه که اعتمادی را آمدن گلستان کرده

ای شعرا بختیست ملک ای شده در ملک و ملک

من شمار از حصول فاعله میدنم از نفوس قابل ان کسیکه ناف بار  
مهر و بریداند در سطل باات و هجران تر از نام و باات دست  
افز حکم من بدون آتماکم بهر طوری که مقرر شده و همه وضعی که مقرر کرده

متعجب کل ذات علی محض حضور و غیاب شما فتاوتی ندارد و تبارکی نخواهد کرد  
 نشانه حال مقرب بدون وضع تعجب مانند شکل اول بدی الائناتج خواهد  
 بود و نرسیده باش بر سر ملک تاج سرود که از جمله دلبران ستانند باج  
 اگر چه خواهید فرمود قسمت ضمیری شد در هر حال قسمت ازلی بی حضور باشد  
 علی البجالة وقت نعمت است و عمر محترم فراموشی و کتابی در گوشه معنی نگذرد  
 فرصت که عالم دوی است خاصه دمی که با دود و در صحبت یاران  
 بگذرد و زخار جوان نگار و قبا و تخلف از عیش اسانه نکنید که حضرت  
 سقاب شیرینم را قیل الا نام آقا ادم الله کلمات وجوده و عده نظمی  
 و حکم بی فرموده اند که صبح سه شنبه باید حرکت کرد و سزاوار نیست که در آن  
 مطهرین را مثل دروازه باشند که در خمیازه کشید و مع ذلک بفرمانند که  
 از سه ایضا و ششم ایضا یکمیزم و حال آنکه از هر هیچ نمیکزید نه از سوراخ  
 سوزن و نه از اعکاف و روزن

حجاب ملک یک سون بقدر شنبه روزن  
 ملک جان روزن نشی کن قاشان کن

توصیه در حق حجاب آقا شیخ بر اسم قمی لسان العلماء زید  
 بحضرت سقاب اجل اکرم عالی آقای امین السلطان دام قباله

## العالی مرقوم فرموده اند

مرض عالی میرساند شرط اخص و فرط اخصاص تقصی است که با هر  
 وسیله حسب عالی بجزرت اهل عالی بفرستند و از پیش آمد امور شخصیه خاطر  
 مبارک را دلیل تبه و جالب توجه کرده و لی بلاخطه اینک خیال حضرت  
 مستطاب عالی را تصادم نکند و باظهار قصص و انشای غصص بایه قدیکر صفای خاطر  
 سامی نشوم در تمانت دم فرو بسته ام و خانه را گشته ام و در زوایه عمومی نشینا  
 بگرد کار را کرده به مصالح خویش صبرت و فی اخلق شیخی و فی لپهن قدی  
 ولی در اینموقع که جناب مستطاب شرایع نصاب لسان العلماء و ترجمان انصفا  
 آقا شیخ ابراهیم سلمه الله از آستان قدس مبارک عنایت مرحمت فرستند  
 بحکم انصاف و حقانیت و صفای قصد و نیت لازم دید که مراتب عاقلانی  
 و مدتی ایشان از وجود سعادت نمود عالی عرض و شهادت و بد علم الله تعالی  
 در اینموقع که در عقبه مقدمه رضویه علی شرف الالف لحنیه شرف بودند  
 مخصوصا نایب الزیاده ذات قدسی صفات عالی و خطه از تنه کریم کارم  
 و شکر مر احم لازمانامی خاقل نبودند و در مجسم کرد بیان باصفاست  
 بیان بفر ماثر عزیزیه و جود مبارک اشتغال داشتند چون در انحضرت انصفا



که ساعت اقبال و نصرت است حق بسبح و تحیی ضایع نمیشود انشا و الله زاهد  
 علی کان در باره ایشان لطف و احسان خواهد فرمود که وسیله آستان و رسیدن  
 همه دعاگو بمان و مخلصین حضرت اجل عظیم دادم غلط خواهد کردید ایام اقبال  
 و احوال مستدام *شیخ زین العابدین*

الضمان سفارش نامه است که در حق جناب معظم المیه زید توفیق  
 بجناب اجل امجد عالی سرکار مخبر الدوله و وزیر علوم و تلفرن  
 مرقوم فرمودند

بمرض میرساند *باینکه رشته آبر و رابطه اطلاعات از همه جا و*  
 کس بدست کفایت عنایت جناب اجل عالی بسته و پیوسته است عجب است  
 که از احوال مخلص صمیمی چگونه نبی پرسید و مخصوصین را بمرکت سیم و برکت سیم  
 اعلامی و دست نامه نیز مانند و پیامی تنقذت غیر سینه عکراف مجانی را بهم از  
 انطرف در حق کسانی حکم داده و بذل فرموده اید که غالباً بی پایه عوضها می کنند  
 و در حق مردمان محترم باید سبکبزنه علم الله در آن دو مجلس که بشرف حضور عالی  
 مائل شدم دانسته و ملاحظت که فرمودید یقین داشتم شده التفات خاطر  
 لایقطع خواهد بود و انفضال این عروه محال و متمنع حال بهم بر جسم قوی غنی

باطنیه حضرت عالی بفضل اله کمال ایمنان و استظهار دارم ولی خوبت  
 گاه کاهی حفظ صورتی و تصفیه که در تی بفسریند با اینکه حال ذریعہ جناب  
 استغاب شریع آداب آقا شیخ محمد ابراهیم سلمه اله تعالی است و از همه جا  
 آگاهند و تا همه جا به سر راه شرح حال خود ایمنان صدق ایشان و امیدند  
 که امر در بالا استحقاق بلکه بالا باجماع و الاتفاق لسان العلماء استند خیر که لزوما  
 خاطر نشان عالی میسند مراتب و حا کوفی و مدامی و حفظ انبجاب مغربی  
 ایزت از حضرت عالی که در ایام شرفیابی باقامت آستان بالا اختصاص  
 نایب الزبارة وجود قابل نمود عالی بوده اند و همه جا ذات می رسد و  
 و ایست حقوق خلاص و سابق خصاص ایشان در انحضرت بی تمجید خوانند  
 ایام قابل ستودم شیخ محمد

یضا

در حق جناب مغربی الیه توصیه بجناب استغاب  
 اهل عالی آقای امین الدوله منیر علیخان دام قائله  
 مرقوم فرموده اند

مرض برساند فبیراک است و صدق ضمیر بهترین گواه که ارادت

سابقه و عقیدت صادق امام علی ثابت دارد و فرعی نابت برستانی است  
 که برگزینند با خشنودن چیزیکه از ذخایر کلیه و مابده لایحتاج دنیوی برقرار است  
 و فی ان الله از دست برد عالم تنفیص محفوظ و محروس بجان جوهر نفیسه عشق و  
 ارادتی است که بجزرت عالی دارم اگر تصدیق به برضیه نمیدهم دستم را از عالم  
 عزیز میوم نمه اش امیدانید و نوشته میخوایند ولی در این موقع که جناب مستطاب  
 فضایل نصاب شریع آداب اقا شیخ محمد ابراهیم با لقب سلیم و ان بن شینت  
 لابر ابراهیم مرعبت از حضرت قدس رضوی از تصحیح کرده و در آن محضر انس  
 علویر ایشاندا نموده بودند لازم دید که خاطر مبارک را بجات ایشان دلیل  
 نزدیکه و جالب التفات و توجه کرده که جناب مغزنی الیه با تقصای کمال  
 حق شناسی و رعایت مرتب انحصار و اختصاص در مدت اقامت و تسرت  
 در بستان کردی پاسبان نایب الزیاده وجود سعادت نمود عالی بوده  
 و غالب اوقات بشر محامذات حمیده اصفیات اشتغال میور زیندین صفتین  
 دارم که زلفات شباهین در ساحت خیال و خاطر عالی سوره تاثیر می کرده  
 و از عرض مجبوله و خبصار مجبوله قلب انیس و سلب فیتی ظهور نموده است  
 و الا زیاده بر اینها در انصاح مدعی و انصاح مدعی عرض میگردم مجاری حوال

شخصی نیکو خلقم از هم اگر منتقدانه طالب اطلاع باشید جناب مستطاب شیخ  
از اهل صفات و بالاستحقاق لسان العلماء برض عالی خواهد رسانید ایام  
و شوکت تدم شیخ کریم غفر

ایضا سفارشش نامحسب است که در باره جناب لسان العلماء  
بحضرت مستطاب مجد شرف اکرم فخر اعظم و الاسرار  
نایب السلطنه امیر کبیر و وزیر جنگ و ام اقباله العالی  
نوشته اند

برض حضور و لامیرنا علم الله و کنی به شهید ایران دو مجلس که شرف  
محاضر حضرت ارفع انعم ذات شوکت و زادت رفعت نایل شده و سعادت حضور  
و الاستعداد دیده ام انقدر مرجم و شفاق و مکارم خلاق دیده ام که او  
بمهر و جود و عاقلی و شایخانی است و در مجمع روحانیان مرجع ذات  
و شرف صفات و الاراد و لین تعالیف همه خود میداند اینکه کمتر عریضه نگاشته  
و شرح عالی بان حضرت سپهرت نیستند فقط بلاخطه آیت که خاطر شرف  
تصدیع کند و وقت شریف انصیب ندهد

بیت

سخن دارم ولی ناکفین اولی

در آینه که انوار تجلی است

اکنون در ضمن ادای شهادتی عرض ارادت کرده کسب سعادت می نماید جناب  
 فضایل نصاب شریع آداب آقا شیخ ابراهیم اتی بر تبر قلب سلیم که بطیفه آن  
 من شینه سالهاست از پیروان اراده بندگان والاست و دعاگوی مخصوص  
 ذات ملکوتی سات اقدس همچون علی دادم ملکه و سلطان و خاطر شرف  
 برایای علم و عمل و مرتب انانیت و صفای نیت معنی الیه کامل است  
 در انیسور حدیده که در استان ملایک پاسبان بالاخصاص نایب الزیاده و جو  
 سوس و مقدس و الابدوند با اختیار و تصویب قاجره علمای اعلام و حج الاسلام  
 ایدم الله تعالی از طرف ذی شرف استان قدس سرکار فیض آثار جناب  
 معزی الیه لقب لسان العلماء فرود کرده و هر یک از علماء و اجل لسان صدق  
 در حق ایشان تصدیق کردند و انحنیستون گفت لقبی صادق تر و موافق تر از این  
 مورد کم اتفاق افتاده از توجهات کامله و عنایات شایسته حضرت اشرف  
 ارفع و الادم غلّه و قباله سئلت میرود که در خاکهای محمد اعلی اقدس  
 بایون صاحبقرانی خلد الله ملکه و اجسری فی بحار نصر فلهک عرض تصدیق و  
 و توسلی کنند که فرمان قضا جرایان مبارک بقبر این لقب در باره جناب مبارک  
 الیه شرف صد و ریاب که مایه دعا گوئی و خورسندی فرزند استان در ضابطه

عموم اهل علم خواهد بود ایام شوکت و کامرانی در پرتو قبایل صاحبقرانی ستندم  
شیخ ابریس غفرله

در جواب مکتوب جناب اعتماد التولیه و وزیر اول آستانه  
مقدس مرقوم فرموده اند

مخدوم گرامی مهربان سابق محرم و محبت سرکار مطوری ظاہر و خفیہ  
خاطر است که محتاج اظهار نیت جزاک اند فی الدارین خیرا در سلسله متواله  
صدفش این است بآن عاقله آثار و اطلاعات کامله که در کارهای آستانه  
مقدسہ دارید و امروزه در نزد همه کس بر بندگان مقدم و مسلم و از همه کس العبر  
اعلم ستید نمیشود گفت خواسته اید مجبوری معلوم کنید بلکه تجامل عارفانہ این  
سؤال را کرده اید چون میل کرده رغبت فرموده اید که اعاده ذکر نعمان بشود  
که معلومات خودتان را از لسان و تقریر یا بیان و تحریر بنده قلمی کنید محبت  
میدم بنده با تولیت نوحه آستان قدس میرایی دہو خواهی داشته ام  
و بچوقت جانب احترام انامری نمکدہ آشته ام خاصه تولیت جللیہ حاضرہ کہ  
دستی موردش و یکاکی مخصوص باید بکار برد مہربانیا و قدر و انہیای  
مرعوم حضرت الملک طاب ثراہ در حق شخص بنده در اوایل عمر و سبادی امر

بر شما معلوم و مکشوف است ولی تعجب میکنم اینکجوی حادثه دیگر نماند است  
 و سبک دیگر گرفته است بر عم و دانش باطله کار و واسطه امور آستان قدس  
 شما محرمید است که بحکم عقل و منانت و جهوش و فطانت بعد از طاعت فرج  
 قریب سی سال است در آستان قدس فردا کل و شخص اول بالاستحقاق مرجع  
 و مستوف استید ولی از طرف جناب تولیت حاضر و فقده الله تعالی این جوان  
 نادان ز زلزله عثمان مرکز دایره بد قوی و بد عهدی نماینده اطوار مرتضی  
 بکار نامور میشود و در هر موردی تولید منفعت مینماید شما بهتر میدانید که در  
 حرم محترم با خادم بائنی شیک چارم چه کرد و چگونه طرف شد و اوقات  
 و امور و تحسینی بجزش هم مطلع استید و نکاتهای نامالی آستان قدس را  
 از بزرگان و بی و سخت گانی و بد گانی او میدانید مع ذلک از بنده سوال مفرمایند  
 که چه او در محترم مانند پرتیتم با بحر فی سخت با و گفته ام پروردگار که این جوان  
 نادان بدار اشفا آمد و لا تکفیر اش یعنی یکی از او باشم که با او نیست و او  
 مطلع نسوان که باید من حاضر و ناظر باشم و با جز او در اشفا بجان یکان نمی گزید  
 و سقط گفته و در جای ریش در اشفا جلوس نموده در کمال زلزله و جهالت  
 از فشارها و کفشارها کرده اینگونه اطوار از بنده بجهت پس از محترمین قوم کلین میخوانم

کرد و الا ثبت نسخ و اسامی مرصع اگر کسی حرفی نذر در عوض کلمه بر روز جمیع  
اوبهای آستانه بیاید و ثبت بر او نذر زیاده تصویب نیند به ایام مسکن سلام

بیخ از سیر نغمه

ایضا بقرب انخافان اعتماد اولیه مرقوم فرموده اند

مخدوم معظم هجران از مکالمات پروردگاران تعهدات صادقانه  
نسخه ظهور نکرد اگر چه یقین دارم جمیع تقریرات بی تکلف بنده را بلاغ جمیع  
اطلاع کرده اید ولی دلم نخواهد تمییز آن صحبت را کتب بالا اختصاص خدمت شما  
زحمت بهم کم که ارایه نماید مخلص شمارا اگر کسی نسبت به هر که در طبیعت شما  
نیت و آداب نمیداند بلا شبهه فرق جماع کرده و قرع اسلح زیرا که  
بفضل اله تعالی امروز اگر مسلم بر دارم حقوق مل و حدود دول را مقبول انم  
تجدید کرد چگونه میشود بعد از سی سال مجاورت آستان قدس شون  
و اختصاصات مقام منیع و موقع فرسیع تولیت جللیه عظمی را ندانم بالبداه  
تولیت جللیه عظمی اطلاع و تحقیق و تفتیش از جمیع دو اثر وجهه سرکار فیض آثار  
دارد بسته اند ما مورخانی و علمی تمام بیویات نبرسته ولی ان ما مورخ نذر  
که بجهت و شخصیه ارباب صاحب رئیس یا مرؤس سعید بانجوس تجاوزه نماید



گزرا که خیانت و عدم دیانت یکی از هزار در خدمت اولیای آستان  
 قدس بدرجه نبوت رسد و حکم عزل او در سما بین دو کبیر ایجابی او بین  
 نمایند این بزرگوار را که سرکشی و تحصیل اطلاعات بدار الشافری است  
 چون جفا نموده و مقدم بجارهای غیر جائز است از یوم الورد و تقرانی  
 که بریاست این بیت راجع بود در کمال استتعال حد و انابنده گرفت و  
 بریکه شخص تقلیت جلای آستان قدس مخصوص است از غول و نصب بفر  
 و اعضای که رستبندانه اراد صادر و ظاهر شد و کفی ملک عن القائل  
 مخلص برای اینکه مظلومیت خود را بر تبه سلوینت برسانم و با اولیای دولت  
 و بستگان حضرت عرش برقت بجهانم که تا چه درجه و تفضیح حقوق بنده بر  
 تو قصد هزار درازند صبرت و انا کلیم و البلاء کلیم از نایش کارهای منقده مخر  
 روزانه و دشمنان باشنده بود که انهم بدون اطلاع علی لیمیا احتضار هم میشد  
 و اکنون بیستم شهری حجه احرام است تمام تصرفات شرعیه مخلص را که حاصل  
 سی سال خدمت بود منطوع و منوع کرده اند اما در امور درسه فایده شایسته  
 بدینکه که معاصد و او امر تولیت علمی را بجهت بنده احدی حق اجری نداشت  
 و کاری بدون اطلاع مخلص نمیکشت ان دایره را برسم کلی از ذوات

بند خارج خواسته اند و بعضی از مدسین و مدرسین در کمال آزادی و بی  
 شخصیت بنده استیلا یافته اند با وجود این اگر وزارت سرکار اقتصاد دارد  
 که با چنین حالتی باز صابر باشم و عرض شکوی ننمایم تا تو ابرائکم و آلا ناچاری  
 خود را از اظهار مکر و دو تسکنی بواسطه شخص محترم شما که میتوان گفت در دفتر  
 قدس فرخمتب و دادگاه کالف رسیدید و بکلف بجای هزار معنی عرض کردم  
 و این آیه شریفه بدلیل معذرت و برهان مجبورت خود تلاوت فرمایم لایب  
 الله بکفر بالهدی الا من ظلم سرعاً و محجاً جواب را مقترنم زیاده تصدیغ نمیدهد

شیخ اکبر خاوری

رقعه ایست که از طرف مرحوم جناب میرزا سعید خان وزیر امور  
 خارج خطاب شراه در آیامیکه متولی باشی سرکار رفیض آثار بود  
 و در جواب نوشته جناب استغاب آقا میرزا رفیع صدر العلماء  
 آذربایجان مرقوم فرموده اند

نور چشم گرامی و فرزند سعادت	رفع الله قدرک بشیخ احمد صدرک
نقد و انی کتاب شک مالی	و کان من الجبال بلا مثال
یا لفظه کمنظوم الاله	و معنی کان کا شکره احوال

نام مودت علامه و نوشته محبت نباشته که حاوی کشف و تفضیل بود  
 و تالی وحی و تنزیل خط و وصول داده موقع قبول یافت فیله من کتاب  
 رقت اشارت و وقت جوارحه بیدگرفنی بابان و العلم و جیرانی بدی سلم  
 من مغلبن اجابی تبریز متعین تبریز و تسنیر سلام کیت طغوا علیه ایامه  
 و بنوا علیه ابناهد وان علانی من دونی فها عجب و لنا فی رسول اسوة  
 حسنه فاذا رایت انقلب علیلا و ما کان لهنبر جمیلا فمحمدم هم جمرا درایت  
 فیه اجر حبسی لهد و بنوا مر عبده و عسی ان یاتی بالفتح او امر من عنده  
 عکس را خواسته بودید آقای من کار را بهر عکس مقصود و امور است  
 بزود فی خواش نقض و حصول است

الدبر عکس آملی و یقینی	من لغنیمة بعد الکلذ بالعقل
------------------------	----------------------------

ایچمه نیاچ صنعت مغزانی و فکراتی در قلب و انی و خاطر صافی موجود است  
 انظرالی لقلب و ما حواه ما کذب الفواد ما رآه از این گذشته گمان نمکنیم  
 که اگر فرضاً در خراسان عکاسی باشد عکس من قبول از تمام کند و مثل بیا  
 ایام تواند بود مگر نصیحت بطوری تحمیل کرده باشند که از قالب  
 مثالی و جسم خیالی عکسی اثبات تواند کرد قسم میجان تو گزین تمی است

پر خیم در ایامه مبارک علاوه بر کسالت همه روزه گرفتار اقسام نوبه بود  
 گاه بطور دوستان بخاریات میکرد و گاه بطریق سببهستان نوبه می  
 داشت چنانکه نظری زبان نوازم گفت در آخر سخن برین شد و ازین صحت سخی  
 و اثری نگذارد و الا دهنه لم تکلم من ام اوفی عالا بکله چند روز است حالتم  
 بهتر است ولی خداوند امانت پذیر و شکر گذارم که با حصول شرف است  
 بوسی امام علیه اسلام جمیع مکاره و باطنه سهل بینماید بجز که  
 و فرغت کما حاصل باشد که در استان قدس شت شال فارغ البالی  
 بنظم امور است کفر فیض آثار و بدعا کوفی وجود مسعود علی حضرت اقدس  
 بیاون روح خدایه شرف اشتعال داشته باشم در انصافی در جای و خایه  
 سنای شمار هم خداوند عالم در همه حال معین و فیصل و نعم الوکیل است  
 همان است که نوشته بودید تو بان ای آنکه چون تو پاک نیست لهنیز  
 جاری حالات اطلاع داده از کارش بر هلات مضایقه نمایند زنده  
 رحمت نیدیم و شهرتال ۱۲۹۱

نواب والا شاهزاده معین التولیه و ام قباله نوشته  
 معروض میدارد که مقتضایم بایسر به حضرت سرکار والا در بایر  
 محمد

دور و زاست از حالت سرکار و الا استخوان ندرم ارجو که رفع کسالت  
 شده باشد و در این برف و سرما بطوریکه لایق و با مزاج و الامواف است  
 برقرار میفرمایند از جناب افندی باب هم بی اطلاعم اگر بدینم باز حاکم نخواهد  
 بود و بنده تمام نخواهم شد و باقتضای فصل با گرمی شوق و صل برودتی  
 روی نخواهد و مضایقه از شرفیانی ندرم زیاده تصدیق نمیدورم شرح این خبر

### سفارش

نامه ایست در باره جناب شیخ الاسلام لایحان نبواب  
 والا میرزاده اعظم حکمران سبزوار مرقوم داشته اند

بعرض میرساند اگر چه از زمان تشریف دانی این حد و طرف  
 آنچه متوقع بود از طرف دیشرف والا اظهار طاعتی نمایش عاضقی نند و است  
 انجلیص دیرین بسم باقتضای فسر و کی خاطر و اندوه و انس بحال این  
 که خدمت سرکار و الا تبرکی و فخرارشته غایت و الا تبرکی تا یم ولی در  
 فریضه و حاگوئی و آدمی و خیرخواهی تعاضل و تقاعد داشته ام و فرید فعال  
 پیش آمد معاصد و امال سرکاری را از خدا میخواهم در اینموقع که جناب  
 معارف نصاب شیخ الاسلام لایحان غنیمت مرجهت داشته اند و ما

از انما برض ارادت و اخلاص و توكيد عوامل مخصوص بجا مدت کرده نمنا  
 خاطر دلدار او سیل آگهی میشود جناب منزه الیه از جمله نجباء و محرمین و من جمیع  
 الوجوه شایسته محبت و ملاحظت اند علاوه بر آن حتی که همه دارین دستا  
 از دایره حکومت سرکار داریند چون جناب منزه الیه مورد رحمت خاصه حضرت  
 والا ایالت کبری و امت شاکه در حقیقت کفایت امور شان بر عمت حضرت  
 و باشد مورد شکر معروف بابت اتمه همین است نهاد الله تعالی سرکار و الا  
 با سه حسنه بایشان معالیه خواهد فرمود که در همه جا نرد همه کس با ح  
 و داعی وجود مسعود و الا باشد

مجاور سوزجان برود که نام نویسیش بعالم برود

بیاض سر خطه

رقه است که مرقوم مؤمن السلطه در سفر او لیکه  
 طهران رقه بوده است مرقوم فرموده

مرقوم میدارد منت خدایا که پس از ورود سه کار اخبار سرت  
 آثار تو اثر رسیده و خاطر مخلصین و بستگان اگال آرایش دست او  
 است الله تعالی بخیر و قبیل سوکب عالی را در تدارک استقبال

بود و پشت حضور لازم الهی در غم دشمن شاد میاید کرد و نیداند در مختص  
 نسبت سرکار چه خواهد بود پس با جنبش چالوسی در تک سالوسی دعوی  
 طاموسی دارند و ادعای کجادی غفل از این که خفت حادس این زمان  
 هزار گنجه بار یکتد زو ایجا است نه هر که ریش را سرداد و بز کیش بر  
 و در شک ساخت و بکار جبهه پرداخت و ضامن فرود و من و گلی دانست و  
 معج و غری توانست پیشکار میشود یا کار پیش میرود از محقق تا مقصد فرغنا  
 سوسی اگر عمل آب کاری و دوا حیدر اقداری داشته باشد دور بنی اسرائیل  
 گذشت مردم حالا جان بغز ایل منیدهند و کوساله برستی میکنند امید که  
 با تو جات خاطر انور اقدس مایون و استیارات کونا کون از خاک پای  
 مبارک رخصت انصرف باستان ملایک پاسبان یابد و کانخیر لعل  
 باین وجه مبارک که شتابند ایام اقبال بسته است و مزاج عالی مقرون  
 سلامت *سید میرزا*

معلوم نیست که مرقوم سروده آن

برض برساند چون گال آرزو مندی مخلص نیست که بنیان قای  
 و موالات را در خدمت جناب عالی زیاده قباله مرصوص داشته است حکامی

مخصوص حفظ نماید از فزونی وقت و دست و دهنش نیت میداند که گاه کاهی  
 وسایل و ادب را بخیرند. در سائل اتحاد دستند تا کشف اخاص باطنی باشد  
 و مظهر مودت واقعی و امیدوارم از طرف سالی توجهات دوستانه مبدل  
 آید پیوسته رود بطلح سنویه را لازم الرحایه دانند و مخلص را مثل انبار زمان  
 که غالباً اصحاب خرد و ارباب کمر بسته بجانیا درده باشند من اکنون  
 رجال صدق و امانا عابد و اتم علیه وصول مرقمات کریمه و ارجاع تکالیف  
 مطاعه پیوسته مترصد م ایام سعادت و سرت بگام باد حاشا حضرت <sup>۱۳۹</sup>  
 شیخ الانیس

### در جواب رفته محترمه نوشته ام

عرض نمود زیارت خلا شریف و کارش ظریف صبح مار بخیر کرد  
 ولی سه کوزه در زیر کاف بود و مطالبه کوزه صرف اجماف و از  
 متولد ابرام و اجماف سرکار حاج خان حاجت محمود سالها رحمت حاصل  
 گشیدند و عمری بدوی بقول خدمت کردند ثمری ندیدند و تجمه نبردند که  
 که بحسن حاجت کوزه و زنجیر انداختند سوی شاد و ان عرت نامند  
 بصرف خاطر دیوانگان را بختاب خلیلی مخصوص ساخته کند پای انداز



بجانب دارتف انور نماند و تصرف وقف داده اند شما سزاوارید انجا خبر  
 بخایده شود زنها هرک سلسله طبع نشود مجسمانند بجز بجانب نختصر  
 یکم اگر دو بنا خردن بنده بگذارد قیمت کده تحصیل نمونانند کرد

زیر بخت فروریح در شیر خور

نصیحه مرقوم فرموده آ

مطلبی که در روز قلم کردی و تعلم کردم اندک مایه تا تم شده ولی انسان را سه باب  
 سرود استر داد شود و در یک با شمع و چراغ با خاطر جمع و سراسر غیا  
 سلوست حتی الوان فی الجاهل را خواهد برده و خواهد خورد لکن ان نور چشم  
 سو مراد است را عقاید بحسن مساعدت بخند از شما بزرگتر تا که دقیقه شکسته  
 هزار ساعت را برای یک دقیقه طرف مقابل که نایب نذر دهد میکند فرمودست  
 بجا رسید ایمان مرسیها علی الجاهل شمس از نصره اشرار انجان و نصره  
 با خود بان و اندنم المولی و نعم النصیر مسد تخمیس و حضور انجن در

شیخ از شیر خور

بجاشد

از باد کوبه بنوا مستطاب و الا سا هراده  
 معین التولیه و ام قباله نوشته اند

معرض میدارد  
 آنچه از قلم کشتی و امواج بول خیز دریا با سال  
 نجات رسیدیم امروزه نظری علی نشسته ام و قرار در شکمهای خیابان باد کو  
 داده شد پری و جن و انس همه جور و همه جنس را سپاحت یکیم و من العجائب  
 و قایمیز اموسی ستونی هم حضور دارد و علی الاتصال انهارت شکر نماید کن  
 یث لایح بصحت من نال شده از راه ما نذر آن آید غم کعبه دارد  
 علامه دیر در سده سیه آید که میرزا اموسی در کشتی است فوراً اخبار شد صحبتها  
 کردیم در این بین کشتی سخت طوفانی شد انظره اول دید ما کردیم موج خوبه  
 در بوده ولم موسی آب و نس بخی خشک شد کفر آب دید ما قایم موسی چرا  
 میرسی و نقد کرمانی آدم و همانا هم فی اسیر و ابر صد تش نیت با غنیمت شد  
 بودش اگر چه تغذیه حلق و تغذیه سینه و تجدید قصص و غصص دیر نیمی پر از فرود  
 نشاندند تعالی باشند فرود تجلیس حرکت خواهیم کرد در آستان قدس  
 مبارک از سر کار و الا دهمه مخادیم در دوستان التماس ما دارم  
 ۲۱ مه ۱۳۲۲ خ اسیر خنده

ایضا بواب والاسرکار معین التولیه مرقوم موده

تاریخ ۲۴ شهریادی لآخره ۱۳۰۶ تیزر میرزا علی اسیر خان ستونی از طرف

زینرف و لافزودند بظانی که چون شمارا حائل و خیرخواه خود میدانم مستقیماً  
 بشما مخلصان یکم که صدقش نهایت استخاره مساعدهت بخرد با خیالی که ما  
 کرده بودیم و غرضی که معین التولیه داشت از شما میخواهم بیش از از غم طهران  
 طوری تصرف نمایند که اصلاً بواسطه و بلا بواسطه در مقام انظار نمیطلبند  
 باشد و همین آیام حکومت جوین باد و اگر خواهد شد از سابق هم زیاد  
 نعلنی داریم که اتماتی شد و خیر مطلوبه حاصل نیاید

جواب غرض اول سلام بنده به اطلاع و بعد عرض کنید نهایت  
 احترام و تشکر دارم که مرعاض خوانده اید و خیرخواه دانستاید اگر چه  
 بسیار دینی خیرخواه بودم که با منصرف بود باشد در سئله که فرمایش فرموده اند  
 از جانب معین التولیه حضرت و الایمان میدیسم که برخلاف دارا و  
 والا استدعای و تقاضای نداشته باشند و اگر اول خویشین نخواهم بود  
 غم رحیل را با کمال تشکر بدل باقت خواهند کرد و حده جوین فرموده اند  
 جوین و جوست اگر جوی رحمت بندگان و الاشغال حال ایشان شود  
 خوش روی خوشی پرورین باد و بواسطه خواهند نمود معلوم است هر طور  
 بشود بزرگی و اقامتی است رفتار فرموده و خواهند نمود و صاحب اختیار

سؤال و جواب همین بود که مستحضر عرض کردم و اطلاع دادم علی الحساب بجز  
 فصیح غنیت و تکلیف از او تا فایده و دلائل تکلیفی ندارید انشاء الله تفصیل را حضوراً  
 عرض میکنم  
 حاج آقا میرزا محمد

در باب تدریس جناب شیخ محمد حسین پسر مرحوم آقا  
 ملا محمد رضا مجتهد سبزواری بجنرت اشرف والا  
 رکن الدوله حکمران مملکت خراسان و سیستان و ولایت  
 جلایه مقدمه استبان کروبی در بیان دام اقباله العالی  
 نوشته اند

بمرض والا میرزا بزخاف توقع و انتظار ایوای بر من دل آیند و این  
 دستخطی منصفانه از طرف والا صادر شده بود که حق موجب حیرت شد و هرگز  
 غیرت بماند حضور والا تعالی شبهه کرده اند که حق التدریس مرحوم ملا محمد رضا  
 مدرس من پسر و اما دانش المناصفه بوده است و داعی موافق تصنیف و  
 انصاف حرکت نگردم و همه از حق پسرش مخصوص داشته ام سخت بر  
 تنبیه خاطر والا عسر ضمه میدارد بدلول حکم صریح والا تفرق نموده باید که در آن  
 شسته سترک که امر شسته و مشترک بود حق التدریس مناصف شود و در سینه آب

بالتمام بشیخ محمد حسین راجح باشد موجبات تعطیل و تعویق احکام مطاعه والا  
 باقتضای استبداد و انحراف تولیت اضحیه معلوم است تا اینکه گماه قبل از  
 منزل و انضال امرای سعادت کرده و داعی جزئی نقد و جنس که از حق  
 التدریس بانی بود باطلاع تولیت علیه السلام بشیخ محمد حسین و ادم و نهایت  
 ترسندی حاصل شد که احکام عادلانه و الا بموقع اجرا رسیده و حق بنی که  
 حایر گردید و عجب ثم العجب نایاب و رفیق آستان قدس حقوق  
 اهلان در باره خلاف بقسمی لازم الرجاء است که اطفال قریب بعینه  
 بعوالم مدینه تقدیس میگردد و منصب تدریس بچه دلیل شروع و بگذر ام  
 میزان مطبوع و عنوان سموح پرسی ساله مرحوم علامه رضای محبت با  
 از تقدیمات اولیه فراغت یافته و متون فقیه را غالباً درس بگوید و  
 مجلس مذاکرات علمیه داعی فقه خارج بخواند در مسائل مرحوم شیخ انصاری  
 اعلی الله مقامه می آموزد و از منصب موردی پدرش محروم ماند  
 و شخص جنبی بجای او سببی ارشاد نمایی برود و حال آنکه ملا صادق معلوم است  
 منصف است بکلیت نامای و عرفان حامی سلفا معلوم ثالث باشد و شیخ  
 التدریس بانی نباید حقوق مشرود و بجز این تجاوز کند اگر این طور شد تو

گل ذی علم عظیم ثانی چون فطرت داعی از کار یکدخلاف قانون است  
 آتانی وارد از تصدیق حق نیکو نرم گوید تا بگوید منافق سپاه باشد  
 صریحاً بعرض والا میرسانم اگر بنا باشد شبهه کاری و فنون نگاری حق شیخ  
 محمد حسین گاسته شود داعی خود از او حالت امور مدرسه استغفایم هم و غیر  
 آنرا از حضور والا استند حاجتکیم آن هم نصیحه مدرسه حاجی حسن باشد او دم الله تعالی  
 بنام تبارک و تعالی استغفر الله

صورت بگزارنی است در جواب تضرع حضرت  
 مستطاب محمّد اعظم والا آقای نایب السلطنه میر کبیر  
 دوز بر کجک دم تبارک

**جواب** حضور حضرت اشرف ارفع والا آقای نایب  
 میر کبیر است شوکت ارشاد و جلال رشید و چند نفر تازه مسلمان آنچه  
 دولت آلمان نیز بیانات عبادت و تسبیحات لایحه داعی بود که بنده کجک  
 دولت تو شوکت ایل شده و باین سعادت غرضی نایل و نصیحه جناب مستطاب  
 که در وزارت خارجه اکنون باید مضبوط باشد شاید صدق است مجلس کبیر  
 بنوسط تعمیر میرزا نصر الله خان نسی باشی جناب مستطاب شیر الله و له سپرده

که با عقیقه عبدالرشید که فرانسوی الباره بود بخاکهای مصر عثمانی هایونانی  
 عرض و تقدیم یکجگه طلسم مخصوصاً در عقیقه درج کرده و بخرج داده بود که بواسطه  
 وزارت خارجه از حضور سیونی بگذرد و به حکام شرف اندوزی داعی  
 در حضور در محنت ظهور مبارک جناب شیرالدوله عقیقه جناب معین الملک  
 در شرح حال این فرسلمان بسبع هایون مبارک عرض و قرأت میکرد  
 اعلی حضرت شافعی خلدانه سلطانده از داعی تفصیل احوال مشارالیه و بجزای  
 استعمال فرمودند و آنچه بقضای دو تقوایی و کارگاههای بود مشرد حاجناکهای  
 هایونانی عرض کردم از طرف کامل الشرف بشارت قبول و اجازت شریف  
 برعت شد با این تفصیل از رتبه اف حضرت و الا ادام ظلله العالی در حسرت  
 برای تقدیم و پیشگی خاکهای سیونی تقدیمت داعی را بعد از آنکه  
 عفا و نسبه تا شیخ الرشس خفرد

رقعه ایست که جناب مستشار الملک وزیر خراسان

بر عرض میرساند جناب فضلنا شیخ عبد الغنی که از طرف و بجهت سیونی  
 در حقیقت خود زبرد و در جسم کامله و برآورد و مکارم شاد سرکار  
 عالی میداند در کمال نوج و تقوی که بسبب توحید دارند و معاصد شریک را در جمیع

مراتب ملاحظه نمایند مضمون صدقت سخن و لم یکن له شریک فی الملک  
 یک نش از حسن آباد را بلازمین سامی شنیکش و داکد ار کرده اند که ضمیر  
 نش دیگر فرماید تا گفته شیخ الرئیس صادق آید سئل الناس من غیر الله  
 عن ابن الملک فتستار چون جناب معری الیه این اوقات  
 متروغن و پریشان شده اند هر قدر که رای عالی اقتضای در حق ایشان  
 مرحمت فرماید شاکر و ممنون خواهند بود جناب شریف نصاب مقتدی الامام  
 العالم الوبید من جمله حاجی ملاحظه و ام فضل و تأیید و در این خصوص  
 خدمت جناب فحمت نصاب عالی دام اقباله توسط فرموده اند در قلم  
 نگاشته اند که بلاخط شریفه سرمد نشاء الله در قبول ای طلب رضا جوئی  
 خاطر شریف ایشان هم عمل خواهد آمد که غنیمت بزرگی است زیاده تصدیق  
 منبر فایمکت و اجل استماع از سر عمر

از طهران تبواب و الاسر کار معین التولیه  
 فرقوم فرموده اند

عرض میشود عصر روز یکشنبه پنجم شهر ربیع الثانی است در محضر تلمیذ  
 آقای مستشار الملک و ام قباله و زید اجلاله در کمال محبت خاطر و فرحت و



پس میداریم مراتب چهارت دولتی و اختصاصات مملکتی که در این مقدم  
 مبارک انجام برای جناب فخرت نصاب منظم الیه حاصل شده انشاء الله تعالی  
 کا قریب گوشه اجتماع ایران خواهد شد تا بان سامان چه رسد بی مکن  
 تمدن کان الله که چون بعضی از نفوس ضعیفه بخیالات قاصره و تصورات خاسته  
 گمان میکردند که شاید اراکات فایده و پانایات صادقه ایشان بطورهای  
 شرفت کند سبب اسباب من غیر سبب سبب ارتقای اقبال و انجالی  
 اجمال را طوری در هم کرده که معلما جبران ماند بقول آقا میرزا علی محمد  
 و از فرقت تو قسیم فریقین و محمد الله تعالی فیض و فضل عمیم مستغرق بنو قسیم را با تمام  
 تبدیل فرمود و در قاف صواب را بکله سباع و ذناب را بقسمی تبدیل کرد  
 که طوطا و کرنا همه داخل میخوان و بی طبع یک فرمان شدند باز شده می طلعت  
 نویسد که روی این گروه چنان پسندند ازان برسند که بر روز باس  
 بر روز باس فایض امانم در حشان صادق آید ولی عفو خدا بیشتر از جرم  
 کند تر بسته اگر چه این نکته سبب باز در این رشته داز تراولی زیرا که از سبب  
 و غیره خواهی جناب آقا دام اقبال چه جرمها که قرین عفو آمد و چه خیانها که بد  
 غایت و بی میل حمایت پوشیده شد و قفص آمد سخن کوتاه کن

ایشان اله تهید پذیرائی سوکب ایات کبری و جناب جلاله کتاب را کا  
در نظر داشته باشید که همین روز ماحرکت میفرماید و اسلام

شیخ زین العابدین

در حاشیه عریضه مقصری نوشته و توسط  
فرموده اند

صاحب این کاغذ اندام گیت و درجه تقصیر و کنایهش چیت همین قدر  
مخوشتر از جرم اوست فحوک عن ذنبی اجل و ادع هانا باراد و عطا  
عالی مخالفی کرده و در شکایت از عطا اله خان نسبت تحریک و اغوا  
داده اند و البته پس از ثبوت سلب عطار او در آورده تا اثرات طاعت و  
و از عواقب عصیان اندیشد گویند که توسط یکی از مقربان تقرب وسیله نمود  
طبعیت بزرگی و دیت ز تو ان گفت که چه باید بکن همه آنچه که شاید

که ترا خواجگی می شاید

بچه او ند جاہ وال دشمال

تا خنده و نذر تو بخناید

بر کنه کار زردت بخشیش

رقعه ایست که بعد زور و دلقو جان بجزرت ست  
اعظم آقاسی امین السلطان دامت اله العالی نوشته اند

بمرض میرساند اولاً از حضرت رب الهزه خوانم که در پر تو سبأ  
 آفتاب باید آمد سن مایونی عظم سلطانه و غلب برانه غت و اقبال جناب  
 اهل عالی و اتم لطف و درو زبر و زده ارتفاع و ارتقا باشد و پیوسته در  
 صراط و رعایت و اقی انسانیت ثابت القدم و راسخ العقیده باشند  
 نایباً مروض میگردند و تکرانی که حسب الامر الای علی ابلاغ فرموده بودید که  
 نادر خاک فراسان سینه در تحت حکومت و رضای جناب آصف اله  
 خواهم بود زیارت کرده کتاب بمرض جواب خدمت جناب جلالتاب  
 و ام اقباله فرست می رساند داعی سالکات در نهران اقامت و ادم  
 و از هر نزه والی دیده و راه انداخته ایم هیچ وقت بضد ابالت آمد ای  
 نکرده ام و از طرف ابالت هم که هر حسنی و منافی غتی برود نکرده نهایت  
 که اگر بعضی از ولات خصومت شخصی داشته اند مراد است و مساعدت  
 فوق از رسم میشد و الا همان خط مرتبه خود قاعدت کرده فراموشی و کاتبی و گوش  
 در رسه جناب آصف اله در طبعی دارند که بکلی از با اعتدال خارج است  
 بلکه خلقش از ناز مارج در تحت حکومت و رضای او بودن فوق طاعت  
 تحیر و بسیج عقلاست از خاک فرخان که سهل است از خاک ابران هم چشم

خواهم کرده در زاویه سبزه که سرمن رای بفریخت خاطر دعا کوی ذات  
ملکوتی صفات اقدس با یونی خواهم بود همان است که در تفراف آرد  
خیال خود را عسرفض کرده بودم

مزد اگر فرقه ضوفی میرفت بسون مرز با اوست که آسوده سبکبارند  
بر شخص خیر میگذرد گوهر خویش برم زود فریدار در ولی جناب مستطاب  
عالی دادم قبلاً در اندیشه اهل ملکت عموماً و علماء ضوفیین عسبه مبارک که ضوفا  
باشید که اگر از هر جا مطلقاً آرزو باشد نذر و بخدا خواهند رفت *بفرمود*  
نامم کام عجب مستطاب بفرمود

افضا این مر اسله را هم نجاب جلال التاب  
جل عظم آقای امین سلطان دام اقباله  
نوشته اند

از آنجا که فطرت دین داری و دو تنواری ذاتی و ایمی است بر این زاوم  
هم بر این بگذرم دو فقره مذکره خیر خدمت جناب اهل عالی تقرب  
کردم که لدی لا تقصا بر نفس خاک پای آه سس اصی عداسه کله و سلطان بر  
پاره تحریرات مفیده و تصویرات نافه را چه صلاح عمومی نه اغرض

شخصی از خاطر فائز ترا دشمن کرده بود انشاء الله تعالی مجدداً تقدیم حضور عالی  
خوابم کرده و فعلاً که علت مزاج و احتمال خیال نامست

و فقره مطلبیکه نوشته اند که جناب جلالتهاب  
معظم الیه نخا کبای ای حضرت بهایون عرض نیاید  
و از لحاظ انور مبارک بگذرانند این است

بر واضح است که قطع نظر از نتایج خسر و بربکات مغنویه که در نظر  
سغای صحر که خود اعتسای در میدانند موهوم و غیر معلوم نماید هر  
خط شایرت فریضه دلت نیز خوانان دولت است و هر کس از ک  
اربت و فرات داشته شک دولت را در مقام حمایت و حرش  
باید سعی و کوشش نماید که هیچ نکته از دقایق تنظیم حرات الله فارغی نماید  
زیرا که حسن حسین و حصار زین این دولت ابدت اساس تین این حسین  
و حفظ نظام شرع و این است و ابغای عباد عمومی و تقرب تصویرات جمعی  
و سبیله بمقصود بلکه بین مدعی است و یکی از شایر خطبه مخترع می شده تقدیر  
رضوی علیه و علی آبانه اکرام و بهسانه افهام آلف اینه و اسلام  
که در حوزه سلطنت اسلامیته لازت آثار انبش منها ظاهره و انست و در

یکست بار خدای است و کرامت الهی که مخصوص این دولت روز افزون  
 در ذاتی فرموده و بجهت احسن نیت و پاکی عقیدت و کمال تسبیح تسبیح  
 وجوده تسبیح بیانی لازماً لادین ناصر او کفر کاسرا احترامات و  
 ارتفاعات این بقعه مبارکه مطهره پیوسته در تریاید بود ولی دولت درنگ  
 طاری شده که اگر چندی بدین نوال جاری باشد بطور قطع میسر است گفت  
 که برخلاف قصد بیانی حمت و شوکت اینمقدماک و شهید تابناک تجلی صیانت  
 و مصل خواهد شد و ان دو عیب نوعی است شخصی است اما اول  
 اتحاد آرزو ایالت و تولیت است که قهر بموجب تخفیف ثنون مجربین  
 و بیضی حقوق و حدود آستان ثبت آئین است و تملیک این دو رشته  
 کلی و حکومتی از لوازم است ولی نه مثل نواب و الاخصد له و له که توفیق  
 الهی است بی سستی و از جمله لغز و معما زین مهاجرت و انار در جان آگاه نیت  
 حتی خودشان میگویند عیان نشد که چرا آدم کجا بودم و چه کاره ام و هر  
 روح قدرتی در ایشان دمیده شود که مستقلاً در امور آستان قدس  
 اداره و اراده داشته باشد الحق باقتضای صالت ذات و یکی صفات  
 شخصه و از این تریه جلیله است اما دویم بی عستانی و بی اعتدالی

شخص جناب آصف الدوله است با احترامات عجب بار که رضویّه علیه آلاف التحية  
 که بطبیعه سبب انعم بحسبون صنعا از جمله شئون فرما فرمائی و فنون قدرت  
 نمائی تو بن مخبرین بی باود است و شکستن حرمت بت را نمیده

آهسته آهسته زلزله است سحر شکسته	آهسته آهسته ملک دار گرفته
تاوان بدو دلیل که گوهر شکسته	در هم شکسته دل خاقانی از جنبا

حسنت شینا و غایت ملک بسیار ذات عقلش بقدری کوتاه است و درکن  
 در آتش باندازه ناز سا که تصور نمیکند فرضاً بعبقیر فاسد او در حکام  
 گذشته این اصحاب قدرت و احاطه قدرت بوده است که کسر حرم و صید حرام  
 بتوانند کرد ذات ملکوتی صفات اقدس شایسته ای میحضرت نقل الهی که  
 مظهر قدرت نام و مصدر قوت عام است تبارک الذی بیده الملك که در  
 قرب در کر سلطنت عظمی از او دیده مبارک که حضرت عبد العظیم علیه آلاف التحية  
 نبوی خط حرمت در وقت میفرماید که کار که از ان اقدس اسمی منو تلین  
 با حضرت را در امان میداند و من دخله کان آمننا میخوانند آیا بنجر ملک وین  
 پروری و گنبداری رشته عقاید عمومی که نفع مستند از خیر و سعادت طلبه است  
 همی دیگر دارد و ایسا ذبانه جمال عمر و حضور در ساعت اقدس سلطنت میرد

و از این نکته تحت غافل است که در این اوقات بلاظلم هم جاری است  
 همچنی برای جذب قلوب و جلب افکار هزار قسم تقربیات خفیه دارند باید بر تو  
 و تعظیم استنسان امام علیه السلام و تحمیل و تکریم علای اسلام فرود نه این که  
 بست ریخت و بندازند باروی مردم بست اکنون خائنین یا خائنین از  
 ناچاری و ناپوسی خود پیش آب می کشند و شربت مان که اثر ایمان است  
 از دست گیر نمیشند و اندک اندک این ملت در مزاج محرمین و معدومین هم  
 شربت خواهد کرد و آثار موخسته دیگر که بران اقدامات متورانه مستحله  
 شربت است بر شوخندان پوشیده نیست و آفتابی خواهد شد بر وجه  
 و زاره قربا

### عظیم ایضاً رقصه دیگر نورارت ام

هیچ نمیتوان تصور کرد که حالات غیر رضیه و اخلاق رذیه جناب صفت  
 الهی که مایه وحشت قلوب و نفرت نفوس است برد افغان سیر  
 سلطنت حلی شیده ارکانها و ایدانه عوالمها با همه وضوح دستور  
 باشد و با عقیده مردم ذری و توقع خطرات عمومی ایشان ابایات  
 مستقر فرمان مومنین داده باشند بلکه از جمله مصالح کامنده حکم ظنی



اینکار در نظر مردمان هوشیار این است که الطیختر شاهنشاه صاحبقران  
 عظم سلطان که وجود مایوش مراتب جلال و جمال و سایه آفتاب بی‌پایان  
 این یار و موطنان چند سال بود که مظهر رحمت مملو گانه و مصدر رفعت خدیو  
 سرکار و الارقن الدوله را با ایالت خراسان و فرمانفرمانی این سامان  
 فرموده بودند که باستقامت وضع و سلامت طبع و کرامت خلق و خلافت  
 آسایش خلق در میان شاهزادگان بی نظیر و همه اطوارش مطبوع و پذیر  
 بود و ایندست متاوی که مقتدر حکمرانی ایچود در او است یکی از عالم  
 و محرمین را بر شستی نام نبرد کیف که دشنام دهد و بغیر از لزوم خم بار و نایا  
 تا بار آبرو چه رسد چون استندت نعمت و طول آسایش در رحمت  
 بسیار روزگار سختی و شدت است و در غالب نفوس سبب کفران  
 و عفت خسران می‌شود بعضی از ناسپاسان و حق ناشناسان بضمون چنین نیز  
 با چشم ستیغ سلب نعمت و زوال رحمت شدند و بطبیعه و اتقوا فتنه لا یقین  
 الدین ظلمو اینک خاصه بک بیه عمومی تولید شد اشفاق ببدل تبصر کردید  
 تریاق مروض بر سر نامردم قدر عاقبت بکنند و شکر نعمت بگذارند  
 شما اگر کنسی کرده ایم و تقصیری از آن گناه دو صد بار توبه و استغفار

در سنگام اقامت قوچان سرکار حلا تملار  
 اجل عالی شجاع الدوله و ام اقباله مرقوم نمودند

بمرض میرساند باقبال سرکاری بهار آمد پای سنبل و نای میل تبول  
 بست که نزدیک و گوید خیر اگر حسب و حسب بودم در مرض پاک و حسب  
 فضل الهی و توجبه حضرت باری بدستبازی لطف و قوت سرکاری پیرای  
 زندگی داد و مایه برزندگی و شب از نشاط ابمن عالی غنی از خاطر م  
 امید تقریب حضور کامل السرور کرد ایدانکه بحکم رحمت درضا ملاحظه اند

از قوچان این تعلیقه با قمار غایب نویس  
 صدور یافته است

میزای غایب نویس غایب از نظر خدای سپارت لا محمد آمد کتاب  
 تا غن است نجر صادق است بر چه گوید با واقع مطابق است و با خیال من  
 موافق جواب مطالب شمار در پاکت لاک پشت خیلی درشت با جا پار  
 فرستاده ام انشاء الله تعالی خواهد رسید احوی درجه رضایت و خوشنودی  
 خاطر من از زحمات شما بجائی رسیده که از حوصله تحریر خارج است خداست  
 ظاهر کرده و طعانت فخره نخواهد شد انخواهد جانم که فراق چاک شده

و در ختم شود بشرط آنکه علی الحساب رشتہ بار یک منی صبر را در چشم سوزن  
تسلیم کنید نه اینکه بتنگ چینی ترکان شکری که حمله بر من میکنن یک قباور  
در موقعی که پیر این عاقلم قبا شده توقع جانکند اختیار دارید ۲۶  
شهر شعبان المعظم ۱۳۲۲ شیخ اکبر غفر

ایضا تعلیقہ است کہ در جواب عارضہ تصدو  
یا قہ است

بیزرای طایب نویس پاکت شمار موقعی رسید کہ عاقل سنجان  
ایشان تہ تہ جو غمیت بغیر خیریت اثر کہ مغضوب بود و بالکل غمت و شوکت  
کہ مناسب تو فریبت است از دار الجہرہ تو چنان حرکت میکردم مجال  
شد کموات شمار بنواغم و مطابقتش با بد نام الکنو کہ ساعتی از شب کیشنبہ غم  
شوال المکرم میسکند و دو ورقہ معروضہ بکلاتہ علامہ بسلامتی و قبول نزل کردیم  
وانت خیرترین گفتیم حاجت معلوات و مرقومات شمار ضمنی کرده و جو  
باکان خستکی روحانی و جسمانی با خیر نیت ختم فرمایم کہ انشاء اللہ بتوسط  
پستہ تو چنان شمار برسد مجملہ بانہایت رضامندی و غایت فرسندی از من  
آہامات شمار مردم و بفضل اربہ تعالی در جمیع اماکن قدس و مشاعر کریم

یاد شما خواهم بود شام در آستان قدس مبارک و عاودت خواهد نمود  
 بخار و احسان الهی را که امید که انشاء الله باین مقصد علی سلامت ستود  
 راجت کم زیاد و مصلحت شیخ الرضی

بحضرت مطاب اشرف ارفع و لار کن الدو  
 فرما فرمای مملکت خراسان و سیستان و توت  
 جلیده مقدسه آستان کروبی در بان دست  
 شوکه نوشته اند

بمرض حضور والایریند باینکه دعوات و کیران و نجات بن  
 و آن موقعی و مجالی ندارد است که داعی هم حسب الوظیفه شهریه کلمه سموعی که  
 و تصرف شروعی که محض ایفای حق مروت و ادای شرط فوت لزوم  
 بمرض والایرینم چند روز قبل در علی اکبر خان صغیر موم نونین هفت  
 شرح عالی و شگای از پریشانی و تطیل امور معاشیه پرسش گفت که جواب  
 جرت حاضرین در مسل جرات ناظرین کردید که چرا ناظر برخلاف منظور  
 نماید جناب شریفه را تا میرزا احمد مجتهد سلمه بیدر تده نوشته و در راه  
 کردند و مطلب را ناکید مع ذلک ناظر جواب نیند و جوابی که بداعی نوشته

لایسن و لایفنی من جمع از کلمات شرف میگذرد و در روز علی اکبر خان رانزد علی  
 آوردند بد بگوئی و نسبت خاطرش پردهخت و علاقه تخی اظهار ساخت این  
 سؤال را هم باید از مضامین قدر کرد که چرا دل بگردد که شش مردم دادم بر عهد  
 معدلت و رحمت حضرت ارفع و الا و است شوکت است که حکم لایردی  
 او را با تخی سه باید که بزحمت و کین الصبایا و کفیل بصیان نقض نشود  
 باز تخی یا ستاجری مصارف این طفل ضعیف چهار پنج ماهه مادرش و  
 مادرش در یافت کرده بمصرف معلم و سایر لوازم او برسانند تا وقتی که  
 اموال پدرش تسهیم تقسیم شود خدا را خوش نیاید که سایر اخوان و اقوات  
 بر شد و کفایت خود با قوت و وسایط و در ابط هر چه توانند ببرند و بکنند  
 و این طفل ضعیف از حق خودش بی بهره باشد با اینکه بعد از فضل الهی بجز رحمت  
 حضرت ابالت مجاز و نیاهی ندارد و داری و داد خواهی نمیتواند  
 اینمندی غایب شهنشیت بحکم طبیعت و تقریر شریعت مادر بر که باشد و چه  
 باشد بفرزندش مهربان تر از همه کس خواهد بود و حضانت و نگاهداری  
 او را باید مادرش کند خاصه که او را دانش منحصرا بطفل است و شوهرش  
 تقیم و حقیقت است در حرم مؤمن سلطنت خودش باین نسبتها طفل را

باد سپرده بود و از دواج حسین خان میرا فرزند تصویب کرد بچک صرفه و صلاح  
 ایساکان باد و ایساکان را باید تم صغیر دانست و با تلاف حقوق او که از  
 محل ترحم است راضی شد بقیه مستقیمه والا با کمال قدرت چو مجبور خیالات  
 کج صوح بعضی باشد *یحیی شیرین*

ایضا از اناسی فصاحت برای آنحضرت متجان  
 شریفه است در مخرجات غفران باب میرزا  
 سعید خان وزیر امور خارجه طاب شاه در  
 ایام تولیت او بمساجتی قلم برداشته و حضور  
 نگاشته اند

گویند چون خسرو پروز لطفه آلا و بر نشیندی و غنی خاطر انجیزه گفتی  
 و چون که تحسین بزبان آوردی نقدی بگویند و بند دل افادی روی  
 پر کس سالی را دید که نهال جز بر زمین میکند خسرو سری گرم از این داشت  
 و خاطری در کمال فراخ گفت چو انهایی بخاری که در عصر خود از ان  
 بر خوردار شوی پانچ داد هر ملک پانده باد و دیگران کشته ما خوریم  
 فایز کاریم نادکران بر خورند پرویز خوش آمد و زه گفت پیرا جانیز

سین دادند سپاس بزدان بجای آورد که خصال تو کاشتم و بدین زود  
 تر پیش بر برداشتم این سخن نیز کلام طبع پرور یافت و صلحه نیز مکر شد پیر از  
 خوشی شکفت و باخنده گفت که اگر در خان سالی کنیوبت بار و نه این درخت  
 فرخنده دیدم دو باره از خرد زه زود رفت و با خاصش گفت که اگر  
 نیکد شتم باید از خراین خویش بگذرم زیرا که ز خارف خود را معده و  
 دیدم و معارف پیر اغیر محمد و من که نگارنده ام میگویم در روزگار سلف  
 یا بعد از لطایف را نیکو استندی و اصحاب معارف را عزیز داشتندی  
 یا سخن نغز و کلام مبالغه مکر شیدندی که در ازای بذله بدلس میفرمودند  
 و قید و طرف در بهای سخن ظریف میدادند و گرنه من لطف کلام در بیخ  
 از دست نیدم و از دست بزبان کسی عارفه و احسانی که باید و تعریف  
 و تحسینی که شاید ندیده ام و نشینده ام آیت صدق این دعا را در نظر دارم  
 که بیاری خدوند مجموعه در لطایف اتفاقیه ضبط کنم که تذکره طرف باشد و از  
 گفته نوحی و صف عالی آرم

پروریز کلبه سخن نغز شنودی پروریز کلبه و نخه در ایام توبودی	از آنکه سخن کفنی کفیش که آن زه بودی همه الفاظ ترا جمله نغز
---	---

در شب دوشنبه ششم شهر ثوال الحکم ششم هزار و دویست و نود و چهار هزار کرد

شیخ انیس خضر

این تعلیق در جواب عرضۀ غائب نویسنده  
شرفصدور یافته است

میرجا ابرو تو ای غائب نویسنده ای ز رفات ز صاحبش آری  
بر آنکه شاکه مختصر بود و ناخ و منفید بود و جامع ملاحظه شد میرجا بر حسن عقیدت  
شاکه در حضور و خیاب و شدت در خاک و یاس و در جایی تفاوت است  
کرده اید و صدق و دو فائوده اید هم که در حال بن در کمال خوبی است  
بمه دوستان و آشنایان دعای مرا برسانید و التماس و ما کنید  
نقد او ز منت آستان بوسی را میر فرماید در این شهر مبارکه که مرا هم در نظر  
داشته باشید ما هم از آستان انبی بوده ایم و هستیم ان شاء الله تعالی  
زیاده مرقوم نمی شود غزه در جواب حضرت ص

ایضا از نوادر ابکار حضرت مستطاب شریف تعمیر  
معظم الیه و ام ظله العالی است

جاء البیع بهاره و الف نغمه فی هزاره و اثر الروح من الفیسم باد و غیره



اولاد الی مقام کریم راد فالور و من شوکتہ خار و اشد لیب و دلہ کاندہ  
 شیخ بنی زرار دخت بنتی عزیز باغ فرات البقیع فی کلی بحر غیر دغ و الحسن  
 عدشخ و فی وقتہ اوراقہ الفراع فرات اللاد قداب الی نمرہ و الحسن  
 یساج المسموم برسد و شجر لزان انار و قهار من خیار الاخار و من العوق  
 و نعت زیر الاطیار الغدیب کاندہ السادی و بالفرح نیادی الاجام  
 یعول الی الباتین الواحیم انفس القویہ زوری و البعیدہ دوری  
 فان المیش بحدث ان اول باخلق الله نوری تفصیح من فضل الله سبب  
 و لنا من بصره تصیب غفلت من اجته المحبوب قبلہ بلا عوس زمانی  
 استم غفنی محله المسمو بکوس فاجری من عینی دمع بوس

این رقصہ را بقرب انکا خان سرکار محمد سخان  
 دیوان کلی خراسان مرقوم فرموده اند

عرض شود از تہارکد سماع شد اسناد و اوراق راجعہ بخاند  
 استیامی مخلص باسم محمد حسن بیک ناظر کہ در حضور مبارک بندگان و الا  
 دہت شوکتہ بود بہت تسلیم شد است کہ راجعہ کردہ ما بنا مخلص حادہ سبب  
 اگر بہ حسن غفلت و کمال فطانت شخص شہادہ تمخیص حق و باطل کافی است

و احتجاجی بر حمت افزائی نیست ولی برای مزید اطلاع و بصیرت شما من  
 احوال تکلیف شرعی و قطع مادی مفاسد اظهار میکنم که این علی اکبر بخاریست  
 بخار که در دیوخانه حدلیه این روزها در نفسی تراشیده و بیکو بدخشی است که  
 خدا و قبل مصاحبه با چه جل کرد و مظهر علمای خطا را ساخت و بعضی آقایان  
 بشده کرده حکم شرعی صادر کرد تا اینکه مخلص دریافت کرده در اعلی  
 درجه ظهور قلب او را معلوم نمود مراتب بجزور معدلت ظهور مبارک و  
 عرض شد بلا حله جسدی حدود شرعی و ابعای حقوق عمومی است  
 و تنبیه او فرمودند در دست تحسین حکم فرمودند بشبیک خانه سپردند  
 و در آنجا محسوس بود در تشریف مک و الا بر خض و بیایا حسنه ترخص شد  
 و اکنون با کمال تجرئی آزادی حرکت میکند و طرف دعوی میشود و هر چه  
 بخواهد در حق مخربین قوم در دیوان عدل بسکوید عالمانه کک از  
 نضل شما که شتم امام غوث مستدام

از دارالافتاء طهران بنواب اشرف امجد  
 والا معین التولیه دام قبالة مرقوم فرموده اند

عرض شود ایندفعه رسیده سرکار والا صبح الاخران بود و ثانی این

نطقان فی ویات الاعیان واقع برقع انوس است و جای دروغ نجس  
 از حلت مرحوم خادم باشی رحمه الله علیه که کمال افسردگی دست داد و منما  
 یکنانه بود و شوکت آستانه فیض نشانه و با مخلص دوستی و ارتباط قبیله است  
 کاکمک نحو حکوم بدلیل از رسیدن معروضات مخلص اطهار حیرت فرمود  
 بودید حق با حضرت ولایت ولی خدوم ابرسم موجه بداند اویل درود  
 و پریشانی جو اس و شکلی اساس را بفرست شد مقدس عباس نقی  
 انشالله کاتب مخلصه که با چاپار قبل فرستاده ام رسیده است و ملاحظه  
 سبطه از مجازی احوالات حاصل فرموده اید از حالات حالیه ام اگر بخواهید بجهت  
 تعالی در کمال صحت و عونت در دار انخلافه علی بحساب اقامت دارم  
 چندان با کسی شکر ندارم مگر با حضرت اب لزوم و محافظت آداب رسیده  
 شایسته طلب سیکه با وجود تبدیل منزل سابق که حالا در منزل بیان الملک  
 هستم متصل بیان الملک باز و اجل فی لسان صدق فی الاخیرین سکون  
 و بجز رسم هر سوم دید و بازوید و بجز افسردگی نشده خدو ز کبریه بجز  
 سحاب اشرف پهسالار عظیم نامل شوم کمال مرحمت و انفات زرد از  
 خدو ز قبل فرمایش فرمودند باید در این مدت اقامت طهران موقوفه و

داشته باشد رقیه از طرف ایشان بجناب آقای امام جمعه نوشته شد بمضمون  
 رحمت معز و ولی مخلص بلا خطائی چند که شاید پاره را خود تفرس فریاد  
 حضور انکاری بخردم ولی بعد راهل انکاری نمودم شیخ ارسین علی

رقعه ایست که در غمیت دار اختلافه در اطمان  
 رضامندی از موافقت جناب میرزا علی خان  
 و آقای حسینقلی خان سپهری مرحوم میرزا آقاخان  
 نوری صدر اعظم طباطبائی شاه بنواست طباط  
 والا سرکار معین التولیه مرقوم فرموده اند

عرض شود اگر بخواهید وضع موافقت و طرز موافقت آنرا  
 ضمناً با مخلص بدین ادا خاطر شریفان بطن من قیاس فرمایند  
 که فیض برای داد هر نکته مثل محیط و نقطه طایب میفرمایند و از افاق انسانیست  
 و محبت جمیع اطوار نور انیت طلوع نمایند مناسب است استشهاد

نور او از زمین و سیر تحت و فوق | بر سر او بر گردم مانند طوق

از اینیکه نوربان جاذب بنده شده اند و مرا مجدوب تابش انوار  
 و تابش اطوار خود خواسته اند بمنون و مکررم و الحمد لله از نوایم

معاشرت ایشان شده مسافرت سهل میساید مگر آنقدر که قطع من السراست صد  
 بجای دیگر است مگر از صحبت ایشان خود را در جنت می پندارم و از این  
 حسن اتفاق بی نیست دارم و از آنجا که تئیس و نیابی منقصتی تو اند بود  
 اندیشه بالستیا کما سلم بایت کلم گنتم مناصای شرب انس خالی از  
 که در وقت نیت خداوند عاقبت این فر مبارک بخیر کند و بکشیدن با  
 فراق که تجمیلی است لایطاق قدرت و توانائی و بدو حوصله و کجائی  
 خدمت سرکار ملاحظت آثار اقای نایب التولیه دام اقباله عرض است  
 و از م و از الطاف کامله ایشان شمرنده ام بحضرت خان تقی زاده  
 فی تقاه و اطال الله بقاءه سلامی عاشقانه و درودی خالصانه بر سر  
 زینیر محمد بنی شیخ ابریس خرد

از اسلامبول میرزای غایب نویس محرز  
 مخصوص خودشان مرقوم فرموده اند

میرزای غایب نویس بحال اگر بعضی از خواص و صحاب استیبار  
 و اختصاص بر اخلاق و طهارت من مطلع بودند حالا خاصه و عام بلکه علل خارج  
 یافته اند که من زبان باز و زمانه ساز چشم رنگ تریو پریش ما نبود

این من المصنعه والا کار با نجا انیر نسید که از وی و طوس بروم و روس  
 بیایم و در پناه حق محروس بیایم در این صورت میزنید و میدانند که از روی محال  
 راستی و اتفاق می نویسیم بنده کفایت و عقل و درایت و حسن معاشرت و  
 تربیت نوبت آنحضرت علیه اعمام و التولیه بقدری اعتماد و اتفاق دارم و  
 وجودش را با ندرت با نر میدانم که اگر خدای مکرر در حق کسان من اسائه  
 کند و اسلام را بی صلاح معاصد و انجلاص مقاصد آنها نباشد باز با تعالی اورا  
 در آن آستان قدس نتوانم و سلامتی و بقای اورا از خدای تعالی طلب کنم بلا  
 عرض است و بعد از علی مخصوص که در حضور و خیاب بی حقیقت از جادو مستقیم  
 محبت و حسن بر اقبیت منحرف نشده اند مخصوصا سلام مرا با ایشان تبلیغ نمایند  
 اگر مجال کردم نشانه تعالی با اختصاص چیزی بعنوان ایشان ننویسیم  
 اگر چه بعد از حرکت از تو جان واقعات در اسلامبول ابد امر تو مات ایشان  
 ندیده ام یا رسیده است بجهت شرم بر مع المولود ۱۳۰۲ شیخ اسرار

از حضرت شاهزاده عبد العظیم نتوانست  
 والا شاهزاده و جیه الله سیزده امر قوم فرمود

عرض شود انی و جت و جی الیک جبک الله و جیهانی التی باد الله

از اصابت خاطر و ذلت نظریه سرکاره والا امید دارم اظهار شوقی و عرض  
 بر او قی خدمت والا شود بخصوص قبل از آشنائی و معارف پیش از آشنائی  
 صل غیر ایند زیرا که تذکره مراد است سابقه و موافقت صادق را اگر چه خلاف  
 فزاینده شمارند از گفته همچون عامری توانم کرد که در مذاوت خصم خود  
 بدادت حسن عامریه گوید

تسفت ایلی و بی عرضغیره      دکت ابن سبع البغت ثانیاً  
 و داخلی بلوازم قوم و جویشی ندارد اگر چه مبارت لباس و مخالفت لباس  
 را و ابلت و شریط مبارت را مرتفع نمیشود کرد علی بحساب تا فیض  
 و اولاد است و در احوال مردیت و نهایت قوت سرکاره والا سئلینم  
 که ذریعه داعی را در موقع خاصی از کاظم مبارک جناب مستطاب اجل الکریم  
 سپسالار اعظم دام جلاله الهالی بگذرانید و جواب را به واسطه نوشتن  
 مخلص صادر و روانه نمایند که در تقدیم خلعت مبارک آستان مست  
 تحلیفات برین باشد      نیکو خرم دارم لام صلک ستم شیخ بر سر

جناب جلالتاب اجل الکریم سپسالار اعظم

دام جلاله نوشته اند

عرض اشرف عالی بر شاه  
 ما مبارک خاظر اصابت اندیش جانست طایفه  
 اهل عالی دایم جلاله کائنات کشف باشد که عقیده پاک و نیت تابناک  
 ای حضرت قدر قدرت و شوکت شاهنشاه اسلام پناه ابدانه ارکان  
 صلواته و ایدیه ایمان دولتیه تا بجه در تعظیم شمار اسلامیه و احیای  
 و امر الهیه متوجه است و همه ساله در تحویل سال جدید و تجسیدیه فال سعیدیه  
 میبوس سعادت مانوس را که بجا درت بر قدر مظهر و مشهد نور سلطان  
 سر برار رضا حضرت علی بن موسی الرضا علیه و علی آباء و ابناء آلائه لجنه  
 و ایشاد تبرک یافته تمجید قاعدینت و تمجید سلطنت گرفته و بقای  
 اقبال جایون و ارتعای اجمالی روز افزون را در ضمن محافظت این  
 شعار آئینی ملاحظه نموده اند و در این اوقات که این خادم شریعت  
 طایره و داعی دولت قاهره برای مقصودی مهم غریب شرفیابی است  
 سعادت بنیان جایون و ایشاد ایامی عسبه مبارک که خوش درجه تقدیم  
 میبوس سعادت مانوس و بپایان وقوع ریفیع مبارک را بخنور با بر نور است  
 ارفع اعلی بعبده داعی راجع داشته و اوسیله معتبره محترمه را باقتضا  
 داعی و اگداشته در دست بجزرت جهد العظیم علیه التعمیر و التکریم شرف



شده است و حکم ساعت روز بیت و یکم زان شب دایمه خیال تشریف دارد و خطبه  
 اعلیٰ یاد از دو باقتضای لرزوم و پاسبان آداب در رسوم استحضار خاطر مبارک  
 بنا و دست نمود که در شرفیابی حضور و مظهر ظهور مبارک جایون بهر طوری رای  
 صواب نمای عالی اقتضای کند امر عالی را انقیاد کند پرده سخت که بر روی  
 صوابانای جناب جلالتاب اهل عالی پوشیده نیست که تربیت دولت  
 در ضمن تقویت ملت حاصل تواند شد لا غیر و امروزه بجهت آنستالی خطبه شریف  
 شده مشیبه مقدس و پاس احترامات علیه آن وجه مبارک که بحسن اداره و بین  
 اشاره جناب مستطاب عالی مربوط است نیزه امر الله مطاع

شیخ اکبر طبر

انسانی فصاحت سراسر این فرمان مبارک هم  
 ایضا از آن حضرت مستطاب شریفیتمه از معظم الیه  
 و ام خطبه العالی است در خطبه فرمان خادمی توان  
 عالیته زینت سلطنته حرم شاهنشاهی

الحمد لله الذی جعل فی السد زینة سلطنة و نجات السلطان و قال ان الله  
 یامر بالعدل و الاحسان و لهمنة علی من یتبلیم الکتاب و لکنه فی طرف

اصول و اختصار علی اهل بیت الدین از سبب الله محضم الرجب و طهر تم تطهیر  
 و جزایسم با صبر و اجتهاد و حریر اد علی اصحابه البالغین الی کمال التنفیذ  
 و الفائزین الی اقصی در ارج التشریف صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین  
 و بعد از آنکه سلامت عهده و استقامت اراده طوک با داد و دین  
 و پادشاهان پاک فطرت نیک آئین در امری عقاید خادمان حرم مطهر  
 آشکار و خاپرست و برضایر جمیع اصحاء و اجزای سلطنت روز افزون با  
 وقایع نواب علیه مخدوم حرم مبارک شاهنشاهی و جنیده رضای المخری  
 سلطنته توسط تکان آستان فیض نشان مدس در خواست دست  
 کرد که اسمش در جریده نوبین این جنبه مبارک نوشته آید و حصول این  
 نسبت و وصول باین سعادت زا و آخرت و مایه کمال شرف و مغایرت  
 خواهد محض قبول اصول نواب مغزی الیه این توقع و فریب مبارک صد  
 می یابد که بناب جلالتهاب تو ایا سعاده و الاقبال بوتمن الملک و صبر  
 تعالی که بنیابت ذات ملکوتی صفات سلطان الاسلام و مروج شریعت  
 خیر الانام المخصوص تعظیم دین الله الباهره و ترویج شرع انبسی الظاهر سلطان  
 العصر آید الله تعالی بخیر و انصاف ببولیت آستان عرش ابوان سکه کا

فیض آثار ما سرسبز است از زده اسنه نواب حمید زینب اسلطنه در  
 خادیه حضرت سائید مبارک که دانسته سخن نماید که عمال محبته اعمال  
 و کتاب سعادت نصاب و قرعانه مبارک شرح اینمستور ساطع النور را  
 در دوازده وقت ضبط نموده در عمده ششمانه تحریرانی ۳ شهر شوال

۱۲۹۳

صورت مکتوب مرغوبی است که از آثار  
 قلم اعجاز و رسم ایشان است و در جرد حکمت  
 درج شده بود

و خری ترسا اطوار و لغزشش موزون در سافشند پیران پارسانه زیبا  
 عبده اقا نیم شهره همه اقالیم که اگر شیخ طسغان باشوخ کغان ویرا بدیندی  
 ان یک در پیش رویش اسلمت و جی کفتی دان یک در پناه لولا ان  
 رای بر مان ربه رفقی اگر چه دلهای شتافان از صومعه و دیر کیساته لایم  
 بهوای او در پرواز بودی و تقوی ارباب تقوی با قدرت نمائی عشق خیر  
 اعجاز دلی هر کس قامت موزنش دیدی بجای تم باذن اسه زمین گیر شدی  
 که در عاشق کنی قیامت میگردد مار بگشت یار بانفاس صیوی قصار بانگ

بجست جوانی ایرانی چنانکه آفتد و دانی افتاد و سخت گرفتار شد تو از برای  
 ایکی زار و صد سوز برایت روزگاری عشق را کتوم ساختی و در پرده نزد  
 بجست باغی لکن عشق را چنان پوشید و در آتش چگونه بجوشد کار از پرده  
 بنمنا کشید و از غم عشق بلند آواز کردید

لا تاخذ ابطلا متی احدا  
 قلبی و عیسی فی دمی اشتراکا

مقصود در این منظوم خود ناکرین و لابد بسیار آورد و آنچه در دل بود به بیان  
 فراد و ته اتی هونی مجیب جوار با آنکه مذاوت غصن بود و بد او حسن  
 باوی عشق با حفاف در زیدی و از خوف فاحشه بر خویش تن رسیدی و از  
 بهمانا و حلی موثر و اندازی ناخ قریب اهد بود عاقبت از خواستگار خویش  
 تبدیل آیین و کیش خواست که دوام معاشرت و آسودگی بناگفت و از دو  
 بسته است و اختلاف دیانت این راه را بسته چه شود در سلک طیبان  
 تا طیبین را همسرنی

الکفم که کفر زلفت که راه عالم کرد  
 گفتا اگر بدانی هم دوت را همسرا

فروغ دین تابناک بر منهای عشق پاک در ساحت خاطر ترسنا زاده تا باید  
 گرفت یخجم من اطلالت الی النور عشق از این بسیار کرد است و کند

ز نثار اسب که در دو کمره رانستند در نیمه شهر معظم شعبان هزار و سیصد و ده  
 در محضر انجاء دم شریعت ظاهره و داعی دولت قاهره شهادتین رکعت  
 و اسلام کامل پذیرفت و هم در آن مجلس بنجاح و نجات با جوان عقد شد و آنچه  
 بود نقد خبر بر میان و قیس رفت نصیبه و پولیس آمد حسب القانون تازه  
 مسلمانز ابدار که نظارت مذاهب بردند تا معلوم شود روی از تصرف امانت  
 و فور بقصر از کجا تا قه یاران و خویشان هموطنان و یکیشان از در عات  
 در آمدند که از این صبی و دیر و کلیسا چه دیدی که دین دیگر گزیدی شرف  
 و ناموس را بر باد دادی صلیب و تاوسه را بفریاد آوردی

از عیسی مسیح از می نداری

تو از مریم مکر شری نداری

ان نو مسلمان بسچمان با قول ثابت و عزم راسخ در دین حنیف و صبح  
 شریف پایداری کرد تا از وزارت مذاهب در قدر سمیه گرفته از اطاق  
 استطاق و نطق تکلیف الا ایطاق بیرون فرمود که انجا نظر و تحقیق  
 عشق نی در هر سری شریکنند

این رقصه مبارکه را در اسلامبول یکی از دوستان  
 مخصوص مرقوم فرموده اند

عرض شود در حق این بنده از استیلاي غضب اظهار حیرت  
 عجب فرموده باید که خلاف ادب نباشد و نظر نمایند  
 من موسی انصیب حرکتی است در اینجا است انسان کامل باید انصیب  
 نه اسیر غضب در این با دوزخ نادره که امروز از مخلص ظهور کرد و خدا انما  
 حق و معذورم تو چنین شرع مقدس و بد زبان از هر ناکس مطلبی نیست که  
 کسی تحمل کند مگر ناکس او هم من عادت بزبان درازی و سر فراری  
 کرده ام من باشما است عقل و توکل مقتضای عقل است ولی مخلص اجاب  
 بسیار از اول و منقطع می بینم دست و محبت را دائم و برقرار از قطع  
 پاره علائق و ظهور بعضی حوائق با کمال دنیا داری اندیشناک نیستیم زیرا که  
 ارض همه دسته سببی دیگر آنچه خواهد شد من حیث لایحجب و الا در اصل  
 سنده قرآن بخشنیم مضمون بیان میزان که الزامه لایحجب الا زبان و فن  
 شش طبقه از همه پنج گذشته بدون تحلیف در رسم تعارف بنده حضرت  
 سفارت را شخص نصف درستی بجای آورده ام البته کار عقلی بسیار  
 عقل می بیند و میجوچی از بنده غیر بنده اگر جان باشد که خواهد گوید دست  
 از دست بفرماید بخارم چون کنم از فراموشی صدقت درستی و مظلوم

وارزنده عالیله وحشی بذارم کونوام اصادیقین ایام محبت بکلام با  
 رمضان المبارک ۱۳۱۰ شیخ اکبر خفرله

میرزا علی نکاشته اند

انادی علیا و هو بالافق الاصلی و فی قدالی قاب توین او ادنی کم  
 لہ الذی جعلک لی لسان صدق علیا و ترجمان حق علیا طوبی لک و مستطین  
 صدره لافعی لہا و نیرودن باغصا نھ المبارک شوقا و دلہا فی حبستہ  
 عالیہ قلو خدا و نیتہ باحر تا علی نفس بوز و تنہا فاندہ و تن شوقا الی الا شام  
 البانہ من سیلین حمامات بطحا تمتات بسلسال و خزار سلام فاختہ فی  
 تھ کسرت جابھا العیت فی شیخ ظلمار اذکر فی قدر یک فی کتابک  
 و ابک و انت تلقظ من ارض جبک سابل جبک یا د آرید ای مہان  
 زین مرغ زار و فقی اللہ بالصبر و الاستقامتہ و فی تطائر اسم الملائکۃ  
 المریدی الصبر و ان کان مستیبا و ج الخلق و ان کان صینا و سلام

شیخ اکبر خفرله

رقیمہ است کہ در طهران بسیف الملک نوی  
 مرقوم فرمودہ ام

عرض شود خطورانی عالی که رشته جواهر دلالی بود و فرین تر از اینها  
 کاوس و جناح طایرس نجستیم فصل اجاب رسید چون ماه خنک است  
 که بدست اصحاب بین رسد با کمال حبت ان ماه سعد آید و حدرا کشودم و همه  
 نمودم ما دم فرود آکتایه بر قدرت بیان و قوت زبان سرکار هر یک از  
 خضرا تجیدی کرد و سخن گفت حتی جناب حکیم شفانی که از کسالت روزه  
 اینروز مابهورت و مسوت است و لازم سکت سکوت بنظم و ترنم آمد گاهی  
 قاعده تازه زد دست تو قلم را مجله جمعی محمدان حسن خطا عالی بودند  
 سخنران خاموش تخلص حیرت و سید خلاصی بنده شد که نتوانستیم سخن  
 خود را بنام و ان حضرت صاحب لیسف و اعظم ابستایم بر جبارا و  
 نافذ و شیت ماضیه جناب جلالتاب آقای مجد الملک لازال صفا  
 و طبعه مجید افزایش زفته بود که شب جمعه من العطورالی السحر بالترام حضور  
 حاضر باشم مع الامتسان حاضر و امر جناب معظم را مطاع میدنم

محمدی خیر اوجهدی او کاشح	والشمس راد الضعی کالشمس فی افضل
--------------------------	---------------------------------

بلکه بقاعده فوت اکنون که از تولیت استان قدس انفصال دارند و  
 بتبیت و استان انس اتصال از او امر ایشان تکلیفی بی ریب و ریادام



دارم بشرط اینکه بار شیخ نقل همین کانه غراب بعین دارد و بار دیشاخ  
 فغان از آن غراب بین دوای او راستی در ذیل رفته شریفه نکات از  
 سر زود در سینه کرده بودند مشافهه عرض میکنم سیف باید در وقت  
 و مسلول باشد نه در وقت و سلول عایت وجود ساجی را از خداوند بخوانم  
 شیخ اکبر رحمه

خاتمه در میان ترتب و طبع این کتاب مبارک  
 منتخب نفیس از آثار حضرت شیخ ابراهیم

در عشر آخر جمادی الاخره سی سال کبکزار و سیصد و یازده هجری که خاتمه  
 بر آن بتحقیق سلطان المتقین حکیم ابراهیم کلل مجسم العلوم و الفضائل  
 العالم الربانی و الهارف الصمدانی قدوة التفتیحین نبتة المنانین مرجع  
 العلم و السلوک افتخار انباء الملوک عماد الملته و الدین اشرف العلماء و العابدین  
 ذوالریاستین حضرت اشرف ارض و الا صاحب الهیوی و تهذیب سواد  
 شیخ الرئیس ادم الله افاضاته الیه در بند بجهت نزول جلال نمود در کتاب  
 هست نشانه خاتمه کتاب منتخب نقایح و فخر الامثال و عین الاحیان حاجی

حاجی عبدالحسین صاحب دام مجده منزل خمیسار فرمود هر روز اکا بر  
 دانشندان و عاظم خردمندان برای درک حضور مبارک ان بزرگوار از  
 برکنار و گوشه نشین برداشته زیارت فائز می شدند طالبان علم هر با پیش  
 و سبزه جانک حاضری یافتند و از باب صلاح و تقوی اقتدا می نمودند  
 و بیگانه گریه نخباب تقاضی جستند و چون از امکان شریف بر حبت  
 می کردند آنچه شنیده و دیده بودند گوشزد دیگران می نمودند و در گذر  
 روزی صیت فضائل و اطلاق ان بزرگوار بحمدی انتشار داشته شمار یافت  
 که در اطراف و کناف در بر محفل و مجلس کالات انحضرت برابر میزدند  
 و بدعای خیر یاد می نمودند که خدا داده را خدا داده (من بنده را تم  
 انجرف و کتاب این کتاب است طباب (ابن عباس رضی الله عنهما) که کتاب  
 از باب فضل و صحبت اهل کمال بر تمام مهام مقدم داشته ام که  
 فی مثل در چمن باشد و فرج سفر از که بین عروج حسین که جلوه عیلم و اولو بعین  
 بردت بهت خود فرض کردم که تا چه که بتوانم روزگار از در خدمت اینست  
 انحضرت با خدا و اب و کتاب منصرف دارم دولت است که  
 بی خون آید بکنار یک صبا می برخاسته باشم و می فرادان بسوی ان

کعبه مقصود روان شدم چون بدیدم خادم را دیدم گفتم که  
 برو و بگو که فلان است ارادت دارد و محایت دارد صاحب دروازه  
 و طالب دربان

عزم دیدار تو دارد جان بر لب آید  
 ماز که در یاد آید صیت فغان شایسته  
 زمانی دیر گذشت خادم آمد و پیام آورد که اغاضت فرمودند و اجازت  
 دادند در فمحل قدس و مجلس انس در آمدم رایت اناس فی جبل و اهل  
 فی ساعده و الارض فی دار بزرگوار می دیدم بر کرسی غوث روحانی نشسته  
 و از هر دو سخن باخضار در پیوسته که مرتب مجلس شکر از آن که محاب و هم  
 تواند همانند و مقامات فضلش بالاتر از آن که طایر خیال ارتقا جوید سیفین  
 در بحر حرکت و خیزند از علوم شریعت بنگاهت فین وجودت فهم و احسان  
 خاطر متصف بشیرین بانی خاطر اهل دل میرد و بحر حلال زنگ طلال  
 کلال از خاطر نامی سترده امام اند صناعت ادب و در آن تر مردم بعبادت  
 عرب فزونی خورش بر در نشندان عصر فزونی آفتاب بر سار ناو بحر بر  
 خدی را جامع فزون معقول و معقول و حدت فمش برنده تر از شیفت معقول  
 سعاد دل طلب عام جز نامیکرد بجهلند با نچه مائل بودم نائل شدم

چون بیدم پسندار چندین	ای شنیده کم جانان بود
-----------------------	-----------------------

تعلیم نمودم و تحت دستادم بنیت کفتم و بر سلامتی مزاج مبارک  
 سکر و شادمانی کردم بار و گنجی گشاده و عاقبتی افتاده قطف و نوازش  
 فرمودند و گذارش پرسیدند شمه از گرفتاری در غیبت و کربت خو  
 شح دوم فرمودند چنان بندرم که ترا حلی از خط و بهره از فضل و جانت  
 بمرض سادتم حسن فطن بزرگان است که حویب و معایب زیر دستا  
 ادب هی مینند و نه می بندارند

مازنین جمله نازنین بسیند	نظر پاک یحسین چند
--------------------------	-------------------

لی توانم خلقی نوشت که نکته نباشد و بدون احواب خواننده بدستی  
 بخواند چند سطر که در صنف نوشته بودم مجاز مبارک گذرانیدم آفرین  
 گفتند و تحسین بیغ فرمودند و پس از مجلس اغلب ایام را زراحم میشدم هر جم  
 میدیدم و گاهی که فراخی از کار حاصل میشدند چنان مخالفت می کردند  
 و ملاحظت می آوردند که گفتی پروردگار یک و زاده یک عبدیم و از  
 ایش را بدو شترهای مکت شمار که در ابداع مضامین بدیضا داشت و شتر  
 بر چشم و شتره اش بر بر یکد است میروند و بیغاح غیب قفل غم از قلب گفتند

طبعش همان پر کسب بود

الکاش از بنش شکر بود

هر شب غزلی نغمه می گفت

هر روز در می نغمه می گفت

من بنده آنچه می شنیدم شکسته بسته بخاطر یادداشت می نمودم تا آنکه غزل  
 و قصیده چند بدست آمد روزی در محضر آن بنده که اروض کردم چه شود اگر  
 کتابی که اشعار و آثار بنده کان حضرت و آن دوران درج و ثبت باشد  
 دارند تا نسخه کنم و اگر بشود بطبع رسانیده خواص و عوام بهره و در گذرند فرمودند  
 چون بسیاری استسانی و عدم موافقت با اشعار خود داشته ام از نتیجه قضا  
 و کتابی صورت ترتیب و ترکیب نگرفته است و اگر چون تویی چنین سابق کتاب  
 سخات اویزه و اشعار فارسی و عربیه در اول مکران بودم بر آینه دو آینه  
 استعداد و فائز تو از فرا بسم می کردم افسوس که اکنون نماند آن اشعار  
 که سرود نام خبری است و نه مراد خاطر از آنها اثری بجز کلمه طلب شناسنا  
 و بعد وجد هر روز در حدش پوشش می نمودم و کوشش می کردم و  
 هر روز بلفه می افزودم چون ملاحظه فرمودند که دست از طلب بکنند  
 و هر روز بنوعی و طرز می خوانم یکدم در حمت می دمم ناچار و ناگزیر فرمودند  
 بنایا مانف نصاب نیز حسن ثابت نویس که محرر مخصوص من بود

و نوشجات شرعیه را با دمه محمول داشته بودم در اوقاتی چند چند عقل  
 و قصیده که از من شنیده و از دیگران بدست آورده نوشته است اگر  
 بدست آمد میفرستم در این اثنا بواسطه تنگنای جمعی از اراکین و تمدان محل آقا  
 از آنجا که بود تفسیر دادند و بواسطه نسبت و نسب معنوی میت اشرف حضرت  
 سقاب جلالت و نبات نصاب اشرف ارفع اکرم و الا آقای سلطان  
 شاه اولام سه جلالت عالی فرود آمدند و نزول فرمودند و بهم چون ماه مبارک  
 رمضان پیش آمد بدست آمدن آن اوراق پس افتاد روز نادر مسجد که  
 مخصوص شیعیان ایرانیان است پس از ادای فریضه بجامعت عظمه  
 حنیفه میرد خستند و بهم در حسن آباد که مرحوم منفور جنت و ضوان آرا سگاه  
 ایشان آقا خان طالب شراه مدفون است بجز تشریف میروند با وجود  
 گرمی هوای مسیخی مخصوص بدان اوقات و رحمت روزه و محنت است  
 بعیده مردم در هر دو مکان حاضر می شدند و کلمات حضرتش را <sup>ممنوعه</sup> با  
 بعد از مسلمانان دیگر که از سلسله تشیع خارج بودند و کم و بیش با  
 عربی و فارسی میباشند هر روز روزه می بستند و در پامی فبر می نشستند  
 و پنجاب بنوعی نکات و دقائق کلمات را بیان میفرمود که فرد و بزرگ

و جابل و عالم حلی و افروز بهری گالی می بردند در شهر که در اثبات توحید  
 و قواعد دینیه بدین استشهدا میرود چندان حالت داشت که آنکه  
 مایه حیرت بود و برسانند چهار دستون عادتش خیر و بصیر و چون خواستی  
 بر صدق حکم و صحت قول دلیل آورد اول تبرآن مجید استشهدا کردی و در کتاب  
 در فرقان مجید شاهی بر بد عای خود غضب بر نیاروری بحدیث نبوی  
 آثار اهل عصمت علیه السلام تمسک هستی و الا از اشارت جاہلیت و فصاحتی عوام  
 گواید و روی و اگر نه از شعار خود محبت قاطع بیان فرمودی قلب و  
 از باش چندان درستی و راستی داشت که خصم را مجال زبان دراز نمی  
 و سخنانش چنان بکلیه صدق آراسته بود که عاقل را فرصت تکذیب نبود  
 تاثیر کلمات با برکات و ادراک حضور مبارکشان ماه روزه بدان غشی گذشت  
 که بسالما یک روزش فراهم نتوان کرد با بگله چون ماه رمضان سپری شد  
 و فرصت بدت آمد ان اوراق موعود موعود را با چند پاره از کتابت  
 بدیده در سائل غریبه که مستکلمان را بکار آید و مفسران را بلاغت افزاید  
 ارسال داشته در روزی دو تیرتیب اوراق و تئیه اسباب بر خاتم پس  
 برای کتابت آن نیز شریفه ششم چندی نگذشت که آن نیز سپایان آمد و طبع

رسید در محضر شریف آنحضرت بردم و گفتم که کار این نسخه با نجار رسیده است  
 چه شود اگر تعدیه که متضمن ترجمه حال و بیان اجزای انجناب ملکوتی آداب  
 باشد بمسئولان دیباچه مرقوم دارند و جمعی را با خود بار کرده بر بدعای خود  
 هر ارد و بسالنه نمودم تا آنکه قول فرمودند دیباچه که در اول کتاب است  
 مستحجاب و تکلف مرقوم داشتند و هم ستمی که بخوابش دستاوردند  
 تو اب استغیاب اشرف و الاقای سلطان محمد شاه ادا م الله جلاله العالی  
 نشاء فرموده بودند با خند غزل و چند قطی از قصاید که در خاطر شریفان گذشت  
 بود دادند چون کتاب تمام شده بود لا علاج آن شهادت در دیباچه مثبت و ضبط  
 آمد سخن سبحان و خرد مندان که طالب نام و شرف اندزه خود ان بهیتر  
 که جوایب آب و علف فهم می نمایند که چگونه از گلگ که هر ریزه و طبع موع  
 داد سخن سنی داده انصاف و خالی از کراف عالمی قهبر و نخوری  
 و بانواع معقول و باصناف منقول جامع و لغنون علوم و تو این احکام  
 و نو آیس شرایع کامل و بر اسرار تمام عل و نخل مطلع بهر فی بود چون مرد  
 یک فن غایب گیش بریاض منوره دیده و دیده راروشنی داده و بنا  
 نیکشش مل و عقد و نکات عبارات را بد بیضا فرموده



فنی کل لفظ منه و رض من المنی	دنی کل سطره منه عقد من الدر
------------------------------	-----------------------------

دام الله ایاه و ابروی بالخیر اقداه و ضاعف حسنة و ارفع در جاته \*

غم از گردش و زکارش مبارک	وزادیش بر دل غباشش مبارک *
--------------------------	----------------------------

مخفی ناماد که مقصود من بنده از تحریر این فغانه بسیار بنزد طهارت خود بدیدی  
 که شبته در بازار جویباران می نیرزد و ساره بلند در دانه که کوه لوند است فغانه  
 لکن بیم داشتیم که بسا مطالعه کنندگان این کتاب ستطاب اشعار غیر است  
 به منند بر بی موافقتی و عدم کفایت و قاطعیت عمل کنند ناچار بدین فغانه که  
 بیان زبان اعذار است عرض حال و گذارش را نمودم بعد از کرامت انوار  
 و نسل الله الذی بیده اذنه التوفیق و غنه التحقیق ان شیخ صدورنا و سیسنا

و بعدینا سوار سیسنا انصبا و نعم الوکیل

و هم این ماده تاریخ این کتاب مبارک پس از ختم فغانه بخاطر خود کرد

این نسخه در افغان کجینه در خشان	خوش طبع کشت رخسار چمن بدر خشان
چون شیخ شتر شترین نامه ناموشد	تاریخ این اثر شد شیخ اربیس نامی

تم کتاب علی ایدل الکتاب ابن عباس رضی الله عنهما فی التوفیق غنی

کتاب  
 مستطاب منتخب التفتیس  
 از آثار مرحوم شاهزاده شیخ الرئیس  
 از نشریات کتابفروشی محمودی  
 تهران - مسجد سلطانی  
 چاپ افست رشیدی